

مقام انسان و حیوة بهائی

فهرست جزوه

- ۱ — مقدمه
- ۲ — هدف
- ۳ — عناوین درس
- ۴ — منابع مورد مطالعه
- ۵ — روش مطالعه و فعالیت‌های ضروری
- ۶ — نحوه ارزیابی
- ۷ — جدول زمانبندی
- ۸ — پیام منیع بیت العدل اعظم مورخ شهرالاعلام ۱۲۲ بدیع
- ۹ — مقاله مقام انسان
- ۱۰ — پنج کنز
- ۱۱ — مجمع تحقیق جلد ۴ تحت عنوان حضرت بهاء الله برای عالم انسانی چه می‌خواهند
- ۱۲ — قسمتی از جزوه «خصائل اهل بهاء» و فرائض اصحاب شور
- ۱۳ — مقاله حیاة بهائی

نام درس : مقام و حیوة بهائی

بیش نیاز : ندارد

تعداد واحد : ۲

مقدمه :

"مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آن که مردمان به راستی و دانائی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شود ، هرامری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود . مقام انسان بلند است اگر به انسانیت مزین و الایست ترا جمیع مخلوق مشاهده می شود . بگوای دوستان امروز را غنیمت شمردید و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید از حق می طلبیم جمیع را به طراز عمل پاک خالص در این یوم مبارک مزین فرماید آنه هوالمختار . " (۱)

حضرت عبد البهاء در باره بهترین طریق اعلان و ترویج امر می فرمایند ، قوله الاحلی : " اولین قدم ایجاد طلب روحانیت در قلب است و بعد در ارشدن ، حیات بهائی ، حیات بهائی ، حیات بهائی . . . برای اینکه حیات بهائی در ارباشید باید مهربان ترین شخص عالم گردید خالص ترین و پاکترین همه شوید فقط و فقط طرفدار حق و حقیقت باشید و حیاتی کاملاً بر طبق اصول الهی در ارا گردید . . . " (۲)

" قدرت قدیمه انسان را از بین کائنات به موهبت کبری مخصص فرمود و به فیض ملاء اعلی فائز کرد و آن موهبت کبری هدایت عظمی است که حقیقت انسانیه مشکوة این مصباح گردد و — اشعه ساطعه این سراج چون برزجاج قلب زند از لطافت قلب سطوع انوار اشتداد باید و بر عقول و نفوس تجلی نماید و هدایت کبری مشروط و منوط بر علم و دانائی و اطلاع بر اسرار کلمات ربّانی است . " (۳) انسان صورت و مثال الهی است اگر بر نفس خود عارف شود ، به تحقیق به عرفان الهی فائز شده است و اگر بر قدر و مقام خود واقف گردد ، " جز اخلاق حسنه و اعمال طیبه راضیه مرضیه از او ظاهر نشود . " (۴) " انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده " (۵) ، اگر با کسب انوار از جلوه الهی ، تعلیم و تهذیب یابد و اکتساب کمالات روحانیه نماید مراتب و مقاماتش به کلمه الهی حفظ گردد و جوهر وجودش که در ریس پرده های مشتبهات نفس و هوی مستور مانده ، ظاهر و هویدا شود و به " مثابه آسمان لدی الرحمن " ، با سطوع انوار اخلاق منیره مضمینّه همچون انجم بازغه ، " مقاسر اعلی المقام و آثارش مرّبی امکان " گردد .

انسان نهایت ظلمت و بدایت نور است ، به " دعا و تفکر " ، " انقطاع و روحانیت کبری " ، " خلوص و پاکی " و " امانت و وفاداری " . . . بر نورانیت بیفزاید . انسان نهایت نقص و بدایت کمال — است ، به فضائل انسانی از حیوان ممتاز گردد ، با کسب کمالات ربّانی ، اصل و الای خلقت را در حیاة خویش به جلوه و شهود آورد ، با استفاضه از فیوضات الهیه حیات روحانیه یابد و به حیات روحانیه مقام جامعیت جمیع کمالات انسانی را ظهور و بروز بخشد ، و به عبارتی دیگر بهائی

گردد و حیوة بهائی یابد . حیاتی که بر مبنای "عرفان واقعی" (۶) استوار بوده ، "اصول روحانیت" در آن حفظ گردد ، حیاتی که با رعایت "اصول اخلاق بهائی" و "تمسک به شیم و اطوار ملکوتی" (۷) ، اورا مهربانترین ، خالصترین و پاکترین شخص عالم سازد ، تا "نهایت امانت و وفاداری" را ابراز دارد ، هرگز "جز طریق مهرو وفا" نیپوید و سرانجام در سیر تکاملی خویش مظهر "ولنعلمنَّ انساناً علی صورتنا و مثالنا" گردد .

و این چنین با تجلی کامل حیوة بهائی در زندگی فردی و ارتباطات اجتماعی ، جامعه — انسانی بانیت ، فکر و ندائی واحد و یاروحی قوی مستمد از تعالیم و مبادی الهی به سوی مقصد اصلی رهسپار گردد ، "ملک آئینه ملکوت" شود ، ناسوت جلوه گاه لاهوت گردد ، سلطنت محیطه الهیه بر بسیط غبرا تأسیس شود و سعادت عالم انسانی از جنبه فردی با ظهور کمالات انسانی و از نظر اجتماعی با تجلی وحدت عالم انسانی رخ بگشاید .

(۱) مجموعه الواح حضرت بهاء الله ، صفحه ۴۰۴

(۲) رساله راهنمای تبلیغ ، صفحه ۹۹

(۳) مکاتیب مبارکه ، جلد اول

(۴) لوح مقصود ، دریای دانش ، صفحه ۲۶

(۵) لوح مقصود ، دریای دانش ، صفحه ۱۲

(۶) پیام بیت العدل اعظم ، رضوان ۱۴۶ بدیع (۱۹۸۹ میلادی)

(۷) نقشه ۶ ساله (۱۹۸۶-۱۹۹۲)

در تأکید بر اهمیت این مسئله همین بس که جزء اهداف اصلی نقشه ۶ ساله (۱۹۹۲ — ۱۹۸۶) قرار گرفته و نیز در پیام بیت العدل اعظم مورخ رضوان ۱۴۶ بدیع (۱۹۸۹) به عنوان یکی از مقاصد اصلی امر حضرت بهاء الله تکریم و تعزیز گردیده ، تزئین به زیور عرفان واقعی و مشیت و مقصد الهی ، کسب روحانیت ، تخلق به اخلاق و شیم بهائی ، تجلی نمونه های جدیدی از نحوه حیات بهائی و تحکیم جوامع بهائی بر اساس اطاعت از عهد و میثاق و تلاوت مرتب و منظم و تعمق در آیات و آثار مبارکه مؤگداً ارج و ارزش نهاده شده است .

هدف :

الف : آشنائی با دیدگاه دیانت بهائی دربارهٔ انسان ، موقف ، منزلت و هدف از خلقت و نیز خصائص و خلق و خوی انسانی .

ب : بحثی پیرامون دیدگاه امر مبارک در مورد حیات ، از قوه به فعل آمدن استعداد ها و توانائیهای مودعه در انسان و تربیت قوای مکنونه و تهذیب و رفع نقائص و عبارات دیگر بقاعده در آمدن زندگی فردی و اجتماعی بشر در زمان کنونی .

عناوین درس :

- ۲ - موقف انسان در امر بهائی چیست؟
- ۲ - علت غائی و سبب خلق کائنات بالاخص انسان چیست؟
- ۳ - معرفت انسان به نفس خود .
- ۴ - مقصود از حیات روحانی و حیات جسمانی چیست؟
- ۵ - ترقی انسان در کسب کمالات است .
- ۶ - کمالات عالم انسانی در چیست ، طرق نیل به کمال چیست؟
- ۷ - بروز کمالات انسان و قوای مودعه در نفس انسان جز بقوه الهیه (مظاهر مقدسه) ممکن نه .
- ۸ - حیوة بهائی وسیله ظهور و بروز جوهر مکنون انسانیت است .
- ۹ - اخلاق بهائی یکی از جلوه‌های آشکار حیوة بهائی است .
- ۱۰ - اوصاف انسان مطلوب در جامعه بهائی چیست؟
- ۱۱ - روابط فرد با خالق ، خلق با جهان ، فرد با خلق ، انسان با خود در امر بهائی بر چه اصولی استوار است؟
- ۱۲ - روح و شکل جامعه بهائی ، رابطه جامعه با فرد و ارتباط فرد با جمع انسانی از دیدگاه اجتماعی بهائی چگونه است؟
- ۱۳ - حضرت بهاء الله جامعه مطلوب انسانی را چگونه تصویر فرموده اند ؟

منابع مطالعه :

- ۱- پیام منبع بیت العدل اعظم الهی مورخ شهرالاعلاء ۱۲۲ بدیع.
- ۲- مقاله مقام انسان اثر جناب دکتر علیمراد داودی : این مقاله به بیان موارد ذیل پرداخته است. انسان آیت عظمت الهی، پیوند های روحانی با حق، علت عظمت مقام انسان و آنچه که جنبه های مکنون روح انسانی را متبلور می سازد و مقامش را حفظ می نماید.
- ۳- تقریر جناب دکتر ایمن تحت عنوان مقام انسان (نوارهای شماره ۲۰ و ۲۱)، در این تقریر مباحث ذیل مورد بررسی قرار گرفته است :
تشریف مقام انسان، عظمت مقام انسان، مقایسه مقام انسان با سایر کائنات، مراتب و مقامات انسان (موقف انسانی)، قوای انسانی و کمالات او، ترقی انسان در کسب کمالات است، تفاوت انسان و حیوان، حیات حیوانی (جسمانی) و روحانی، تأثیر حیات روحانی در حیات جسمانی، تضاد وجودی انسان، جنبه ملکیت و حیوانیت، مقام انسان متغییری است بنا بر توجه انسان به جنبه ملکیت یا جنبه حیوانیت، انسان بمنزله آیت کبری خلقت کمالات انسانی و قوای مودعه در نفس انسان جزیه قوه الهیه و مظاهر مقدسه ممکن نه، علت خلقت انسان عرفان الله است، کمالات عالم انسانی در چیست، پنج کنز و توضیحات
- ۴- ۵ کنز، مقتبس از بیانات جمال اقدس ابهی در بغداد توسط نبیل زرنندی بوده و حاوی ۵ کنز مقام حب حقیقی، ظهور نهایت درجه امانت و صیانت و دیانت، خلوص نیت و پاکی اعمال، اغتنام مصاحبت ابرار و اجتناب از مرافقت اشرار و ظهور جواهر معانی از معدن انسانی می باشد.
- ۵- مجامع تحقیق جلد ۴ تحت عنوان "حضرت بهاء الله برای عالم انسانی چه می خواهند؟" در این مجموعه موارد ذیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است: مقام و رتبه انسان و استعداد بشر، طرق نیل به کمال، رابطه فرد با خالق، رابطه خلق با جهان، رابطه فرد با خلق یعنی هم نوع خود، رابطه انسان با خود و انسان مطلوب از منظر بهائی.
- ۶- قسمت اول (از صفحه ۱۱ الی صفحه ۵۰) از جزوه خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شور جمع آوری جناب دکتر ریاض قدیمی، در این مجموعه، نصوصی در خصوص: تخلیق به اخلاق بهائی، قدر و موقعیت خدمت و مناسبات محافل با افراد، مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. توصیه می شود که بقیه موارد مندرج در جزوه مذکور بعنوان منبع جنبی مورد توجه قرار گیرد.
- ۷- مقاله حیات بهائی تقریر جناب دکتر مسیح فرهنگی علیه رضوان الله، از این جهت که نکات ذیل را مورد توجه قرار میدهد حائز اهمیت می باشد: جهان حاضر، مدنیست لگام گسیخته و موقف انسانی در آن، فضائل عالم انسانی، مراحل، عوامل و روش تأسیس حیات بهائی و مقصد و هدف از تجلی حیات بهائی در زندگی.

(قسمتهائی از مقاله فوق الذکر بجهت موقعیت خاص زمانی ارائه آن مربوط به نقشه ثانسی بیت العدل اعظم (نقشه ۵ ساله ۱۹۷۴-۱۹۷۹) میگرد که خارج از موضوع بحث در این درس میباشد اما بجهت جلوگیری از گسستگی ارتباط و پراکندگی مطالب از حذف آنها صفرنظر نگردیده است.)

۸- کتاب حیات بهائی تألیف جناب عنایت الله سهراب ، این کتاب مجموعه ای است از نصوص و بیانات مبارکه هیاکل مقدسه بهائی پیرامون آنچه که باید در مناسبات فردی و اجتماعی اهل بهاء بمنصه ظهور برسد . بدیهی است که در مطالعه منبع مذکور آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد نصوص مبارکه مندرجه میباشد .

۹- جزوه نمونه حیات بهائی که مجموعه ای است منتخب از توابع انگلیسی و فارسی حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا له الفدا در خصوص ترویج حیات بهائی و تعمیم اخلاق و شیم ملکوتی و تأسیس و تکمیل فضائل انسانی ، در این مجموعه روش سلوک اهل بهاء با سایر افراد و مجامع بهائی براساس آیات الهیه تبیین و تشریح گردیده است .

روش مطالعه و فعالیت‌های ضروری :

" اولین قدم ایجاد طلب روحانیت در قلب است. . . . طریقه بدست آوردن این عطش تفکر و تمعن درباره حیات جاودانی یعنی دار عقبی است کتب مقدسه و کلمات انبیاء را بخوانید و تحصیل کنید و تفکری مخصوص در آیات حضرت بهاء الله بنمائید دعا و تفکر این دو عامل مهم را فراموش ننمائید خیلی وقت صرف این دو کار بنمائید . . ." (۱)

" نفوس باید به زیور عرفان واقعی آراسته گردند و بدین ترتیب جوامع بهائی باید استحکام یابد و نمونه‌های جدیدی از نحوه حیات بهائی به منصه ظهور و بروز رسد . اصول روحانیت و تخلّق به اخلاق و شمیم بهائی از مقاصد اصلی امر حضرت بهاء الله است و این امر بستگی به میزان سعی و کوشش افراد در تحصیل کمالات مزبور و به اطاعت آنان از عهد و میثاق دارد . لازمه حصول این روحانیت که مقصد اصلی حیات بهائی است، عرفان به مشیت و مقصد الهی از طریق تلاوت مرتب و منظم و تعمق در آیات و آثار مبارکه است (۲) فهم آثار والواح الهیه و پی بردن به مفاهیم والای آن مستلزم مطالعه، تفکر و تعمق و دعا و مناجات می باشد . علاوه بر آن مطالعه دقیق بر اساس روشی صحیح نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است .

به منظور دریافت بهتر و دقیق ترقی المثل می توان در هنگام مطالعه منبع درسی، سؤالاتی در جنبه های مختلف مواضع تعیین شده طرح نمود و توانائیهای خود را در پاسخگویی سنجید ، اگر پاسخ صحیح بود به مطالعه موارد بعدی ادامه داد و در غیر این صورت با مرور مجدد بر مطالب گذشته چنین قابلیت را در خود افزود . سپس با تشکیل جمعهای مشترکی با سایر عزیزان از طریق مشاوره ، بحث و نظر و طرح سؤالات ، مسائل و موارد مبهمه و معضلات و مشاکل به ادراک صحیح تر و عمیق تری از موارد مطروحه دست یافت .

یکی دیگر از روشهای سودمند ، مطالعه تطبیقی می باشد . بدین منظور باید به هنگام مطالعه هر یک از موارد درسی خصوصاً محور اصلی درس ، عناوین را مد نظر داشته و رصد طرح سؤالات دقیق و اساسی در راستای موضوع از آنها بوده و سپس پاسخ آن را در کلیه منابع مطالعاتی تعیین شده جستجو نمود تا تحقیق و تفحص در کلیه جنبه ها و موارد آن تا حد امکان میسر و فراهم و ارتباط موضوعات و موارد مشخص و واضح گردد .

مثال :

عنوان درس : ترقی انسان

محور درس : پیام بیت العدل اعظم (۱۲۲ بدیع) ، قلم میثاق به اصرح بیان و افسح کلام

تکلیف یاران را چنین معین فرموده ، قوله عزّ بیانه :

" . . . و بهائی این است که شب و روز بکوشند تا در مراتب وجود ترقّی و صعود نمایند و نهایت آرزوی هر یک این باشد که نوعی روش و حرکت نماید که جمیع بشر از آن مستفیض و منور گردند و نقطه نظرگاهش همواره خلق و خوی حق باشد و روش و رفتارش سبب ترقّیات نامتناهی گردد چون به این مواهب موفق شود می توان گفت که بهائی است . . . "

سؤالات : ۱ - منظور از مراتب وجود چیست ؟

۲ - ترقّی انسان در چیست ؟

۳ - چگونه روش و حرکتی است که جمیع بشر از آن مستفیض و منور می گردند ؟

۴ - چگونه می توان به مواهب فوق موفق شد ؟

پاسخ با مراجعه به سایر منابع مطالعاتی :

۱ - مراتب وجود : حضرت عبد البهاء می فرمایند (مضمون) : کائنات محصور در سه قسم

است یعنی کلیاتش یا جماد است یا نبات یا حیوان ، انسان نوع ممتاز است زیرا دارندۀ کمالات اجناس است . انسان در نهایت رتبه جسمانیات است و بدایت روحانیات یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال . در نهایت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانیت یعنی جامع مراتب نقص است و حائز مراتب کمال انسان که به رتبه انسان رسید دیگر ترقّی در کمالات دارد نه در رتبه چه که دیگر رتبه ای بالاتر از انسان کامل نیست که انسان انتقال به آن رتبه کند . . .

(نوار مقام انسان ، قسمت اول)

۲ - ترقّی انسان : جمال قدم می فرمایند : " این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره

نیامده بلکه لا جل ظهورات کمالیه در رانفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و مایصدق عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آن که کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند . " (مجمع تحقیق ، جلد ۴) و نیز : " فضل الانسان فی الخیرة و الکمال . . . " (مجموعه الواح ، سوره حکما ، صفحه ۳۸ ، مجموعه خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شور) .

حضرت عبد البهاء می فرمایند (مضمون) : انسان که به رتبه انسان رسید دیگر ترقّی در کمالات دارد نه در رتبه چه که دیگر رتبه ای بالاتر از انسان کامل نیست که انسان انتقال به آن رتبه کند ، فقط در رتبه انسانیت ترقّی دارد زیرا کمالات انسانیه غیر - متناهی است . (نوار مقام انسان ، قسمت اول)

سؤال : کمالات انسانی کدام است ؟ (با موضوع اوصاف انسان مطلوب در جامعه بهائی چیست نیز در ارتباط است)

پاسخ : حضرت عبد البهاء می فرمایند : " انسان راعزت و بزرگواری به پاکی و راستی و خیرخواهی و عفت و استقامت است . . . "

(اخبار امری ، سال ۱۱۸۱ بدیع ، شماره ۱ ، مجموعه خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شور)

حضرت ولیّ امرالله می فرمایند: "حسن اخلاق کمالات و مظاهرش حسن سلوک و رفتار و یگانگی و الفت و اتحاد و اتفاق و حسن معاملات در جزئیات و کلیات و تعاون و تعاضد مسترّی صمیمی و محبّت و خلوص نیت و صفای قلب و طهارت نفس و صداقت و امانت مابّه — الامتیاز یاران است. . . ." (منتخبات توقیعات مبارکه، صفحه ۷، مجموعه خصائل اهل و فرائض اصحاب شور)

از جمله کمالات انسانی میتوان موارد ذیل را نام برد:

- ۱ — معرفت بخود و معرفت به مقام رفیع انسان
 - ۲ — عزّت نفس و مناعت طبع
 - ۳ — رهایی از نفس
 - ۴ — قلب فارغ
 - ۵ — حرّیت
 - ۶ — طلب علم و معرفت
 - ۷ — صبر و شکیبائی
 - ۸ — تقوی و عفت و عصمت
 - ۹ — محبّت
 - ۱۰ — خدمت به وحدت صلح عمومی و سعادت انبیا آدمی
- (مجمع تحقیق، جلد ۴)

هریک از موارد فوق را بصورت سؤالات جزئی تر نیز می توان مطرح نمود، مثال:

۱ — معرفت به خود و مقام خود چگونه ممکن است و چه تأثیری در پیشرفت و ترقی انسان دارد؟

۲ — عزّت نفس انسان در چیست و جهان امروز چگونه دستخوش تناقضاتی در این مورد گردیده؟

۳ — چه خصوصیتی در نفس موجود است که رهایی از آن یکی از کمالات محسوب می گردد؟

۴ — قلب فارغ به چه معناست؟

۵ — حرّیت انسان در چیست و چگونه ممکن است؟

۳ — روش و رفتاری که جمیع بشر از آن مستفیض می گردند.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: . . . هر نفسی از شهادت رهبر شهری که وارد گردد به خلق و خوی و صدق و صفا و محبّت و امانت و دیانت و مهربانی به عموم عالم انسانی مشار بالبنان گردد. جمیع اهل شهر گویند که این شخص یقین است که بهائی است زیرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی این شخص از خصائص بهائیان است. . . ."

(مکاتیب، جلد ۳، صفحه ۱۵۹، مجموعه خصائل اهل بها و فرائض اصحاب شور)

و نیز: . . . "رجای این عبد چنین است که در استان حقیقی چنان روش و سلوک نمایند که بهائیان در نزد کل سرد فتر د انائی باشند و مشهور و معروف به پاکی فطرت و طهارت طینت. . . ." (مکاتیب، جلد ۴، صفحه ۹۳ و ۹۲، مجموعه خصائل اهل بها و فرائض اصحاب شور)

و نیز: . . . "الیوم الزم امور تعدیل اخلاق است و تصحیح اطوار و اصلاح رفتار بایسد احبّای رحمن به خلق و خوی در بین خلق مبعوث گردند که راحه مشکبار گلشن تقدیس آفاق را معطر نماید و نفوس مرده را زنده کند"

(مکاتیب، جلد ۴، صفحه ۱۹۲، مجموعه خصائل اهل بها و فرائض اصحاب شور)

و نیز: "هرفنسی از احبای الهی باید فکرا در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار بهرفنسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل انکار تانور هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید ."

(مکاتیب، جلد ۳، صفحه ۱۲۰، مجموعه خصائل اهل بها و فرائض اصحاب شور)

روابط فرد باد یگر خلق رامیتوان در اصول ذیل تلخیص نمود :

- ۱- اصل محبت مطلق ۲- عدم تبعیضات قومی و نژادی و ملی و نظائر آن ۳- خدمت به عموم بشر ۴- خضوع و خشوع و رعایت و حرمت مراتب و مدارج اجتماعی ۵- احتراز از رشک و حسد و غیبت و عیب جوئی و افتراء هر چیزی که موجب تشتمت و تفرقه و اختلاف بین افراد بشود ۶- نهایت صداقت و امانت نسبت به حکومت مملکت خویش ۷- محبت صمیمی به والدین و ذوی القربی ۸- معاشرت بانیکان و احتراز از بدان ۹- رعایت آداب معاشرت و ظرافت در رفتار و لطافت در گفتار و احتراز از هرسخن و عملی که موجب کدورت خاطر دیگران شود ۱۰- صدق و صفا ۱۱- امانت در روابط و معاملات ۱۲- کرم و بذل برد دیگران ۱۳- عدل و انصاف و مساوات ۱۴- عفو و اغماض ۱۵- تعاون و تعاضد (مجمع تحقیق، جلد ۴)
- و سپس سؤالات هر یک، مثال :

۱- محبت بهائی یعنی چه؟ "به حقیقت مهربان باشید نه به ظاهر و صورت"

(مکاتیب، جلد ۳، صفحه ۱۲۰، مجموعه خصائل اهل بها و فرائض اصحاب شور)

۲- وجود تبعیضات قومی و نژادی و نظائر آن در گذشته به چه علت بوده و حال چرانهی می گردد؟

۳- چگونه می توان به عموم بشر خدمت نمود؟

۴- چگونه می توان به مواهب فوق موقف شد؟ (در ارتباط با موضوع "طریق نیل به کمال چیست نیز می باشد)

حضرت بها^ع اللّٰه می فرمایند: "سبب علوّ وجود و سموّ آن علوم و فنون و صنایع است، علم به منزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود" (نوار مقام انسان، قسمت اول)

حضرت عبد البها^ع می فرمایند (مضمون): انسان هر قدر ترقیّات طبیعه نماید، کسب کمالات مادّیه کند حیوان شمرده شود لهذا محتاج نفعات روح القدس است. قوت روح القدس و نفعات روح القدس چنان انسان را منقلب نماید که بکلی اخلاق مبدّل گردد و ولادت ثانویه یابد. (نوار مقام انسان، قسمت اول)

و نیز: "جزقوه جامعه روح حضرت بها^ع اللّٰه هیچ امر دیگری تقلیب ماهیت ننماید و خلق جدید نکند" (منتخبات توقیعات مبارکه، صفحه ۶۳، مجموعه خصائل اهل بها و فرائض

اصحاب شور)

(۲ مورد فوق در ارتباط با عنوان "بروز کمالات انسان و قوای مودعه در نفس انسان جزقوه"

الهیة مظاهر مقدّسه ممکن نه" نیز می باشد)

موارد مثال فوق تنها به عنوان نمونه ارائه گردیده است بعد بیعی است که هر یک از عناوین و موضوعات و نیز سؤالات آن میتوان به طرح مسائل و نمونه های بیشتر و وسیع تری پرداخت. ولیکن همچنانکه در نمونه های فوق مشاهده میگردد، در پاسخ به این سؤالات باید از قوه فهم و درک بهره جست. معهد اعلی در خصوص چنین برداشتها و استنباطاتی از آثار مبارکه میفرماید :

"در دیانت بهائی بین تبیین و تفسیری که توسط مراجع منصوص صورت میگیرد با تفسیرات و استنباطات فردی که ضمن مطالعه تعالیم و آثار الهی حاصل میشود فرق بارزی وجود دارد در حالیکه مورد اول مختص ولیّ امرالله میباشد از مورد دوم که استنباطات شخصی باشد بفرموده شخص حضرت ولیّ امرالله (۳) به هیچ عنوان نباید ممانعت شود. زیرا فی الحقیقه این قبیل تفسیرات فردی ثمره قوه عقلانی انسانی بوده و موجب درک بیشتر و بهتری از تعالیم الهیه است مشروط بر آنکه از این رهگذر هیچ گونه اختلاف و مناقشه ای بین یاران حاصل نشود و هر کس بفهمد و بالصراحه روشن سازد که نظرات و عقایدش صرفاً جنبه شخصی دارد. همانطور که بر میزان درک انسان از تعالیم الهیه افزوده میشود بهمان نسبت استنباطات فردی وی نیز دائماً تغییر میابد و بطوریکه حضرت ولیّ امرالله میفرماید عمیق شدن در امر یعنی آنکه انسان آثار حضرت بهاءالله و حضرت مولی الوری را چنان دقیق و کامل مطالعه کند تا بتواند امرالله را بصورت واقعی به دیگران معرفی نماید". (۴)

(۱) رساله راهنمای تبلیغ، صفحه ۹۹

(۲) ترجمه پیام بیت العدل اعظم خطاب به بهائیان عالم، رضوان ۱۴۶ بدیع، ۱۹۸۹ میلادی.

(۳) رجوع شود به مجموعه نظامات بهائی ص ۳۱ و ۳۲

(۴) ارکان نظم بدیع ص ۳۰۰ و ۲۹۹

نحوه ارزیابی :

باتوجه به اینکه هدف غائی مطالعات معارف تخلّق به اخلاق بهائی، عمل بموجب تعالیم الهیه و ارشادن حیوة بهائی است و از آنجا که ارزیابی این جنبه جز با مراجعه به وجدان فردی و نیز قبول و تأیید حق قدیم امکان پذیر نخواهد بود، لذا بمنظور تعیین میزان تلاش عزیزان در زمینه مطالعه مواد مطروحه ارزیابی مطالب بصورت نظری و موضوعی نیز اجتناب ناپذیر است.

ارزیابی این درس بصورت سوالات تشریحی و توضیحی خواهد بود که البته هم کلیات و هم جزئیات موارد را در نظر خواهد داشت.

جدول زمان بندی مطالعاتی

پیام معهد اعلی	۱ هفته
مقاله مقام انسان + نوارهای ۲۱ و ۲۰ + متن پنج کنز	۲ هفته
مجامع تحقیق جلد ۴	۲ هفته
خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شور (بپیوست جزوه)	۲ هفته
مرور کلیه متون و آمادگی جهت ارزیابی میان ترم	۱ هفته
<hr/>	
ارزیابی میان ترم	هفته نهم
<hr/>	
مقاله حیات بهائی	۲ هفته
کتاب حیوة بهائی	۳ هفته
جزوه نمونه حیات بهائی	۲ هفته
مرور مجدد کلیه مطالب و تطبیق آنها با پیام معهد اعلی	۱ هفته
<hr/>	
ارزیابی پایان ترم	هفته هیجدهم

پیام بیت العدل اعظم الهی شید الله ارکانه ۱۲۲ بدیع

یاران ویاوران امرالهی د رکشورمقدّس ایران ملاحظه فرمایند
ای مقربان حضرت کبریا کشورمقدّس ایران مطلع شمس حقیقت د راین د وراعظم است و
مطمح نظر احباً جمال قدم د رسراسر عالم. یاران آن اقلیم که مقیم کوی جانانند عزیز د و
جهانند و مغبوط و منظور جهانیان. د ریزم انس ساقیان جانفشانند و د حریم قدس معتکفن
آستان. رافعان علم هدایتند و مناد بیان امر حضرت احدیت. خدمات عظیمه مستمره شان
د رعقود و عهد و متوالیه تاریخ امرالهی هرگز از بسیط غیر امحو نگرد د چه که قلم اعلیٰ بذکر
محامد و مناقیشان متحرک والواح مبارکه مرکز میثاق به تمجید خدماتشان ناطق و متاق
منیره مصدر ولایت عظمی بر علو مقاماتشان شاهد.

ملاحظه آنهمه موهبت و عنایت د ر حق آن عزیزان و مشاهده آثار هم عالیّه مستمره آن
یاران این خادمان آستان رامکلف و موظف سازد که خالصاً لوجه الله و حفظاً لمقاماتکم
فی امر الله بترقیم این سطور پردازد و از قلوب صافی منیرتان استمداد جوید که توجه
مخصوص باین اوراق مبذول فرمایند و تعنیات این جمع مشتاق را بسمع قبول بشنوند تا آن
شاء الله بامدادات غیبیه ملکوت ابهی کل دست بدست هم دهیم و د رعبود بیت آستانش
شریک و سهیم یکدیگر شویم و به ارتفاع لوا هدایتش حباً لجمال و طلباً لمرضاته موقّق و مؤید
شویم.

ای یاران رحمانی عالم انسانی بشهادت تعالیم یزدانی د راین روزگار به ابتلاآت و
انقلابات متنوع د چاراست و بتحوّلات و تلوّنات بیشمار گرفتار. مبادی سقیمه مخربه مدنیست
مادیّه د ر اوج و اعتلا است و بشری خبر از خداد رینجه حیرت و استکبار پریشان و مبتلا. چراغ
دین بی نور است و کوکب هدایت د ر ظلمت ضلالت مستور و بیانات مبارکه الهیه کل مبین امور
از جمله این آیات باهرات است که تقریباً یک قرن از قلم اعلیٰ نازل قوله الاحلی:

"عالم منقلب است و انقلابات او یوماً فیوماً درتزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبیست
و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنیکه ذکر آن حال مقتضی نهومدتی برای
نهج ایام میرود و اذاتم المیقات یظهربخته ماترتعد به فرائض العالم اذا ترتفع الاعلام و
تغرد العنادل علی الافنان" و نیز میفرماید قوله مزبانه:

"دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که
خشیه الله ناس را بمعروف امر و از منکر نهی نماید. اگر سراج دین مستور ماند هرچ و مرج راه
یابد."

اینست که الیوم ملاحظه میشود که "آسایش اهل عالم" مفقود است و پریشانی و سرگردانی
د ر جمیع شئون زندگانی مشهود. د ر عالم سیاست و اقتصاد و تجارت و علم و ادب و
هنر و صنعت چنان عنان گسیختگی و هرچ و مرج راه یافته که د انایان جهان از چاره اش

ناتوانند و از عواقب مد هشه غالبه اش حیران و هراسان . علوم و فنون عصریه که خود از تصرّفات آنایه این امر اعظم است چون از روح الهی محروم مانده جسمی بیجان گشته و روبه تجزّی و تلاشی نهاده . رسوم موهوم و عقاید بالیه مستولیه ادیان عتیقه که بافکار دنیّه بشریه و امیال اهل هوس ممزوج و ملوث گردیده جهانیان را بکلی از مبادی معنویه روحانیه دور ساخته و مغرور و مرعوب و محکوم تمدّنی نموده که اساسش صرفاً بر موازین مادی استوار است و از تأیید نفثات روح القدس محروم و برکنار . در این میان بشر غافل مبهوت و سرگردان نه ملجائی یابد و نه پناهی شناسد و نه این حیات موقت را معنائی ببیند لهذا دل بد ریازند لا ابالی گردد بی پروائی جوید و با شرب مسکرات و استعمال مخدّرات و ارتکاب منهیات راه مستی و فراموشی سپارد و نام آن جمله را تجدد و تمدن گذارد . بدیهی است چنین نوهوسانی مردم فرزانه را کسانی دانند که اعتقاد بعوالم الهی را استهزاء کنند و دین را متعلّق باد و اربیشین دانند و اساطیر اولین شمارند نفس پرستی و تن آسانی در این جهان فانی و تنازع بقا و طمع بهمال و شئون دنیا غایت قصوی و مقصد اعلا اکثر مردم این روزگار است لهذا در راه وصول ایسن آمال هیچ مفکری را منکر نگردند و هیچ شری را مضرت نشمرند . در حسرت دینار و در هم بیقرار و در هم شوند و در کسب قدرت و ثروت و نام بهر ننگ و عار تن در دهند . هر دم می بدامی افتند و هر نفسی پی هوسی روند . حال ملاحظه فرمائید که در این ورطه تاریک موقف بهائیان عزیز چقدر پرخطر و باریک است زیرا از جهتی باید لطعات مستمره این سیل جارف مدنیّت مادّیه را مقاومت و از خود محافظت نمایند و از طرفی در آن طوفان هول انگیز قواعد قصر مشید جهان - انروزی را برافرازند که ملجأ بشر سرگردان است و کافل سعادت و وجهان . مرکز مدنیّت آسمانی است و بانی وحدت عالم انسانی . اجرا چنین وظیفه خطیره عظیمه ای ممکن نگردد جز بتأییدات ملاء اعلی و این تأییدات غیبیه احاطه نفرماید جز بعزم راسخ و قیام مردانه اهل بها و این عزم و قیام بشمر نرسد جز بعمل بموجب تعالیم مقدّسه مبارکه و تمسک بذیل اطهر امرا لله . جمال قدم جلّ اسمه الاعظم میفرماید قوله الاحلی :

"جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سرداران این جنود تعوی الله بوده اوست دارای کلّ و حاکم بر کلّ"

اهل بها که در این جهاد معنوی در ظلّ علم معقود اسم اعظم وارد میدان مجاهدت گشته اند اگر از آن "جنود منصوره" یعنی "اعمال و اخلاق پسندیده" استمداد نجویند چگونه لشکر جزّار ظلمت و ضلالت را مقابله توانند و اگر بشرط ایمان که بفرموده مبارک "هوالتقلّل فی القول و التکثر فی العمل" است قائم نباشند چگونه در خیل جنود نجات راه یابند . اگر تعالیم الهیه را در حیث شهود جلوه نبخشند و در حیات روزمره خویش منعکس نسازند چگونه انتساب حقیقی به سلطان حقیقت جویند و دعوی اصلاح عالم کنند .

حیف است که تقلید سیئات غرب که از امراض مزمنه ممالک متأخره است جامعه یاران آن

کشور را مبتلا نماید و جامعیت و قدرت و اصالت تعالیم الهیه را در حجاب غفلت و ضلالت بیوشاند بلی قلم اعلی شهادت داده که "امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر آنجهت جاری" لهذا یاران آنچه از کمالات و فضائل ملل غربیه اقتباس نمایند مدوح است و مطلوب ولیکن بشرط آنکه از حد معین تجاوز نکنند و مبادی قیمه سامیه امر اعظم را فدای تقلید سخیفه نگردانند و این انداز محبوب عالم را هرگز از نظر دور ندارند قوله عزبیا نه :

"براستی میگویم هر امری از امور اعتدالش محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد . در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده است . بلی مسلک ماسلک اعتدال است و تمسک بذیل امر غنی متعال . و افراط و تفریط از مظاهر این تمدن رویزوال و بالمال موجب خسران و وبال . ملاحظه نمائید که ماده پرستی و حرص و آرزو و تعقیب منافع آنی و انهماک در شهوات نفسانی عالم سیاست را چگونه جولانگاه ارباب کید و تزویر نموده و اقتصاد و تجارت را چگونه مانع تعدیل معیشت و توزیع عادلانه ثروت کرده و علوم عالیه را چگونه از محور مطلوب و سعادت و سلامت اقوام و ملل دور ساخته و موجبات خرابی و دمار بشر را به وجود آورده بالاخره ملاحظه فرمائید حریت مفرطه چگونه انسانرا بر تبه حیوان تنزل داده و انعکاس مظاهر کریهه اش را مگر در منفور ساخته و تأثیرات مهیبه اش - چگونه بنیان خانواده را که اساس جامعه انسانی است متزلزل نموده . حتی یک نظر در امور جزئیة ثانویه از قبیل نشست و برخاست و خوراک و پوشاک و تعلق بزخارف بی مایه و تظاهر به تجملات بی پایه و تفاخر و رقابت با همسایه معلوم دارد که اساس اعتدال در جامعه بشریه بکلی مفقود است و معدوم . اما پیروان جمال مبارک که پرورده بد عنایت سندن باید از این عوامل بیزاری جویند آیت انقطاع و تجرید شوند و جوهر تنزیه و تقدیس . مطلع صفات رحمانی گردند و مظهر سنوحات روحانی جان و وجدان را به پرتو عرفان و ایقان روشن سازند و خویشان را از جمیع این مهالک ناجحاً مطلقاً نجات بخشند چه که میدانند بفرموده حضرت بها "الله جل ثناؤه :

"فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور کل از تراب مخلوق و با و راجع ای اهل بهازینت انسان با سیاب دنیا نبوده بلکه عرفان حق عز امتازه و علوم و صنایع و آداب بوده . . ."

آیه کریمه "کونوا قدوة حسنة بین الناس و صحیفة یتذکر بها الاناس" مناسب حال است و بیان مبارک "فضل الانسان فی الخدمة و الکمال لان فی الزینة و الثروة و المال" شاهد این مقال . اگر در استان عزیز روحانی در بحر زخار کلمات الهیه غور فرمائید البته در ره آنسی با استخراج جواهر معانی توفیق یابند و بغنای حقیقی که رضا الهی و حیات ابدی است فائز گردند .

مولای قدیر مهربان یاران عزیز ایران را بچنین خطاب جان پروری مخاطب فرموده

قوله الاحلی :

"یاران برگزیده ایران باید نظریه پستی محیط خود و دو نوا اخلاق و سوء رفتار نفوس در حول خود ننمایند و راضی به امتیاز و تفوق نسبی نگردند بلکه باید نظرها باوج مرتفع نمایند و نقطه نظرگاه را تعالیم و نصایح قلم اعلی قرار دهند آنوقت معلوم شود که هنوز برای کل د روادی سلوک مراحل عدیده باقیمانده و طی مسافتات نکرده بسر منزل مقصود که تخلّق با اخلاق و شیم الهیه است هنوز وارد نگشته ایم پس ما که سالکان سبیل نجاتیم باید بتمام قوی بکوشیم تا در مجالسات و مکالمات و معاملات و مشاغل و مقاصد مان باتمام طبقات نفوس در امور جزئی و کلی در هر دقیقه و آنی آن روح مودعه در تعالیم حضرتت بها^۱ الله را بفعل اظهار و اعلان و اثبات کنیم و چنان جلوه نمائیم که برکل ثابت گردد که جزقوه^۲ جامعه روح حضرتت بها^۱ الله هیچ امری دیگر تقلیب ماهیت ننماید و خلق جدید نکند اینست یگانه اسباب نجات و ظفر الهی"

قلم میثاق با صرح بیان و انصح کلام تکلیف یاران را چنین معین فرموده قوله عزبیا نه :

"بهائیان باید نظریاتین امر دقیق نمایند که مانند سایر ادیان بعزیده و ههای وهوی و — لفظ بیمعنی کفایت ننمایند بلکه بجمیع شئون از خصائل و فضائل رحمانی و روش و رفتار نفوس ربّانی قیام کنند و ثابت نمایند که بهائی حقیقی هستند نه لفظ بیمعنی" و بهائی اینست که شب و روز بکوشند تا در مراتب وجود ترقی و صعود نمایند و نهایت آرزوی هر یک این باشد که نوعی روش و حرکت نماید که جمیع بشر از آن مستفیض و متورگردند و نقطه نظرگاهش همواره خلق و خوی حق باشد و روش و رفتارش سبب ترقیات نامتناهی گردد چون باین مواهب موقّق شود میتوان گفت که بهائی است والا در این در و مبارک که فخر اعصار و قرون است ایمان عبارت از اقرار بوحدا نیت الهیه نه بلکه قیام بجمیع شئون و کمالات ایمان است."

ای برادران عزیز و خواهران روحانی در این حیات موقت فانی اگر در ظلّ مدد و امر حضرت مقصود نیاریم دیگر چگونه روی راحت و آسایش بینیم اگر گنج ایمان را در خزانه دل محافظت ننمائیم دیگر چه غنائی و چه اعتباری یا بیم زیرا بشهادت قلم میثاق " این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحتی و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود" لهذا یاران رحمانی آنچه دارند و آنچه جویند باید برای امر مبارک خوا^۳ عزّت و شوکت و غنا و ثروت و ضیاع و عقار و علم و صنعت کل در نظر احبّای عزیز وسیله عبودیت آستان الهی است نه هدف اصلی و مقصد غائی اگر این مراتب و شئون در سبیل خدمت امر مبارک و تأسیس ملکوت الهی و خدمت عالم انسانی بکار رود زهی سعادت و نعم المراد والا وبال گردن است و اسباب گرانباری و محرومیت ملاحظه در علوم ظاهره فرمائید که اگر از عرفان حق محروم ماند حجاب اکبر گردد و بالعکس اگر اصحاب علوم بمعرفت حق فائز گردند مصداق^۴ این بیان مبارک گردند : "طوبی لکم یا معشر العلمانی البها^۱ تالله انتم امواج البحر الاعظم"

وانجم سما الفضل والویه النصربین السموات والارضین ."

ویاد رثوت ظاهره ملاحظه فرمائید که باعتباری هم آتش سوزان امتحان وافتتان است وهم اسباب قربیت یزدان قوله عزّ بیانه :

"ای مغروران باموال فانیه بدانید که غناسدی است محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق . هرگز غنی بر مقرر قرب وارد نشود و بعد بینه رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیلی پس نیکو^{ست} حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگردد اند قسم باسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را" بهمچنین سائر شئون ظاهره عالم امکان نیز همین حکم را دارد زهره لاهل چون بمعرفت طبیب کامل بکار رود شفای عاجل گردد و اگر بدست جاهل افتد سمّ قاتل شود . پس پیروان جمال مختار باید هر ذکر و فکری را جز امر مبارکش فراموش نمایند و خالصاً لوجه الله در سبیل عبودیتش قدم گذارند و در جمیع احوال محک تعالیم الهی را میزبان اتمّ واقوم شمارند تا خیر بینند و بسعادت حقیقی نائل گردند قلم اعلی میفرماید :

"ذرات کائنات گواه بوده وهست که در جمیع احوال عباد را بما یرفعهم امر نمودیم و از آنچه سبب پستی و ذلت بوده نهی کردیم . مقصودی جز ارتفاع کلمة الله و اصلاح عالم و نجات امم نبوده ونیست" و نیز میفرماید :

"باید در کلّ حین با و امر و نواهی الهی ناظر باشند او امرش حصن اعظمست از برای حفظ عالم و صیانت امم نوراً لمن اقر و اعترف و ناراً لمن ادبر انکر و نیز میفرماید :

"واما سئلت فی اوامر الله فاعلم بانّ کلّما حدّد فی الکتاب حقّ لا ریب فیهِ و علی الکلّ فرض بان یعملوا بما نزل من لدن منزل علیم و من یترکه بعد علمه انّ الله بریّ عنه و نحن براء منه لانّ اثمار الشجرة هی اوامره ولن یتجاوز عنه الا کلّ غافل بعید"

علی الخصوص جوانان عزیز که هر یوم در معرض استهزاء مستکبرانند و هدف تیر ملامتگران باید بجوشن ایمان و عرفان مجهّز گردند و بر توسن اطمینان نشینند و بمیدان عبودیت جولان دهند . سلاح صلاح برگیرند و صلاهی حیّ علی الفلاح و حیّ علی النجاح بمسامع اهل عالم رسانند و بسیف حکمت و بیان و سپر تقوی و انقطاع بر صغوف نفس و هوای تازند و جنود تقالید و اوهام را متواری سازند و در قطب آفاق علم هدایت کبری برافرازند .

در این سیل امتحان تن بموج خروشان سپردن و در جهت آب رفتن کاری سهل و آسان است و ساخته از هرناتوان ولیکن مردان دلاورند که در مخالف امواج شناورند آن تن آسانی وضعف و ناتوانی مارا به ورطه فناکشاند و این دلیری و جالاکی به ساحل بقا رساند در حق آن آیه کریمه "لیس هذا مقام یدخل فیهِ کلّ جبان موهوم" صادق و در مقام این "تالله هذا مضمّار المکاشفة و الانقطاع و میدان المشاهدة و الارتفاع لا یجول فیهِ الا فوارس الرحمن" ثابت . آن وادی عدم و ذلت و پستی است و این بساط باقی و ساحت هستی .

پس ای دوستان با وفا مقام و منزلت رفیع خویش را قدردانید و خلعت "ویختن برحمته من
 پشاه" را که فضلاً من عنده بردوش دارید بخیار آلائش این خداکدان ترابی مکتب مسازید و
 گوهر گرانبهای ایمان را که ید مشیت رحمن در صد فآن اقلیم پرورده و بی بازار جهان مرضه
 فرموده به خزف و مهره های رنگین و ظاهر فریب این مدنیت کاذبه مادیّه مفروشید که در این
 معامله مغبون گردید ایران بفرموده مرکز میثاق "به پرتو بخشش خداوند مهربان ترقی عظیم
 نماید و جنّة النعیم گردد بلکه امید چنین است که در آینده غبطه روی زمین شود و نفع
 مسکین ایران خاور و باختر را معطر نماید"

کل آرزومند بل منتظر و مترصدیم که آثار تحقق این وعود مبارکه بر اثر هم عالیّه و روحانیت
 و نورانیت آن معاضد ان وفادار هر چه زود تر ظاهر و آشکار گردد . و باعث سرور و افتخار شود
 اینست ادعیه قلبیه این خادمان آستان در این جوار پیرانوار .

بیت العدل اعظم

شهر العلاء ۱۲۲

در جهان بی جان همه چیز دستخوش نابودی است. همه احوال گذراست. ناپایداری و بی اعتباری وجه تمیز چنین جهانی است. بنای هستی بر نقص و سکون است. همه چیز از ترکیب نشانی دارد و ترکیب نشانه احتیاج است. جانور بی روان نیز در چنین وضعی است از نیستی برمی خیزد و هم بدان برمی گردد. از سرای تنگ طبیعت قدمی فراتر نمی گذارد. از ظلمت ماده بدرنمی آید. راهی به ملک بقا نمی جوید. در این میان تنها انسان است که نشان از ماورای طبیعت دارد، پرتوی از جهان برین بر او تابیده است، خود راهمه از خاک نمی داند، روی بسوئی دیگر دارد، اسیر طبیعت نیست. بال می کشاید و برتر می گراید دست می یازد و گره می کشاید. می جوید و می یابد. می سازد و می پردازد، سخن مختصر کنیم نشانی از خدا دارد.

خدا می فرماید: (۱): "مثالی از خود در تو فرو نهادم و جمال خود را در تو پدید آوردم." و باز می فرماید: "تو چراغ منی، از خود روشنی بگیری، من ترا بی نیاز آنفردم. بدست قدرت سرشتم و گوهری از خود در توبه و دیعت گذاشتم. چگونه خویشتن را محتاج می شماری و با این همه عزت چه حق آن داری که خود را خوار پنداری. چشم بسوی خویشتن بازگردان تا مرا در خود بازیابی"

باز می فرماید: "تو ملک جاویدان منی. چرا از فنای خود باک داری. تو پرتوی از روشنائی زوال ناپذیری. چگونه از خاموشی نگرانی." باز می فرماید: "دل تو منزل من است! پاکش گردان تا در آن فرود آیم. روان تو منظر من است. از آرایش دورش دارد تا در آن ظاهر شوم." باز می فرماید: "دست در گریبان من کن، تا سراز گریبان تو بیرون آورم. به آسمان من فراز آی تا از باده وصال من جاودانه سرمست شوی."

جز این در شأن انسان چه می توان گفت؟ خدا او را از خود می داند و به خود می خواند آیتی از عظمت خود می شمارد. بهره ای از آفریدگاری خود به وی می بخشد پرتوی از علم خود بدو ارزانی می دارد. خود از هر چه ناپیدا است آگاه است. می خواهد که آدمی را نیز بهره ای از این آگاهی باشد. به نیروی خرد به دانش راه یابد و از راه دانش رازهای پنهان را پیدا سازد. او خود صانع است، آدمی را نیز قدرت می دهد تا به صنعت دست یابد و از این راه در ساختن و پرداختن توانا باشد. او خود خبیر است. به آدمی نیز شعور می بخشد تا از آنچه می تواند بود خبر گیرد. و بدین سبب به صریح بیان می فرماید: "انسان را بصورت خویش آفرید."

(۱) این مطالب از کلمات مکتوبه عربی به مفاد و مضمون آنها نقل شده است.

چون انسان را به صورت خود آفرید هرگز رضا نداد که او تن به پستی دهد دل به خاکدان بندد. سرفرود اندازد و دیده بد آنچه در خور اوست دوزد. از مظهر امر خدا می پرسند که چگونه به حضورت رسیم و رسم ادب را در پیشگاه عظمت چه سان بجای آوریم. قلم اعلیٰ (۱) می فرماید: "چون بحضور رسید قامت خم نکنید و سرفرود نیاورید. زیرا هرگز کسی را نمی رسد که در برابر کسی دیگر خویشتن را خوار دارد و به خاک بیفتد و سر بر زمین نگذارد و بوسه بر قدم نزنید زیرا که انسان را نشاید که جز در برابر آنکه نمی توان دید و نمی توان شناخت روی بر زمین ساید."

کرم بین و لطف خداوند گارا! رضایمی دهد که انسان خود را خوار گرداند و حتی سر در برابر مظهر امر او فرود آورد یا روی بر خاک گذارد. او را تابد بین حد سرافراز خواسته است. آیا رواست که ما خود را از چنین حدی فروتر اندازیم یا به نشیب جهان خاک سرنگون سازیم؟

سرم به دنیسی و عقبی نرو نمی آید تبارک اللّٰه از این فتنه ها که در سرماست
از سو* تعبیر بر حذر باشیم. عظمت ما از روح ماست. چه روح ماست که ما را به جهان برین وابسته می سازد. پیوندهای روحانی است که هر چه استوارتر باشند بزرگواری ما افزون تر است. جلال ما از آن روست که نشان از بی نشان داریم و گرنه از خاک پست تریم و هیچ از ما بهتر. در پهن دشت این جهان بی کران آن ذره که در حساب ناید مائیم. پس مقام انسان بزرگ است اگر به حق ناظر باشد و بر امر او ثابت و راسخ ماند. و چیزی حقیرتر از او نتوان یافت اگر دیده به خویشتن دوزد. چون خود بین باشد پرکاهی بیش نیست، و چون خدا بین گردد آسمان را در زیر پای خود نگرد. در بیخ است اگر در دل او خود خواهی بر خدا جوئی چیره شود و خواری جای بزرگواری گیرد. خدا در پناه خود ما را از چنین آفتی در امان دارد.

امروز یکی از سه هدف اصلی نقشه مقدسه پنجساله بیت العدل اعظم الهی را که جهان بهائی ابلاغ فرموده‌اند با هم بحث می‌کنیم سه رکن عظیم در اهداف نقشه مقدسه جهان بنیان گذاشته شده و مورد توجه ساحت رفیع بیت العدل اعظم الهی قرار گرفته است که دوستان در سراسر عالم بآن توجه داشته باشند و در طی این نقشه پنجساله اساس این سه رکن را مستحکم کنند تا آنچه را که نوایای قلبیه حضرت مولی الوری در فرامین تبلیغی بود و آرزوی حضرت ولیّ عزیز امرالله در طرح نقشه جهاد کبیر اکبر بعنوان نمونه برای نقشه آینده تبلیغی بهائی در عالم بمرحله اجرا و تحقق درآید این سه رکن عظیم یکی محافظه آنچه از توفیقات و مشروعات و اقدامات است که جامعه بهائی بآن موفق شده و نائل آمده ، حفظ آنها و استحکام آن .

دوم : پیشرفت امرالله بیش از پیش و توسعه دایره امرالله در جهان یعنی بآنچه موفق شده ایم قانع نیاشیم و پیش برویم .

سوم : رکنی است که امروز با هم درباره آن صحبت می‌داریم و آن حیات بهائی است . بطوریکه حیات بهائی در اعمال روزمره یک یک افراد بهائی و جوامع بهائی در سراسر عالم کاملاً تجلی کند ما امروز درباره این قسمت سوم با هم صحبت می‌کنیم چون در قسمت دوم که توسعه دایره امرالله است در جلسه قبل با هم بحث کرده ایم . آنچه میل دارم بیشتر با هم مطالعه کنیم مطالبی است که شما عزیزان بطور کلی اساسش را بخوبی واقفید و بهتر از من هم واقفید نهایت این است که تذکراً مسائلی را با هم در میان می‌گذاریم و چون شما نفوس مقدّسی هستید که در مناطق خود با یاران در تماسید و یا بعضی از شما استاد بنده‌اید و در سیروسفرید و با یاران الهی از مقوله بحث خواهید فرمود . این مطالب را نیز منعکس می‌فرمائید .

اصولاً خوب است در خطابه‌ئی از حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه که در جمعیت اتحاد در لندن بیان فرموده‌اند دقت نمائیم که می‌فرماید : "مظاهر الهی اول معلّمین و مرّوجیین حقیقت هستند چون عالم تاریک و ظلمانی گردد و غفلت پیدا شود خدا یک نفر الهی را می‌فرستد . توجه باین بیان مبارک ما را کاملاً روشن میکند که در چه مرحله و موقفی قرار داریم . ما در موقفی هستیم که جهان تاریک شده تاریکی غفلت احاطه نموده نوری با تعالیم حضرت بهاء الله بدست ما داده شده که ما این چراغ را فرا راه مردم گمراه نگه داریم . پس از مقدّمه معلوم میشود که هدف ما چیست ؟

در خطابه دیگری از حضرت عبدالبهاء وقتی که از احبای لندن تودیع می‌فرمودند چنین زیارت می‌کنیم :

وقتی که اساس ادیان الهی بکلی منهدم و اخلاق عالم انسانی متغیّر اثری از نورانیت آسمانی نه و محبت بین بشر مختلّ ظلمت عناد و جدال و قتال و سرمای خمودت و انجماد

انسانرا از آنچه شایسته ولایق نیست منع مینماید و حراست میفرماید و نام آنرا حیا گذارده اند
ولکن این نقره مخصوص است بمعصود و کلیّ د ارای این مقام نبود و نیستند .

د عوامل میتواند انسانرا از بدی حفظ کند یکی عامل قانون است د یگری عامل دین .
عامل قانون مانع و رادع انسان است از جرم مشهود، نه غیر مشهود زیرا د قانون مدنی اساس
بر برائت است مگر آنکه خلافش ثابت شود یعنی همه افراد جامعه طبق قانون بی گناه —
محسوبند مگر آنکه جرمی بگردن آنان ثابت شود پس اگر جرمی واقع شد ولی ثابت نشد مجرم
مجازات نمیشود .

می بینیم متأسفانه امروز اوضاع نوع د یگراست . اسبابهای عجیب و غریبی بدست بشر
اختراع شده تلویزیون ها ، راد یوها ، سینماها اختراع شده کتابهای رمان جنائی و غیره
تألیف شده . خوب تعلیم میدهند . چگونه میتوان جرمی مرتکب شد که آثارش مشهود
نباشد د ستمال را از جیب د رمیآورد و با آن اسلحه رامیگیرد یاد ستکش دست میکند و
د ستگیره در را باز میکند تا اثر انگشت باقی نماند و تعلیم میدهد چگونه جرم را مرتکب
شوند این است که روز بروز بشر بطرف فساد و تباهی پیش میرود اسباب فراهم است برای
اجرای جرم و راهش نیز تعلیم داده میشود .

د علوم مادی بعضی نظریات غلط وجود دارد مثلاً د ر علم روانشناسی جرم راناشی از
عقد های روانی میداند مجرم را مستوجب عقوبت نمی شناسد حضرت ولی امر الله ربیانی که
مضمون آن د ر کتاب گوهر یکتا ص ۳۰۴ د رج است چنین میفرماید :

"یکی از نظریات مملو از خطائی که امروز د نیا را فرا گرفته و بالمره برضد تعالیم حضرت —
بها الله میباشد این است که نفوس مسئول خطایای خود نمی باشند و آنچه عمل مینمایند
منوط و مشروط بععلی است که د ر نتیجه حوادث زمان و سوانح عمر که خارج از حیطة و اقتدار
افراد است د وجود آنان بظهور میرسد ."

این نظریات غلط با تعالیم حضرت بها الله مغایرت دارد که میفرماید " خیمه نظم عالم
بد و ستون قائم و بریا مجازات و مکانات ."

بطور قطع حضرت بها الله مجرم را مستوجب عقوبت میداند این افکار غلط نیز راه را برای
اجرای جرم آماده تر میکند پس قانون های بشری نمیتواند نظم را د ر عالم چنانچه باید برقرار
کنند و آسایش انسانی را تأمین نمایند .

پس ملاحظه می کنیم که بزرگترین عامل حفظ انسان از خطا عامل دین است که هم حکم
بر جرم مشهود میکند هم بر جرم غیر مشهود . فرد متدین اگر خطائی مرتکب میشود چه او راه
ببیند یا نبیند خود را خطاکار میداند و د ر نزد پروردگار شرمسار است . پس چنین عاملی
میتواند او را از خطا محفوظ نگهدارد این است که میفرماید " خشية الله ناس را بمعروف امر
واز منکر نهی مینماید ."

حضرت بهاء الله دین رابه قلعه‌ای تشبیه میفرماید که نفوسی را که در آنند از آفات خارجی محافظه مینماید از تیررس دشمن در امان هستند از حمله وحوش و درندگان در پناه هستند. وقتی مادر قلعه دین باشیم او امر و نواهی را رعایت کنیم در این قلعه از آفات اخلاقی اجتماعی و سیاسی و از هر آفت دیگر محفوظ میمانیم میفرمایند: "حبّی حصنی" محبت الهی چون قلعه است "من دخل نیه نجی و امن" که هر که داخل آن شد نجات مییابد و در امان میماند "و من خرج غوی و هلك" پس هر کس از این قلعه خارج شود بهلاکت افتد. پس اساس حیات بهائی را محفوظ ماندن در پناه قلعه حبّ الهی باید دانست و آن رعایت تعالیم الهی از او امر و نواهی است.

حضرت بهاء الله در ورق نهم از کلمات نرد و سیه میفرماید: "یا اهل بهاء او امر منزله هر یک حصنی است محکم از برای وجود ان المظلوم ما اراد الا حفظکم و ارتقا فکم".

این او امر و نواهی برای این نیست که ما را مجبور نماید بلکه برای حفظ ما است و به نفع خود ما است تا ما را محفوظ نگهدارد چه که میفرماید مظلوم آفاق اراده‌ای جز حفظ ماندن^{شته} و مقصودی جز ارتقا مابقامی بالاتر ندارد. و این با اجرای تعالیم الهیه حاصل میشود. حال به بینیم از عدم رعایت تعالیم و احکام چه میشود در ورق دوم از کلمات نرد و سیه میفرماید:

"سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده برآستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است".

پس نتیجه عدم رعایت تعالیم دینی قوت جهال و جرأت و جسارت نادانان است که سبب هرج و مرج عالم میشود. حال به بینیم چه راهی برای ما موجود است تا وارد این قلعه محکم شویم و در ورود این قلعه از کجا است. قلعه‌ای که خداوند اراده فرموده تا ما در آن مکان رفیع از آفات مختلفه در امان بمانیم، حضرت بهاء الله میفرمایند:

"اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مساء" کلید رمز ورود باین قلعه این است که آیات الهی را هر صبح و شام تلاوت کنیم و متعاقب همین قسمت از آیه جزای نفوسی را که غفلت میکنند تعیین فرموده اند و میفرماید:

"ان الذی لم یتل لم یوف بعهد الله و میثاقه" آن کس که از تلاوت آیات غفلت کند بعهد و میثاق الهی وفا نکرده است و در میثاق ثابت و استوار نمانده است. کسی که بعهد الهی بی وفا باشد از اشرار است که فرمودند "زنهار با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو" لهذا راه ورود به قلعه حفظ الهی تلاوت آیات در هر صبح و شام است.

جمال قدم جلّ ذکره در بیانی میفرماید:

اغتمسوا فی بحر بیانی لعلّ تطلعون بما فیہ من لثالی الحکمة و الاسرار. یعنی در دریای بیان من فرو روید تا مطلع شوید در آن چه لثالی از حکمت و بیان نهفته است.

پس اگر در این بحر عظیم فرو نرویم و مطالعه و تلاوت آیات نعمائیم مروارید های گرانبهای موجود در آن بدست ما نمی آید و نتایجی که باید از اجرای تعالیم الهی بدست آید حاصل نمیشود .

ماد راجتماع در مقابل تیر و سنائی و حملات و هجومی قرار گرفته ایم حملات فساد و تباهی که ما را بمبارزه میخواند و آن مدنیّت فوق الحدّ مادی است .

جمال قدم در کلمات فرد و سید در ورق نهم میفرماید :

" براستی میگویم هرامری از امور اعتدالش محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد . در رتبه اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده آلت جهنمیّه بمیان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آنرا چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده اصلاح این مفاسد قویّه قاهره ممکن نه مگر با اتحاد احزاب عالم در امور و پیا در مذاهبی از مذاهب . بنابراین طریق جلوگیری از مفاسد این مدنیّت لگام گسیخته و حرکات و حشیانه تمسک به دین است که باید این تعالیم را بتمامه اجرا کنیم تا از این مفاسد قویّه اجتماعی برکنار مانیم . امراضی که در عالم شیوع پیدا میکند و همه گیر میشود بعلمت تماس زیاد مردم و جوامع است که با سیر و سفر و نقل و انتقال سرایت مینماید . راه جلوگیری از آن واکسیناسیون است . اگر واکسن ضد آن مرض بمردم تلقیح نشود بیماری همه گیر شدت مییابد و بیداد میکند و کشتار مینماید و از گوشه ای از جهان به نقاط دیگر سرایت مینماید چه هر روز چندین هواپیمای آن محل به ممالک دیگر پرواز میکند سایر وسائل نقلیه نیز از قبیل راه آهن و کشتی و اتومبیل و غیره نیز هست . تصور نرود که تنها امراض جسمی است که اینطور سرایت میکند و شایع میشود امراض روحانی نیز همینطور است فساد اخلاق از یک گوشه به نقاط دیگر جهان سرایت میکند لهذا برای جلوگیری از این امراض روحانی نیز واکسن روحانی لازم است که آن تمسک به دین است . واکسن را اول بار پزشکان به خود و به پرستاران خویش تلقیح مینمایند بنابراین ما اهل بها نیز باید اولین واکسن روحانی را بخود و نزد یکان خویش تلقیح کنیم یعنی خود عامل به تعالیم الهی باشیم بعد به داد دیگران برسیم اول باید خود منجذب به تعالیم الهی شده باشیم در دیانت بهائی ایمان را تنها عبارت از اقرار بر وحدانیت الهی در مظهر ظهورش نمی دانیم . حضرت بها "الله در لوح تجلیات در تجلی اول میفرماید : ایمان بالله و عرفان اوتمام نشود مگر بتصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل بآنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلی نازل گشته ."

در کتاب اقدس نیز همینطور امر میفرماید که باید اوامر الهی را که مظهر ظهور تعالیم

فرموده تصدیق کرد و اجرا نمود زیرا میفرماید :

" لانّهما معاً لا یقبل احد هادون الاخر . این تصدیق و اطاعت باهم اند و به تنهایی

کافی نخواهند بود . با اقرار باینکه بهائی هستیم دردی در و انمیشود . اقرار باینکه حضرت

بها^۱ الله معلّم الهی است چاره در دست تصدیق باینکه حضرت بها^۱ الله مظهر کلسی الهی است اینهم کافی برای اصلاح عالم نخواهد بود تنها راه این است که این اقرار و اعتراف و تصدیق را باعمل و اجرای تعالیم حضرت بها^۱ الله کامل نماییم. حضرت بها^۱ الله میفرماید :

" متغمّسین بحر بیان باید در کلّ حین باو امر و نواهی الهی ناظر باشند او امرش حصن اعظم است از برای حفظ عالم و صیانت تمام نوراً لمن اقر واعترف و ناراً لمن ادبر و انکر. " در اشراق سوّم از اشراقات میفرماید :

" اشراق سوّم اجرای حدود است چه که سبب اول است از برای حیات عالم " میفرماید اجزای حدود یعنی عمل به تعالیم الهی و رعایت او امر و نواهی برای حیات عالم سبب اول است پس نزول این احکام و تعالیم برای آن نبوده که مودع اوراق ماند بلکه بمنظور اجرا و عمل نازل شده لهذا حیات بهائی یعنی اجرای این تعالیم. حال به بینیم این تعالیم که نور جهان است و سبب اول است از برای حیات عالم چگونه در جهان منتشر میشود و ساطع میگردد و بچه طریق میتوانیم با این نور قلوب دیگران را نیز روشن کنیم و فیض بخشیم. در اشراق چهارم میفرماید :

" جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود تقوی الله بوده اوست دارای کل و حاکم بر کلّ. "

دیانت بهائی و تعالیم آن را با قوای جبریه و توپ و تفنگ نمی خواهیم منتشر کنیم بلکه آنرا با اخلاق پسندیده منتشر مینمائیم ولی این اعمال و اخلاق پسندیده به تنهایی کافی نیست عرفان کامل لازم دارد قاید و سردار آن تقوای الهی است اعمال همراه با عرفان باید باشد زیرا ایمان محتاج عرفان است نتیجه معرفت کامل از ایمان و عرفان حاصل میشود اجرای تعالیم و احکام است که در نهایت استقامت و پایداری و تمسک صورت میگیرد .

در کتاب گوهری کتا ص ۳۱۰ این بیان را از حضرت ولیّ امر الله زیارت می کنیم .

" این خود درس عبرتی است برای عالم انسان تا ملاحظه نمایند که چگونه با این قوای مودعه الهیه از ملتّی متدّتی و جهان و منحنط در جمیع شعون عالم انسانی یک سلسله قهرمانان قوی الجنان ظاهر و نمایان میفرماید . و این موقعی تحقّق می یابد که همین افراد بردای ایمان بحضرت بها^۱ الله مشرفّ میگردند و از این امر خارق العاده درس عبرت گیرند و بدانند که این قوه قلب ماهیت در ادیان موجود و محتوم و مشخص است. "

حضرت بها^۱ الله با ظهور خود و تأسیس تعالیم خویش از بین ملتّی منحنط و جاهل و گرفتار انواع تعصّبات و اوهام و خرافات شیردلانی تربیت فرمود که تاریخ ادیان و جهان نظیر آنان را با خاطرند آرد . مایقین داریم که این قوه تقلیب و تغییر در تعالیم حضرت بها^۱ الله موجود است و نفوسی را که پیروی تعالیم او میکنند و اجرا و عمل مینمایند عوض میکند نفوس ترسو

شیر دل میشوند آدم خسیس بَدّال میشود جاهل عالم میگردد سَر تنکس ظا هر میشود " نجعل اعلاکم اسفلکم واسفلکم اعلاکم " هویدا میشود . در نفوس مؤمنین فضائل عالم انسانی آشکار میشود و در نفوس منکرین و معرضین انحطاط در جمیع شئون مشاهده میشود تا اینکه در دنباله بیان مبارک حضرت ولیّ امرالله میفرماید :

"همین تقلیب و استحاله در جمیع احوال و شئون عالم باهمین قوه غالبه الهیه صورت - میگیرد" . بنابراین مانتیجه حصول حیات بهائی را در این میدانیم که تقلیب ماهیت شود یعنی انسان عوض شود . آنچه را که علمای مادی در روانشناسی حاصل غرائز طبیعی میدانند ما میگوئیم قابل اصلاح است زیرا وقتی که به تعالیم الهی توجه میکنیم هدف ما مشخص میشود که کسی که هدفی مشخص دارد گرفتار عقد نمیشود . لهذا ما باید هدفمان را تشخیص بدهیم چرا بهائی شده ایم .

برای وصول بهر هدفی سه چیز لازم است اول علم در باره آن هدف یعنی در باره آن - معلومات کافی داشته باشیم دوم اراده بخرج دهیم بدون اراده قوی وصول به هدف مقدور نیست سوم عمل و اسباب لازم است یعنی برای رسیدن به هدف باید به اسباب تشبث نمود . حال ما هم برای وصول به هدف حقیقی خود از بهائی بودن اول باید علم بآن داشته باشیم ، بدانیم که مقصد از فضائل عالم انسانی چیست و از طریق تخلّق باخلاق پسندیده تحت لوای تقوای الهی چگونه باین فضائل برسیم . باید تلاوت آیات نمائیم تا علم به نضائیل عالم انسانی حاصل کنیم چون علم بآن بدست آمد فضیلت نیز بدست میآید پس از آن اراده را قوی کنیم اراده قوی بعد از ایمان حاصل میشود بعد از معرفت کامل استقامت پیدا میشود بدون معرفت ممکن نیست استقامت نمود لهذا باید در آیات الهی تعمق کنیم در بحر بیان الهی فرو رویم وقتی با تلاوت آیات به معرفان کامل مظهر ظهور نائل شدیم در استقامت حاصل میشود مظهر ظهور را بفعل مایشاء خواهیم دانست . آنقدر باید توجه به آیه اتلو آیات الله فی کل صباح و مساء" نمائیم و عامل شویم که تلاوت آیات عادت مآشود عادت طبیعت ثانوی میشود اگر یک روز تلاوت کنیم و روز دیگر ترک نمائیم از تأثیر ساری میشود طبیب دستور میدهد که فلان دوا را صبح و ظهر و شام میل کنید میگوید ادامه دهید اگر یک دفعه کپسولی صرف کنیم کافی نیست باید همه روزه در وقت مقرر طبق دستور عمل شود پزشک الهی که فرمود "رگ جهان در دست پزشک دانا است" امر کرده است که این اوامر و تعالیم را که در آیات است هر صبح و شام تلاوت کن وقتی ما تلاوت را عادت کردیم اراده ما قوی میشود . بالاخره در مرحله سوم به عمل و اسباب تشبث مینمائیم از طریق شرکت در جلساتی در عباد مشارق از کار در سحرگاهان - شرکت در مدارس تابستانه و زمستانه - کلاسهای درس اخلاق - از همین طریق که شما شروع فرموده اید یعنی جلسات مخصوص نشر معارف امری که در آن موضوعات امری را با هم بحث کنیم . از طریق جلسات سخنرانیهای جاذب -

از طریق توجه بمنویات و احتیاجات جامعه و افراد - باید ببینیم افراد از ما چه میخواهند
 ماد ربحث مسائل الهیه قصد ما ن ادای نطق و خطابه تنها نیست نمی خواهیم جملات بهم
 بیافیم میفرماید :

" المنزهة عن هممة الالفاظ والكلمات" ما باید بمعانی توجه کنیم به حقایق توجه کنیم لفاظی
 نایده ندارد جلسات ما باید روح داشته باشد مطالبی که میگوئیم حقیقت داشته باشد از قلب
 اد اشود تا در قلب ها بنشیند و اثر کند اینها طرق کار و اسباب کار برای رسیدن به هدف
 هستند بنا بر این شما عزیزان هرگز در بیان مسائل با حبا مقصدتان فقط ادای نطق و خطا
 نیست سعی شما در تفهیم حقایق امریهائی به افراد جامعه است وقتی این طور بود صحبتها
 ما ساده خواهد بود . فضائل عالم انسانی را میشود خیلی ساده بیان کرد آنوقت جاذب
 میشود جالب میشود . جوانی گفته بود در فلان درس و نطق حاضر نمیشود پرسیدند چرا
 گفت چون اجرا کننده آن خوب نیست مگر نه این است که وقتی میخواستیم به سینما برویم اول
 می بینیم که اجرا کننده نقش آن کیست منم از این شخص که صحبت میکند خوشم نمی آید پس
 سعی کنیم مجریان خوبی باشیم یعنی صحبت های ما بیان مطالب ما بنحوی جاذب و جالب
 صورت گیرد خوب تشریح کنیم ساده بیان کنیم تا همه را جلب کند خشک و سرد و بیمزه و -
 سنگین صحبت نکنیم به ارواح بار نکنیم زیرا فرمودند بر ارواح ثقلی بار نکنید بلکه طوری باشد
 که ارواح سبک شوند تا پرواز کنند سبکبار پرواز کنند .

لهذا یکی از وسائل برای رسیدن ما به هدف این است که مطالب را شیرین و ساده و جاذب
 و روح بخش بیان کنیم صحبت های ما خسته کننده و کسل کننده نباشد .

حضرت بها^ه الله فرمودند : " طبیب جمیع علتهای تو ذکر من است فراموشش منما" پس این
 هم یکی از وسائل است که ما را به هدف میرساند یعنی تلاوت آیات و ذکر الهی ملاحظه
 میفرمائید که وسیله در اصل هدف موجود است تلاوت آیات و ذکر الهی خودش ما را به هدف
 که اطلاع از تعالیم است میرساند . دعا و مناجات اهمیت عظیمی در دیانتیهائی دارد .
 برای اینکه بتوانیم از امراض مختلفه مستولیه بر جهان محفوظ بمانیم یک راه هم این است
 که ما خود ما را آماده جذب کنیم جذب تعالیم جذب فضائل جذبه کمالات . وقتی میخوا
 هم
 عکس بگیریم اول در در ورین را برمی داریم اگر برند اریم چگونه نور وارد در ورین میشود تا بتوا
 تصویر را جذب کند ما هم باید پرده هائی که در مقابل قلب ما است و مانع تأثیر نور الهی
 است از مقابل دل خود دور کنیم .

"وفی قلوبهم غشاوة" زیرا برای دل هم پرده هائی هست بسانفوس که قلوبشان با پرده ها
 مختلفه محجوب مانده است فرمودند دیگر ملاحظه کنید پرده از چون بردل بنشیند چه
 خواهد کرد این پرده های حرص و آز و جاه طلبی و مادیت و رفاه طلبی که در جلوی قلوب است
 باید از میان برداشته شود رفع این پرده ها تنها با دعا و مناجات ممکن است یعنی

باتلاوت دعا و مناجات در د ورین قلب را بر میداریم برای گرفتن تصاویر تعالیم الهی قلب را آماده می‌کنیم این است که در دیانت بهائی اهمیت زیادی به دعا و مناجات داده شده است برای حالات و شرایط مختلفه مناجات و دعا داریم از قبل از تولد تا بعد از مردن دعا و مناجات مخصوص داریم اینها برای آنست که ما را با آن حقیقت مرتبط کند "شمع دلست برافروخته دست قدرت من است به باد های مخالف نفس وهوی خاموشش منما" وقتی نفس وهوی غالب میشود انسان از یاد الهی غافل می‌ماند .

وقتی کتاب می‌خوانیم تا زمانی که توجه ما بمطالب کتاب است می‌خوانیم و می‌فهمیم همینکه توجه قطع شد می‌خوانیم ولی نمی‌فهمیم که چه خوانده ایم پس برای اینکه توجه ما به کتاب الهی و تعالیم الهی معطوف باشد باید افکارمان را از هوی و هوس دور کنیم وسیله آن ذکر الهی است "الابدکر الله تستنیر الصّدور و تقرّ الابصار" ولی البته ذکر الهی تنها دعا و مناجات نیست باید آیات تلاوت شود شرط علاج اجرای دستورات پزشک است اگر دستورات اجرا نشود معالجه صورت نمی‌گیرد اگر آیات را تلاوت کردیم و بادقت هر صبح و شام ادامه دادیم حفظ میشویم و گرنه جذب عوامل فساد خارج میگردیم - جذب و تحت تأثیر سینماها - تلویزیونها و هزاران عامل دیگر فساد که رایج و در دسترس است .

جمال اقدس الهی در لوحی خطاب به حضرت ابوالفضائل میفرماید : (نسخه خطی)
 "از حق میطلبیم نفوسی برانگیزاند خالصین لوجه" یعنی برای تأسیس حیات بهائی باید خلوص نیت در رأس هر عمل قرار گیرد اعمال بهائی با خلوص نیت انجام شود در کتاب مستطاب اقدس فرمودند "اعملوا حدودی حباً لجمال" اعمال باید به نیت خالص محبت الهی صورت گیرند نه از خوف جهنم و نه بامید بهشت صرفاً بخاطر دوستی و عشق بجمال مبارک باشد چون باو عشق می‌ورزیم او امرش را اطاعت می‌کنیم این خلوص نیت باید در جمیع اعمال روزانه ما وجود داشته باشد . گاهی ممکن است بعضی احکام بظاهر در نظر ما قابل هضم و قبول نباشد همانطور که امروز بعضی از دوستان سؤال می‌کردند که شاید بعضی از نفوس از رفتار خوب ما سوء استفاده کنند یا بعضی دیگر می‌پرسیدند چطور خود را قانع کنند که در مقابل این همه تعدّیات و سوء رفتارها و دشمنی‌ها حق خود را محافظه نکنیم و گذشت نمائیم البته جمیع این نظرها در مراتب انسانی و بشری ممکن است صحیح بنظر برسد ولی جمال مبارک خواسته است ما را فوق عالم بشری بمقام ملائکه آسمانی پرواز دهد و جامعین فرماید مسلماً باید صفاتی ملکوتی در ما باشد فوق آنچه عالم و مقتضیات انسانی حکم میکند لهذا وصول بچنین مقام رفیعی و صعود است لهذا این اعمال نیک را بعنوان امید به پاداش انجام نمیدهیم .

توبندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند
 ما این کردار نیک را تنها به عشق جمال مبارک انجام میدهیم . در مجلسی بیکی از دوستان

خواسته بودند مشروب بد هندی او نخورده بود آجیو آوردند باز هم رد کرده بود گفته بودند این چه تعصبی است بخرج میدهد آجیو که دیگر مشروب محسوب نیست جواب داده بود عزیزان من، من متعصب نیستم من متمسکم فرق است بین این دوزیرا من ممکن است آجیو را دوست داشته باشم ولی بهاء الله را خیلی دوست دارم باو عشق میورزم چون او گفته نخور نمیخورم ما باید در جمیع اعمالمان عشق بهاء الله را نشان دهیم این است که میفرماید :

"از حق میطلبم نفوسی را برانگیزاند خالصین لوجهه تا به تطهیر عالم و عالمیان برد ازند" با چنین خلوص نیتی است که میتوان عالم را پاک کرد و عوض کرد میفرماید: "و بحکمت و بیان خلق را به سلسبیل حقیقی فائز نمائید تا کل بنور حقیقت منور شوند اوصاف و اخلاقیهای کهنه عتیقه مکدره را با اسم حق بریزند."

باسم حق میفرماید "به عشق جمال مبارک بنام بهائیت که ما بآن منسوبیم جمیع اوصاف و اخلاق قدیمه عتیقه خود را که بآن عادت کرده بودیم ترک کنیم بعد میفرماید: "و باخلاق روحانیه مقدسه و کلمه طیبه و اعمال حسنه مزین گردند. ای دوستان همتی، وقت است وقت چند یوم بعد اکثر نفوس موجوده در زیر تراب مستور از برای این ایام قلیله نباید انسا از حیات باقیه محروم بشود."

پس هدف ما از حیات بهائی تا مین حیات ابدی و باقی است. حضرت عبدالبهاء بیانی بدین مفهوم فرمودند که مثل این عالم نسبت به عالم بعد مثل عالم جنین است به این عالم، جنین در عالم رحمی چشم و گوش دست و پا و امثال آن فراهم میکند که در آن عالم بدرد او نمیخورد اگر میتوانست در عالم جنینی صحبت کند ممکن بود بپرسد که این اعضا و جوارح بچه درد او میخورند او که نمیتواند با چشم جائی را ببیند با دست چیزی را بگیرد با پا راه برود با زبان حرف بزند حتی باریه هایش نفس بکشد با معده اش غذا بخورد این اعضا به چه درد او میخورند اما اگر هر یک از این اعضا فراهم نشده به این جهان آمده تولد باید رنج خواهد برد. ما هم همینطوریم بسا مسائل که در تعالیم الهیه موجود است و ما ممکن است تصور کنیم در این عالم بچه درد ما میخورند چه ثمری دارند چرا ما به دشمنان خود محبت کنیم که ممکن است آنها را جسورتر نماید ولی باید بدانیم که اجرای این دستورات حکم چشم و گوش و دست و پایی را دارند که در وصول به عالم بعد برای کمال ماضوری هستند بنابراین باید در فکر حیات باقیه باشیم از این رفاه و آسایش فانی بگذریم برای کسب آن زندگی جاودانی و باقی خود را کامل نمائیم چون ما بهائیان به عوالم لا تحصی بعد از این جهان خاک معتقدیم چون به بقای روح و حیات ابدی و روحانی اعتقاد داریم این است که سعی داریم حیات خود را بر مبنای تعالیم الهی بنیان گذاریم این نیت عالی خداکاری لازم دارد یعنی حیات فانی را فدای حیات باقی کنیم. تا آنکه میفرمایند "جهدی تا کمال فائز شوند بآنچه که اگر اهل ارض بد و املک و ملکوت تفحص نمایند شبه آنرا نیابند".

دیدۀ عنصری نمیتواند مقاماتی را که برای انسان در عوالم بعد مقرر و مقدر شده مشاهده نماید و احساس کند ولی ما چون بحضرت بهاء الله ایمان داریم و بجمیع تعالیمش مؤمنیم مطمئنیم همه آنها را حق میدانیم و شکی نداریم.

مگر در بیانات الهی ذکر انقطاع شده که از ماسوای او منقطع شویم این انقطاع تأثیر فراوانی در تأسیس حیات بهائی دارد اگر انسان انقطاع حاصل نکند به کمال نمی‌رسد کمالی که هدف دیانت بهائی وصول به آن کمالات است.

مقصود ما از انقطاع از دنیا چیست؟ جمال مبارک در لوحی میفرماید: (نسخه خطی) "مقصود از عالم اسباب غفلت عبد است از معبود" اینکه میفرماید از دنیا دل بردارید — از دنیا منقطع شوید منظور این نیست که مادست از کسب و کار و فعلاً لیت برداریم برعکس میفرماید: "بهترین عباد کسی است که باقتراف تحصیل کند" پس کسب و کار لازمه زندگی است مقصود از انقطاع منقطع شدن از کسب و کار نیست بلکه مقصد قطع ملاقه از چیزهایی است که ما را از حق و معبود غافل میکند. بعد میفرماید: "و این تخصیص بشئی نداشته‌وند ارد پس سعی بلیغ باید که الیوم سبحات جلال ترا از عرش ظهور و استقلال منع نماید".

بعد میفرماید: "بدایع ذکر مرا فراموش مکن و جز ذکر منیعم راد ر قلب جای مده از اقبال دنیا آنچه در اوست مسرور مشو و از انقاد آن محزون مباش مثل دنیا مثل ظل است که حینی موجود و حینی مفقود است بر چنین چیزی عاقل دل نبندد بلکه باطل انگارد".

پس مقصد از انقطاع دل کردن و ترک علاقه نمودن از این دل بستگی‌ها است یعنی ثروت و نعمت داشته باشیم ولی این نعمت و ثروت مال ما باشد که در راه خدمت صرف نمائیم نه ما متعلق به این ثروت و مال باشیم که خود و جمیع شئون خود را فدای جمع کردن و حفظ آن نمائیم و از حق و معبود غافل شویم وقتی کسی اسیر دنیا شد این اسارت و تعلق او دنیا نامید میشود که او را غافل کرده است.

بعد میفرماید: "چنین گمان مکن که دنیا و مقصود از او نعمتهای مقدره در او و یازینتها متلونه در اوست چه این اشیا مصنوع حقد و مظاهر صنع اویند بلکه مرایای تجلی صنعیه الهیهاند و مظا هر تجلی قدرتی بلکه مقصود از دنیا منکرین جمال بیهثال و معرضین از — طلیعه بیزوال اینست که تجنب از چنین اشخاصی لازم و اعراض واجب در بیانی فرموده اند: "ان الذین ارتكبوا الفحشاء و تمسکوا بالذنی الا انهم لیسوا من اهل البهائه" نفوسی که مرتکب فحشاء میشوند و آنانکه بد دنیا دل بسته‌اند یعنی مال دنیا شده‌اند، نه اینکه دنیا مال آنها شده باشد، این نفوس اسیر دنیا اهل بهاء بشمار نمی‌آیند. ما باید بدنبال کسب و کار رویم فعال باشیم تا از درآمد آن صرف خدمت بامر و عالم انسانی نمائیم. نه اینکه چنان اسیر کسب و کار بومی شویم که از خدمت محروم بمانیم. بشما مژده میدهم که در پیامی که اخیراً از بیت العدل اعظم الهی خطاب به احبای ارض صادر شده و انشاء الله همه

شما زیارت خواهید کرد ما را متوجه فرموده‌اند که باید هدف خود را خدمت قرار دهیم نه اینکه خدای نکرده مشغول شدن ما بکار مانع از خدمت شود و اصل هدف قرار گیرد. بالا در آن لوح منیع جمال قدم میفرماید: "این است که تجنّب از چنین اشخاص لازم و اعراض واجب والیوم اصل دنیا غفلت از ذکر من است و حبّ اعدای من". پس معنی واقعی انقطاع روشن شد. مقصد از ذکر الهی که نباید از آن غافل شویم توجه به تلاوت آیات است باید در خانه‌های ما صوت و تموجات آیات در صبح و شام بلند شود و منتشر گردد که تا شیرش حتی در فضای خانه همسایگان ظاهر گردد و با اطفال خود از آیات بحث نمائیم با جوانان خود تعالیم الهی را زیارت کنیم این توجه بذکر الهی است و غفلت از آن اصل دنیا محسوب است. که دشمن حق است و اگر بچنین دنیا که دشمن الهی است دل بستیم حبّ اعدای الهی بشمار است.

در لوحی دیگر از یک مجموعه خطی درباره حیات بهائی جمال قدم میفرماید قوله الاحلی: "یا احبّاء الله لا تختلفوا بینکم فارفعوا ذات بینکم ولا تكونوا غلیظ القلب ان انتم من العارفين". این بیان ما را بر روش بهائی تعلیم میدهد که اختلاف نکنیم زیرا اصل دیانت بهائی اتحاد و محبت و وحدت است و هرگاه خدای نکرده اختلافی حاصل شد بین خود آنرا رفع کنیم و حل نمائیم نباید سنگدل و کینه توز بود باید گذشت داشته باشیم و هر یکدیگر سخت نگیریم این فرمول حیات بهائی است.

بعد میفرمایند: "فارحموا علی انفسکم و اخوانکم" بر نفس خود و بر برادران رحم کنید رحم و مروت از صفات ممتازة بهائی است نوعی از عدالت است. میفرماید: "ولا تجاوز واعن صراط السوی و لا تكونن من المتجاوزین و ان ظهروا احد ما یکرهه انفسکم او هو یکم فی الدین اونی الدنیا لا تؤذوه بلسانکم و لا باید یکم بل ذکروه بالموعظه الحسنه لیرجع عما کان علیه و یکون من الراحین".

آمدیم از کسی حرکتی صادر شد که نفس و هوای تو آنرا نپسندید و مطابق میل تون بود چه در امور دینی باشد یا دنیائی مبادا به زبان او را مکذّر کنی مبادا زبان ما سبب رنجش نفسی گردد حضرت ربّ اعلی برای رنجاندن دیه تعیین فرموده‌بودند جمال مبارک فرمودند "سبب حزن مشوید" این حیات بهائی است ما نباید با زبان کسی را رنجید و خاطر کنیم مقابله به مثل کنیم بلکه باید طرفمان را از صمیم دل و جان با دوستی فراوان متذکر داریم این تذکرهم نباید نوعی باشد که جنبه تنبیه و تأدیب داشته باشد بلکه نوعی تذکریدیم که آن شخص بحق راجع گردد و به راه صحیح وارد شود بعد میفرماید: "ایاکم ان لا تشتموا علیه و لا تشیعوا الفاحشه من احد" مبادا به کسی دشنام بدهید فرمودند "لسان از برای ذکر من است او را بگفتار زشت میالائید" و یا فرمودند "از سب و لعن و ما یتکذّر به الانسان اجتناب نمائید". و مبادا اعمال ناپسندد دیگران را شهرت دهید ممکن است آنچه بفرض

با چشم خود هم دیده باشیم خطا باشد اشتباه کرده باشیم مبادا بمحض مشاهده و یا استماع خطائی از کسی آنرا با کوس و کزنا شهرت دهیم این از اصول حیات بهائی است. میفرماید: "ناستروه لیسترا لله عنکم وانه هو خیر السائرین". برعکس خطای دیگران را دیده خطاپوش - ستر کن نادیده بگیر تا خدا هم خطایای ترا ستر نماید و بپوشد زیرا خداوند ستاراست مگر در بیانات الهی زیارت شده که میفرماید. احباً باید مظهر اسم ستار حق باشند یعنی خداوند خطای خلق را می بیند و ستر میفرماید ما هم باید اگر خطائی از کسی دیدیم ستر نمائیم. نزد احدی اظهار نکنیم. میفرماید: "لان الناس ماد خلوا الی حصن العصمة" مردم در قلعه بیگناهی وارد نشده اند البته انسان خطا میکند من و شما هم مانند دیگرانیم چه توقعی داریم که دیگران خطا نکنند پس اگر خطائی کرده اند باید بپوشیم. میفرماید: "وما ذاقوا حلاوة التقی" مردم شیرینی تقوی را نچشیده اند اگر چشیده بودند جز تقوی از ایشان ظاهراً نمی شد.

تا اینکه در دنباله این لوح میفرماید: "ناغضوا عیونکم عن خطای العباد لیغض الله عنکم" از خطای بندگان چشم بپوشید تا اینکه خداوند نیز دیده از خطای شما بپوشد. میفرماید: "ثم اعنوا واصفحوا كما عنی الله عنکم فی ایام عمرکم": مردم را عفو و صفا کنید ببخشید همانطور که خطایای شما را خداوند نادیده گرفته و آنچه را در ایام عمر مرتکب شده اید عفو فرموده است. میفرماید: "قل یا قوم فاعتصموا بحبل الله" چگونه میتوانیم بحبل الهی بچسبیم و آنرا بدست گیریم؟ راهی جز این نداریم که به آیات الهی متمسک گردیم ملاحظه میفرمائید که باز برمیگردیم به مسئله تلاوت آیات زیرا اگر الواح و آیات را تلاوت نکنیم چگونه می توانیم بدانیم چه کاری خوب است و چه اعمالی بد است الان دو ساعتی است که با هم آیات تلاوت می کنیم هر لحظه مطلب جدیدی بر ما روشن میشود پس هر قدر بیشتر آیات تلاوت کنیم بیشتر بوظائف خود که در تعالیم الهی نازل شده متوجه میگردیم و خواهیم دانست که حیات بهائی چیست پس با تلاوت آیات در خانه ما تا سیس حیات بهائی میشود. حیاتی که بیت العدل اعظم فرمودند تا سیس آن هم بعهدۀ افراد و خانواده ها است و هم بعهدۀ مؤسسات و جوامع محلی. ما باید برای روح خود و ترقی و تکامل آن نیز خدمت کنیم پدر و مادر تنها موظف به تدارک غذای جسمانی برای خانواده نیستند فرمودند همانطور که جسم محتاج غذا است و اگر غذا بجسم نرسد علیل میشود ضعیف میشود روح نیز احتیاج به غذا دارد که بدون آن ضعیف میشود حتی میمیرد. غذای روح مائده منیعۀ لطیفه طریبه است که تعالیم الهی باشد این است که میفرماید: "فاعتصموا بحبل الله وتمسکوا بعروة الوثقی وکذلک یعظکم العبد ان تكونن من السامعین ایاکم ان لاتفعلوا ما یفرحوا به اعداء الله ولا ترضعوا امر الله بینکم وان هذا خیر لکم عن کل ما اردتم لانفسکم ان انتم من العالمین". قلب از این بیان محترق میشود" میفرماید مبادا کاری کنید که سبب سرور قلب اعدای امر شود دشمنان و

بد خواهان منتظرند اعمال ما قابل ایراد باشد حضرت ولی امر الله بیانی بدین مضمون -
 فرموده اند : "مگذارید که حسودان و دشمنان بگویند که علت پیشرفت امر در گذشته ایام
 شهدای امر بوده اند که حال چون دیگر نیستند ناچار امر بهاء الله رو بزوال واضحلال
 میگذارد . لذا ما باید بذیل دعا و مناجات متوسل شویم آنقدر دعا کنیم که قلوبمان از غیر
 حق فارغ شود و محل تجلیات انوار عرفان و کانون عشق حضرت رحمان گردد . میفرماید
 مبادا کاری کنید که دشمنان امر دلشاد شوند یا امر الهی ضایع گردد این موفقیت برای
 شما بهتر از آن چیزهاست که برای انفس خود خواسته‌اید تا آنکه میفرماید : فسوف ينتهي
 آياتكم كما انتهت آيات الذين كانوا قبلكم اذا فاعتبروا يا ائمة المؤمنین" ای احبای من ای
 عزیزان و مؤمنین بزودی ایام عمر شما تمام میشود همچنان که ایام ملل قبل از شما گذشت
 از این گذشت عمر پند گیرید گذشت عمر پند است در لوحی مضمونی میفرمایند که در گذشت
 پد را اندازی است برای پسر که توهم خواهی مرد حال مافکر کنیم دیگران که عمری را در -
 این دنیا باطل کردند چه سود بردند حال ما پیروی از آنان کنیم پس راه خدا گیریم و
 نصیحت الهی را بشنویم .

میفرماید : کونوا کالاعلام الهدایة بین الناس بحيث یظهر من وجوهکم انوار الله و من
 جبینکم نضرة النعمیم" . پرچم هدایت بین مردم باشید . پس هدف ما در تجلی حیات بهاء
 در زندگی روزمره یکی این است که علم هدایت بین مردم باشیم تا دیگران با مشاهده اعمال
 و رفتار و کردار ما بسوی امر بیابند بطوریکه نور الهی را در صورت ما مشاهده کنند چهره -
 مؤمنین چون مردمان بهشت برین است .

بعد میفرماید : "ثم عاشروا مع الناس بالحكمة" با مردم بحکمت الهی رفتار و معاشرت کنید .
 حکمت چیست؟ حکمت این است که از اعمال ما از رفتار ما از گفتار ما خلق بسوی تعالیم
 الهی جذب گردند . تصور نمود که حکمت عبارت از اعمال مخصوصی است . یک عمل معین
 یک کلام معین ممکن است در رد و مورد نزد دوشخص یک جا حکمت محسوب شود جای دیگر
 بی حکمتی باشد . در روز مخصوص روش تبلیغ عرض شد باید بدانیم به که ، کجا ، چه مطلب را
 چگونه بیان کنیم .

میفرماید : "ثم عاشروا مع الناس بالحكمة وتكلموا بالحكمة لیظهر منكم آثار حكمة الله وان هذا
 لفوز عظیم" . پس هم بحکمت معاشرت کنیم هم بحکمت تکلم نمائیم تا آثار حکمت الهی از ما
 ظاهر شود این است آن فوز عظیمی که وصول بان آرزوی دل و جان ما است . هدف ما
 است . مقصد ما است ، حیات بهائی است .

جمال مبارک در لوحی دیگر که در یک مجموعه خطی است میفرماید : "وانك زين نفسك بحبي
 ای مؤمن ای بهائی نفس خود را بمحبت من زینت ده . جمیع اعمال را با خاطر محبت جمال
 قدم مزین کنیم اصلاح کنیم . "ثم قلبك بذكری" دل را بذكر الهی مزین دار . "ثم لسانك

بتبلیغ امری کذلک قد رلک فی الواح عزّ حفیظ" وقتی قلب را بذکر الهی مزین کردیم و نفس خود را بحبّ خداوند زینت بخشیدیم کلام ما در شنونده اثر می‌کند تبلیغ آسان میشود و گرنه کلام بی ثمر میگردد .

میفرماید: "ثمّ امش بین الناس بوقار الله وسکینه لیظهر منک آثاره بین العالمین". حتی طرز راه رفتن ما را معلوم فرموده‌اند . میفرماید: بوقار الهی وسکینه الهی راه برو بهائی باید راه رفتنش با وقار الهی باشد از پشت سر هر کس او را می‌بیند بشناسد که این راه رفتن مخصوص یک بهائی است. آیا تعجب می‌کنیم که حضرت قدّوس حضرت اعلیٰ را از پشت سر دید که راه میرفتند و شناخت که مظهر ظهور و موعود منتظر است. این از وقار وسکینه الهی بود که در راه رفتن حضرت مشهود بود . پس حتی راه رفتن ما هم مهمّ است باید دقت کنیم راه رفتن بهائی باشد .

از مهاجرت هدف ما چیست؟ ما مهاجرت میکنیم که مردم نمونه‌ای از حیات بهائی را در ما ببینند و مشتاق گردند تا آنها هم بهائی شوند . گاهی سطح وسیعی از جلد مجروح میشود که التیام مشکل میگردد پزشک قطعاتی از نسج سالم را پیوند میکند این نسج سالم بتدریج زیاد میشود تا سطح مجروح التیام حاصل میکند این همان کاری است که ما از مهاجرت منظور داریم نفوس خوش رفتار خوش کردار نیک خو با محبت الهی به نقاط لازمه روند و بتدریج با اعمال نیک و گفتار نیک دیگران را مجذوب تعالیم الهی نمایند و عالم مجروح التیام پیدا کند یعنی از مهاجرت مقصود نشان دادن نمونه‌ای از حیات بهائی است. میفرماید: "ان اشتعل فی نفسک من هذا النار التي اوقدها الله فی قطب الجنان لیحدث منک حرارة الامر فی افئدة الذین هم آمنوا بالله وکانوا من المؤمنین": باین آتش محبت الهی که خداوند در قلب تو روشن کرده مشتعل باش . کن كشعلة النار لاعدائی و کوثر البقلا حبائی" با چنین آتش محبت مشتعل شو و پرده‌های غفلت دیگران را بسوز و از حرارت عشق تو امر الهی در قلوب دیگران سرایت کند . میفرماید: "ان امش علی اثری" بر اثر اقدام حق راه برو . حضرت عبد البهاء مثل اعلای د یانت بهائی است . حضرت بهاء الله ایشانرا چنان مبعوث فرمود تا اعمال و رفتار او سرمشق همه انسانها شود حضرت عبد البهاء پس از ۶ سال اسارت و حبس در حالی که سه مرض بروجود مبارکش مستولی بود بمحض باز شدن در زندان و حصول آزادی به اروپا و امریکا سفر کرد تا تبلیغ امر بهائی نماید این یک نمونه برای زندگی همه ما بود . میفرماید: "ولا تکلم الاعلیٰ الصدق الخالص ثمّ اخضع لعباد الله الموحّدین". بهائی جز راست تکلم نمی‌کند . در مقابل بندگان موحّد خدا فروتن باش غرور و گردن کشی صفت بهائی نیست . در لوحی فرمودند: انسان با خضوع مقامش بالا میرود و با غرور تنزل میکند همه کسانی که از امر بعثت نقض خارج شدند مغرور بودند

در طوفان شدید درختهای تنومند متکبر که مقاومت شدید و غرور عظیم دارند از

ریشه کنده میشوند و بزمین میافتند نه نهالهای متواضع کوچک که در مقابل باد تواضع می کنند خم میشوند ولی کنده نمی شوند خضوع داشته باشیم در خدمت خضوع در اعمال و رفتار، خضوع در همه جا، میفرماید " کذلک یغطک لسان الامران استمع بما امرت ثم اعمل به لتکون من الفائزین".

لہذا امید داریم این مواعظ الهی را آویزه گوش هوش کنیم و با توجّه بآیات الهی و اجرای تعلیم "اتلوا آیات اللّٰه فی کلّ صباح و مساء" قلوب خود را پاک و مطہر و نفوس خود را منزّه و مقدّس سازیم و بصفات بهائی متّصف گردیم و با حیات بهائی در بین خلق رفتار نمائیم تا نمونه بهائی باشیم.

فعلاً این اندازه که عرض شد کافی است باقی را میگذاریم تا هر یک خود با تلاوت آیات متوجّه گردیم و فرمول زندگی خود را بدانیم و عمل کنیم.

فدای شما

"صورت پنج کنز که نبیل زرنندی در د ارالسلام بغداد از بیانات جمال اقدس
ابهی اقتباس کردند"

کنز اول بومی د بیرونی قدم میزدند ، بعضی از شاهزادگان ایران نیز حضور داشتند .
یکی از آنها عرض کرد که تاد وستان خودشان د حضورند از عوالم د یگربا آنها صحبت میفرماید
و بعکس از ماها بغیر از سوق و سرایه چیزی نمیپرسند و مقصودش آنکه این نفوس بی بهره و فرا^{ست}
چگونه بر ما مقدّمند . د جواب فرمودند آیا میدانید که چگونه اشخاص قابل استماع کلام من
و لایق حضور این محضر میباشند ، اگر شخصی راد رضای بی پایانی حاضر نمایند که جهاتش
غیر محدود و دست یمن آن جمیع عزّتها و لذّتها و راحتها و سلطنتهای دائمه غیر مگذره —
موجود باشد و د ریسارش جمیع بلاها و شدّتها و المها و نقتها و مشقت های عظیمه دائمه
مهیّا باشد و این شخص راندای روح الامین مخاطب سازد که اگر طرف یمن را با جمیع آنچه
د راوست از لذائذ باقیه بر طرف یسار اختیار نمائی ذره از قدر و منزلت عند الله کم نمیشود
و اگر سمت یسار را با آنچه از شدائد بی شمار اختیار نمائی بر یمن ذره از شأن و مقام تولدی
العزیز المختار افزون نمیشود ، د رآن حین اگر آن شخص د رکمال شوق و اشتیاق ، یسار
ذلت را بر یمن عزت اختیار نمود ، آنوقت قابل حضور این محضر است و لایق این کلمات اعظم
و د راین مقام لسان عظمت خطاباً للسائلین میفرماید :

گر خیال جان و سرهستت بدل اینجا میا ورنهار جان و دل داری بیا وهم بیسار
رسم ره اینست گروصل بهاداری طلب ورنباشی مرد این رهد و رشو زحمت میسار
و د راین مقام ورقا هویت د ریاض قصیده و رقائیه مترنم است "رجوت بظنک وصلی هیهات لم
یکن بذاک جری شرط ان وقت توفه نشرب بلاه الدهر من کل کاسه و سقی د ما القهر عن
دم مهجه فقطع الرجاء عن مس کل راحة فقطع القضاء عن طمع کل حاجة سفک الدماه نی—
مذهب العشق واجب و حرق الحشاء فی الحب اول بیعة یقظ اللیالی من لدغ کل ملدغ و
شتم التوالی نی نی کل یومه و من سنتی سم الردی کشریة و عن ملتی قهر القضاء کشفقة
خل دعوی الحب او فارض بما جری کذلک جری الامر فی فرض سنتی" و همچنین میفرماید:
اگر نفسی خود را د رد ریای خون شناور نبیند و ادعای حب مرا نماید از طراز صدق بی بهره
و نصیب است .

کنز ثانی بهمین سائل مذکور فرمودند که آیا میدانید من از آمدن به این عالم و اظهار
امر خود بین امم چه مقصود دارم ، بگویم تا بدانید آمده ام که د راین عالم پیرا آیش که از
ظلم ظالمین و تعدی خائنین باب آسایش بر تمام وجود مسدود است بحول الله و قوته چنان
امانت و صیانت و دیانتی د رآفاق ظاهر و باهر نمایم که اگر یکی از پرده نشینان خلف حجاب
که پرتو جمالش آفتاب را بدرهائی حساب نیارد و در شئون حسن و جمال بینظیر و مثال باشد
و جمیع جواهر و زینتهای خارج از احصای اولی النهی مزین بی ستر از خلف حجاب بیرون

آید و به تنهایی بی رفیق از مشرق ابداع تا مغرب اختراع سفر نماید و بهر د یاری د یار و در هر اقلیمی سیار شود ، انصاف و امانت و عدل و دیانت و فقدان خیانت و د ناعت بد رجهای با برسد کهنیکد ست تعدی و طمع به ذیل ثروت او د رازشود و نه یک نظر خیانت و شهوت به جمال عصمت او باز گردد تا بعد از سیرد رد یار با قلبی بی غبار و وجهی پراستبشار به محل و موطن خود راجع شود ، بعد فرمودند به حول اللہ عالم رابه این مقام بلند اعلی منتقل — خواهم نمود و این باب اعظم را بروجه کل خواهم گشود و در این مقام از قلم اعلی نازل شده و در مراتب اهل بهاء از مصدر امر صاد رکه هم عباد لویمرون علیهم ذوات الجمال باحسن الطراز لن ترید ابصارهم الیمین ولو یرون وادیاً من الذّهب یمرون علیهم کمّ سحّاب کذلک نزل مالک الرّقاب اینست که میفرماید " فسوف تری الارض جنّت الابهی "

کنز ثالث لسان عظمت د مقام خلوص نیت و پاکی اعمال از هر جهت چنین خطاب فرمودند که اگر نفسی د ارای غنائی باشد که فوق تعداد و اندازه عباد است و بیک شخصی که فقرو مسکنتش مانند غنا و ثروت آن د رمتهای د رجه باشد بهرور آیام د رانعام و اکرام چنان جهد و مبالغه نماید که آن فقیر را مانند ابتدای حال خود غنی و خود را چون بد ایت حال آن — فقیر پریشان بیند و از قضای اتفاتیّه مقروض شود و بسبب وجهی قلیل گرفتار گردد و د رادای د بین عاجز ماند و در میان چهار سوق و معبر عام به سیاست و تعدّیب او مردم قیام نمایند که تا آن وجه به حصول نرسد استخلاص او متصوّر نگردد ، د راین باب آن فقیر اول که بسبب انعام و اکرام او غنی آفاق شده بر آن شخص بگذرد و نظر آن گرفتار به رفیق خود افتد و در قلبش خطور نماید که ای کاش آن رفیق نظریه آن احسانهاییکه به او نمودم مرا از این بلیه نجات میداد ، بمحض این خیال که من به او احسان نمودم ، جمیع اعمالش از د رجه قبول هبوط نماید و از نوز رضا محروم و از حقیقت انسانیت محجوب ماند و نیز اگر غنی ثانی که بد ولت این مد یون مبتلا به آن د رجه از غنا رسیده ، د ر دلش خطور نماید که خوبست بسبب محبتهای بی اندازه ای که این مبتلا به من نموده از این دین و شدّت خلاص سازم و بقیه عمر براحتش پردازم ، آن شخص نیز بواسطه این خیال که به ازای انعام سابق او را خلاص نموده نه به صرف انسانیت از کاس خلوص بی بهره ماند و رخت خود را به عالم مذکّت کشاند ، مگر آنکه آن غنی اول کل آن احسانهایی که کرده محض انسانیت و خالصاً لوجه اللّٰه باشد و عمل آن غنی آخر نیز لّٰه و نی اللّٰه محض ادای وظیفه عالم انسانی بدون ملاحظه سابق و لاحق که انما نطعمکم لوجه اللّٰه لانرید منکم جزاءً ولا شکوراً .

کنز رابع لسان عزّت باین کلمه تامّه مبارکه ناطق که اگر امت اسلام بد و کلمه ز کلمات ملیک علام عامل میشدند ، کلّ به هد ایت کبری مهتدی میگشتند و بسر منزل قبول و بزم وصول نائز و واصل میگردد یدند و باینهمه امراض روحانی و اغراض نفسانی مبتلانمی شدند که قره عیون انبیاء و نور دیده سید یشرب و بطحا را بردار زنند و خود را از تابعین احمد مختار دانند

و به اسم موعود قیام نمایند ولی در یوم ظهور هیکل بی غرض راهد ف سهام سازند "رَبَّنَا
 افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ" و آن دو کلمه مبارکه اینست "یا ایها
 الذِّینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَاسَمُوا قُلُوبَهُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ" و
 همچنین در این مقام لسان عظمت ناطق که اگر در چند مجلس معدودی بانفوسی معاشرت
 نموده از شما در او اثری ظاهر نشد البته اجتناب نمائید که از او در شما اثر خواهد کرد و
 هم در این مقام مولی الانام میفرماید :

اگر نفسی شامه و ذائقه صحیح و سالم داشته باشد ، بمحض آنکه شخص متذکری بمنزلش
 وارد شود هوا را معطر یابد و طعم طعام و شراب را لذیذ و خوشگوار و بهجت افزا درک —
 نماید ، برعکس اگر غافلوی وارد شود هوا را مکدر و اطعمه و اشربه را متغیر یابد "تَعُوذُ بِاللَّهِ عَنْ
 شَرِّ الْغَافِلِينَ" و میفرماید : با اشرار الفتگی و همچنین مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از —
 مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار .

کنز خامس و چون جمال قدم باب بهجت و بشارت را بوجه عالم گشود به این کلمه
 عظمی متکلم گردید که من برای اخذ جواهر بنه این عالم آمده ام ، اگر ذره جواهری در حجر
 موجود و آن حجر در خلف ابحر سبعه باشد تا آن جواهر را اخذ ننمایم دست از او بر
 نمیدارم ، نیز در این مقام میفرماید : حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن
 انسانی در هر عصری امینی فرستاده الیوم دین الله و مذهب الله آنکه طرق متعدده و سبیل
 مختلفه را سبب و علت بغضا ننمایند این راههای محکم متین کل از مطلع واحد ظاهر و از
 مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظریه مقتضیات قرون و اعصار بوده ای اهل توحید کسر
 همت محکم نمائید شاید ارض از ضغینه و بغضای مذهبی پاک گردد .

"انتهی"

قسمتهائی از خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شور

تخلُّق باخلاق بهائی

حضرت بهاء الله میفرماید :

" طوبی لمن تزین بطراز الآداب والاخلاق انه ممن نصر ربه بالعمل الواضح المبين "

کتاب مستطاب اقدس آیه ۳۸۵

و نیز میفرماید :

" زينوا انفسكم بطراز الاعمال والذى ناز بالعمل فى رضاه الله من اهل البهاء قد كان

لدى العرش مذكورا .

آیه ۱۶۴

انصروا مالك البريه بالاعمال الحسنه ثم بالحكمة والبيان كذلك امرتم فى اكثر الالواح من

لدى الرحمن انه كان على ما اقول عليما . "

" کتاب مستطاب اقدس آیه ۱۶۵ "

حضرت بهاء الله میفرماید :

" . . . از برای هر امری ناصری لازم و جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندید ه

است . "

" لوح شیخ محمد تقی نجفی صفحه ۲۰ "

حضرت بهاء الله میفرماید :

ای پسران آدم کلمه طیبیه و اعمال طاهره مقدسه بسما عز احدیه صعود نماید

جهت کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک شود و بساحت عز قبول در آید چه

که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک

قبول ننمایند اینست آفتاب حکمت و معانی که از افق فم مشیت ربانی اشراق فرموده طوبی

للمقبلین .

" کلمات مکتونه فارسی "

حضرت بهاء الله میفرماید :

" نضل الانسان فى الخدمة والكمال لانى الزينه والثروة والعمال "

" مجموعه الواح حضرت بهاء الله سورة حکما صفحه ۳۸ "

حضرت بهاء الله میفرماید :

" طوبی از برای نفوسى که اليوم باخلاق روحانیه و اعمال طیبیه بنصرت امر مالک برتبه

قیام نمایند . "

(مائده آسمانی جلد چهارم صفحه ۵۲۶)

حضرت بهاء الله میفرماید :

" یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید . اصلاح عالم

از اعمال طیبیه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده ناصر امر اعمال است و معینش اخلاق بیا

اهل بها بتقوى تمسك نمائید هذا ما حکم به المظلوم واختاره المختار . "

" مجموعه الواح حضرت بهاء الله لوح دنیا صفحه ۲۸۸ "

حضرت بهاء الله میفرماید :

"طوبی از برای نفوسی که الیوم باخلاق روحانیه و اعمال طیبه بنصرت امر مالک برتبه قیام نمایند ."

"مائده آسمانی جلد چهارم صفحه ۵۲۶"

و نیز میفرماید :

"ای فرزند کنیز من لزال هدایت باقوال بوده و این زمان بافعال گشته یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهرشود چه که دراقوال کل شریکند و لکن افعال پاک و مقدّس مخصوص دوستان ما است پس بجان سعی نمائید تا بافعال از جمیع ناس ممتاز شوئید کذلک نصّحناکم فی لوح قدس منیر ."

"کلمات مکنونه فارسی"

حضرت بهاء الله میفرماید :

"... قسم بآفتاب افق بیان که اگر نفسی الیسوم باذیت نفسی راضی شود بمثابه آنست که باذیت نفس حق راضی شده ..."

"مائده آسمانی جلد چهارم صفحه ۵۲۴"

حضرت بهاء الله میفرماید :

"... الیوم باید احبای الهی بشأنی در مابین عباد ظاهرشوند که جمیع را بافعال خود برضوان ذوالجلال هدایت نمایند . قسم بآفتاب صبح عز تقدیس که ابدأ حق واحبای او که منسوب باویند . ناظر بارض و اموال فانیه در او نبوده و نخواهند بود ."

"مائده آسمانی جلد هشتم صفحه ۲۴"

حضرت بهاء الله میفرماید :

"شأن اهل حق خضوع و خشوع و اخلاق حمیده بوده و خواهد بود دنیا قابل آن نه که انسان مرتکب امورات قبیحه شود و از مالک احدیه بعید ماند ."

"مجموعه اقتدارات صفحه ۳۰۱"

حضرت بهاء الله میفرماید :

"اگر نفسی در جمیع عمر بعبادت مشغول شود و از صفاتی که سبب ارتفاع امر الله است محروم ماند آن عبادت حاصلی ندارد و ثمری نخواهد بخشید ."

لوح فریدون

حضرت بهاء الله میفرماید :

"... بگوای دوستان جهد نمائید شاید مصیباتیکه فی سبیل الله بر مظلوم وارد شده بین ناس ضایع نشود بذیل عفت تمسک نمائید و همچنین بحبل امانت و دیانت صلاح عالم را ملاحظه نمائید نه هوای نفس را یا حزب المظلوم شعائید رماة عالم افنام را از ذنب نفس و هوی مقدّس دارید و بطراز تقوی الله مزین نمائید اینست حکم محکم که از قلم قدم در این حین جاری شده لعمر الله سیف الاخلاق و الآداب احد من سیوف الحدید ."

"لوح شیخ محمد تقی نجفی صفحه ۲۲"

حضرت بهاء الله میفرماید :

بسم الله الابهی - مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان بر راستی و دانایی

تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شود . هر امری که قلب را راحت نماید و بهر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود مقام انسان بلند است اگر با انسانیت مزین والا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده میشود . بگو ای دوستان امروز را غنیمت شمیرید و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید از حق میطلبم جمیع را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید آنه هوالمختار .

"مجموعه الواح حضرت بهاء الله صفحه ۳۰۴"

حضرت بهاء الله میفرمایند :

"... باید کلّ بقميص امانت ورداء د یانت و شعار صدق و راستی ظاهر و باطن خود را مزین نمایند تا سبب علو امر و تربیت خلق گردد ."

"اقتدارات صفحه ۱۶۷"

حضرت بهاء الله میفرمایند :

نفوسی که باین مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس آماره شعله نروزنده .

"مجموعه الواح حضرت بهاء الله لوح دنیاص ۲۹۸"

حضرت بهاء الله میفرمایند :

"طهریدک عن التشبث الی غیر الله والاشاره الی دونه"

"اسرار آثار جلد اول صفحه ۱۳۶"

حضرت بهاء الله میفرمایند :

"اعمال بعضی سبب احزان شد امروز ناصر حق اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده مگر این کلمه علیا از قلم اعلی نازل : ضرایب مظلوم زنجیرو کند ارض طان بوده و همچنین ظلم ظالمهای ارض میم نه بلکه از نفوسی است که دعوی محبت مینمایند و خود را از اهل بهاء میشمردند ولیکن مطیع نفس وهوی مشاهده میگردد امروز باید اولیا بنور تقوی منور باشند و بنار انقطاع مشتعل اینست وصیت حق جلّ جلاله از قبل و بعد طوبی للعاملین . . ."

"مائده آسمانی جلد هشتم صفحه ۱۲۲"

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

"یاران الهی باید بموجب وصایا و نصایح نور حقیقت جمال قدم روحی لعتبه الفداء قیام کنند و یک را موقع اجرا گذارند نه اینکه مجرد بخوانند و مودع اوراق و الواح گذارند باید اوامر روحانی و جسمانی اسم اعظم روحی لعتبه الفداء در حیز شهود جلوه نماید و در احوال و اطوار یاران مجسم و مصور گردد و آنچه ثمری و چه اثری ."

"مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ثانی صفحه ۲۷۹"

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

"بهائی را بصفت شناسند نه باسم و بخلق پی برند نه به جسم یعنی چون شخصی یابند در گفتار آیت توحید و در رفتار جواهر تجرید و در کردار حقیقت تقدیس فریاد برآرند که

که این بهائی است اگرچنین شویم نور مبین در جبین بتابد وآلّا و اسفا علینا بما فرطنا
فی جنب اللّٰه . " مکاتیب حضرت عبد البها " جلد ثانی صفحه ۱۱۴
حضرت عبد البها " میفرمایند :

" . . . باید روش و سلوکی نمائید که مانند آفتاب از سایر نفوس ممتاز شوید هر نفسی از شما
در هر شهری که وارد گردد بخلق و خوی و صدق و وفا و محبت و امانت و دیانت و مهربانی بعموم
عالم انسانی مشارکالبنان گردد جمیع اهل شهر گویند که این شخص یقین است که بهائی
است زیرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی این شخص از خصائص بهائیان است .
تا باین مقام نیائید بعهد و پیمان الهی وفا ننموده اید زیرا بنصوص قاطعه از جمیع مامیثاق
و وثیق گرفته که بموجب وصایا و نصایح الهیه و تعالیم ربانیه رفتار نمائیم ."
" مکاتیب حضرت عبد البها " جلد ثالث صفحه ۱۵۹ "

حضرت عبد البها " میفرمایند :

" ای حزب اللّٰه مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حق شخصی چه یار
و چه اغیار جهد و ست و چه دشمن زبان بطعنه گشائید در حق کلّ دعا کنید و از برای کلّ موهبت
و غفران طلبید زنهار زنهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد و لو دشمن خونخوار باشد
زنهار زنهار از اینکه نفسی خاطری بیازارد و لو بد خواه و بد کردار باشد نظر بخلق ننمائید
توجه بخالق کنید قوم عنود را مهینید ربّ الجنود را ملاحظه کنید خاک را نبینید پرتو
آفتاب تابناک ببینید که هر خاک سیاه را روشن و پدید آر کرده ای حزب اللّٰه در موارد بلاصبر
و سکون و قرار یابید هر قدر مصائب شدید شود مضطرب نشوید در کمال اطمینان بفضل
حضرت یزدان مقاومت طوفان محن و آلام نمائید ."

" مکاتیب حضرت عبد البها " جلد ثالث صفحه ۱۶۱ "

حضرت عبد البها " میفرمایند :

" . . . باید با کلّ حتی دشمنان بنهایت روح و ریحان محبّ و مهربان بود در مقابل
اذیت و جفا نهایت وفا مجری دارید و در موارد ظهور بغضا بنهایت صفا معامله کنید
سهم و سنان را سینه مانند آئینه هد ف نمائید و طعن و شتم و لعن را بکمال محبت مقابله
کنید . . . " " مکاتیب حضرت عبد البها " جلد اول صفحه ۳۰۶ "

حضرت عبد البها " میفرمایند :

" . . . امر اللّٰه از قوای ملکی و امور دنیوی مقدّس است و از جمله تعالیم الهیه بنفوس
امانت و انقطاع و تقدیس است پس اگر کسی را دیدی که نظر بمال و طمع در اموال ناس دارد
بدان که او از اهل بها نیست اهل بها کسانی هستند که اگر بوادی ذهب و فضه رسند
چون برق در گذرند و ابدأ اعتنا ننمایند . " " مائده آسمانی جلد پنجم صفحه ۵۷۲ "

حضرت عبد البها میفرمایند :

"... فوالله الذي لا اله الا هو اليوم خدمتي بامر الله اعظم از تخلق باخلاق نیست و -
مضرتی بدین الله اعظم از صفات قبیحه نه . البته نفسی ضربتی برهیکل عبد البها زند
گوارتر از آنست که عملی از او صدور نماید که مخالف منقبت عالم انسانی باشد زیرا این زخم
را مرهم و این ضربت را التیام میسر اما آن جرح عظیم را التیامی نه و آن سمّ نقیع را دریاقی
نیست نهایت اهتمام در این امور لازم است" گنجینه حد و احکام صفحه ۸۵

حضرت عبد البها میفرمایند :

" انسان را عزّت و بزرگواری به پاکی و راستی و خیرخواهی و عفت و استقامت است نه بزخارف و
ثروت." اخبار امری سال ۱۱۸ بدیع شماره ۱

حضرت عبد البها میفرمایند :

" باران الهی باید بشکرانه این مواهب رحمانی بانجذاب وجدانی مبعوث گردند و سبب
ظهور شرف و منقبت عالم انسانی شوند آهنگ تقدیس بلند کنند و ضحیح تهلیل و تکبیر بملکوت
ابهی رسانند حال امور بسیار دقیق گشته و جمیع انظار متوجه بروش و سلوک احبّاء و مواظب
اخلاق و اطوار و آداب بهائیان لهذا باید اهل بها بنصایح و وصایای جمال ابهی درنهای
دقت و وفاقیام نمایند و نفوسی که در امور دوائر حکومت ذی مدخلند امید وارم که در نهایت
تقدیس و پاکی و آزادگی و عفت و عصمت و خیرخواهی و خلوص نیت و پاکی طینت بخدمت ملت
ودولت پردازند بمواجب خویش قناعت نمایند و بدون آن بارتکاب فلسفی ذیل خویش رانیا
زیرا ذیل مطهر امرالله آوده گردد و نزد کلّ محقق شود که بهائیان نیز مثل احزاب دیگر
بلکه بدتر فرق لفظی است نه معنوی باری رجای این عبد چنین است که در وستان حقیقی
چنان روش و سلوک نمایند که بهائیان در نزد کلّ سرد فتر دانائی باشند و مشهود و معروف
بپاکی فطرت و طهارت طینت شب و روز بکوشند و بجوشند و بخروشند و بجان و دل خدمت
بایران و ایرانیان نمایند از تعین در مناصب مقصودشان آن باشد که در ره رضای الهی
ببویند و بعالم انسان خدمت کنند نه اینکه زخرف فانیه بدست آرند و بخوشی و عزّت و راحت
زندگی کنند زیرا این اوهام زائل گردد و نه راحت ماند نه عزّت و نه منصب ماند و نه ثروت
عنقریب کان لم یکن شیفاً مذکوراً گردد آنچه باقی راستی و درستی و خداپرستی..."

" مکاتیب حضرت عبد البها جلد رابع صفحه ۹۲ و ۹۳ "

حضرت عبد البها میفرمایند :

" اليوم الزم امور تعدیل اخلاق است و تصحیح اطوار و اصلاح رفتار باید احبّای رحمن بخلق
و خوشی در بین خلق مبعوث گردند که راعحه مشکبار گلشن تقدیس آفاق را معطر نماید و
نفوس مرده را زنده کند..."

" مکاتیب حضرت عبد البها جلد رابع صفحه ۱۹۲ "

حضرت عبد البهاء میفرمایند :

"... این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا بخوانید و نفوس را بروش و سلوک ملاء اعلی دعوت کنید یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجاء و پناه شوید فقیران را کنز غنا گردید و مریضان را درمان و شفا معین هر مظلومی باشید و مجیر هر محرومی در فکر آن باشید که خدمت به نفسی از نوع بشر ننمائید و با اعراض و انکار و استکبار و ظلوم و عدوان اهمیت ندهید و اعتنا نکنید بالعکس معامله ننمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت هر نفسی از احبای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار به نفسی برسد خیر بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار تا نور هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید ای احبای الهی همتی بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا سر پنهان آشکار شود و حقایق اشیا مشهود و عیان گردد." ع

"مکاتیب حضرت عبد البهاء جلد ثالث من ۱۲"

حضرت ولی امرالله میفرمایند :

"... یاران و اعضای محافل باید باعمال و رفتار و سلوک در کل احوال و در تمام شئون و در جمیع معاملات مزیت و حقیقت و قوت و سمو این آئین مقدس را بابنا و وطن خویش بنمایند نه آنکه اکتفا به تبلیغ و بیان و تفسیر و تشریح کنند." "منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۶۲"

حضرت ولی امرالله میفرمایند :

"... پس ما که سالکان سبیل نجاتیم باید بتمام قوی بکوشیم تا در مجالسات و معاملات و مشاغل و مقاصد مان با تمام طبقات نفوس در امور جزئی و کلی در هر دقیقه و آنی آن روح مودت و در تعالیم حضرت بهاءالله را بفعل اظهار و اعلان و اثبات کنیم و چنان جلوه نمائیم که برکلی ثابت گردد که جز قوه جامعه روح حضرت بهاءالله هیچ امری دیگر تقلیب ماهیت ننماید و خلق جدید نکنند اینست یگانه اسباب نجات و ظفر امر الهی."

"منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۶۳"

حضرت ولی امرالله میفرمایند :

"... وقت آنست که منادیان این ظهور الهی باعمال و اخلاقشان باین نار موقده در قلوب شعله بارکان عالم زنند و لزومیت دین را بدلائلی قوی و فعلی بفسرین و ماد یون عالم اثبات نمایند هر چند آن میدان وسیع است ولی جولان مشکل چه که اعمال طیبه طاهره مرضیه شرط است و من دون آن خسران مبین."

"مآده آسمانی جلد سوم صفحه ۳۲"

حضرت ولی امرالله میفرماید :

"فتح و ظفر د راین قرن انور نصیب مؤمن نیک رفتاراست نه عالم بد کردار."

"منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۱۴۲"

حضرت ولی امرالله میفرماید :

"... اليوم اساس اعظم ومیزان اکمل واتمّ وفارق بین حق وباطل اخلاق است نه اقوال هر حزبی که دارای آن باشد مؤید است ومن لدی الحق وهر طایفه‌ای از آن محروم باطل است و از فضل و تأیید الهی ممنوع نام و نشان د لیل و برهان اگر مؤید و توأم بحسن روش و سلوک و اخلاق طیبیه مرضیه نباشد د راین عصر مذموم و مطرود جهان و جهانیان است حسن اخلاق کمالات و مظاهرش حسن سلوک و رفتار و یگانگی و الفت و اتحاد و اتفاق و حسن معاملات د ر جزئیات و کلیات و تعاون و تعاضد مستمری صمیمی و محبت و خلوص نیت و صفای قلب و طهارت نفس و صداقت و امانت مابه الامتیاز یاران است چه که این صفات ممدوحه که اهل عالم از آن غافل و محجوبند اولین و آخرین د لیل مقنع و برهان کافی لامع این آئین الهی است محک تجربه است و یگانه متمیز بهائیان از سایر طوائف و امم . مقصد اصلی عموم انبیاء و رسل است و یگانه مقصود و مطلوب و منتهی آمال و آرزوی حضرت اعلی و جمال ابهی و حضرت عبد البهاست."

"منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۷"

حضرت ولی امرالله میفرماید :

"... باید بهر نحوی که ممکن است قبل از همه چیز قلب را صاف و نیت را خالص نمود و الا اقدام به هیچ امری نتیجه و ثمری نبخشد ..."

"... نمیدانید که محبت خالصانه و صداقت و خلوص نیت چه اثری د ر نفوس نماید ولی تحقیق این امر منوط بسعی و کوشش هر فردی از افراد د ر هر یومی از ایام است مگذارید که اغیار و حسودان و دشمنان بگویند که علت علو امر د ر گذشته ایام د ر اوائل ظهور قیام خارق العاده هیاکل مقدسه و استقامت نفوس زکیه شهداء امر بوده که حال چون د یگر نیستند امر بهاء الله مجبوراً روبرو انحطاط و ضعف و تشتت و اضمحلال خواهد گذاشت."

باید اولاً بسلوک و افعال و بعد از آن باقوال و دلائل اثبات نمود که موده الهیه محتوم است و واقع و بشارات الهیه ظاهراست و کامل تا نفوس کامله بمیدان نیایند و شاهد هرانجمن نگردند اثبات این امر بد انایان امم بسیار مشکل و اگر مؤمنین و مؤمنات مظهر این کمالات شوند لزوم بیان واقفان نه نفس اعمال د لیل است و نفس رفتار کافل حفظ و صیانت و شوکت امرالله ..."

"منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۴۸"

حضرت بهاء الله میفرمایند :

امروز روز خدمت است جامه خوف و صمت و سکون را بنطق و بیان و اطمینان و اهتزاز تبدیل نمائید .
" کتاب راهنمای تبلیغ صفحه ۱۲ "

حضرت بهاء الله میفرمایند :

" . . . اليوم خدمت امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنه بکمال حکمت بتبلیغ امرالله مشغول شوند تا نجات قمیص رحمانی در جمیع جهات متضوع گردد این شهادت محدود بذبح و انفاق دم نبوده چه که میشود انسان بانعمت حیات از شهیدان در کتاب مالک اسماء ثبت شود ."
" مائده آسمانی جلد چهارم صفحه ۳۹۵ لوح ابن اصدق "

حضرت بهاء الله میفرمایند :

" . . . چه شبها که رفت وجه روزها که در گذشت وجه وقتها که با آخر رسیده و چه ساعتها که بانتهای آمده و جز باشتغال دنیای فانی نفسی بر نیامد سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود عمرها چون برق میگذرد و فرقهها بر بستر تراب مقرّ و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و امور از شست . . . "

" مجموعه الواح حضرت بهاء الله صفحه ۳۳۶ "

حضرت عبد البهاء میفرمایند :

" چنین وقت و زمانی را باید بسیار غنیمت شمرد دقیقه‌ای فتور نباید کرد از راحت و آسایش و نعمت و آرایش و جان و مال باید منقطع شد جمیع را فدای حضرت ملک وجود کرد تا قوای ملکوتیه شدت نفوذ یابد و اشعه ساطعه در این عصر جدید عالم افکار و عقول را روشن نماید ."
" مکاتیب حضرت عبد البهاء جلد ثالث صفحه ۳۳ "

حضرت عبد البهاء میفرمایند :

" اليوم حقایق مقدسه ملاً اعلی در رجّت علیا آرزوی رجوع باین عالم مینمایند تا موفق بخد متی باستان جمال ابهی گردند و بعبودیت عتبه مقدسه قیام کنند ."

" منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۱۳۲ "

حضرت عبد البهاء میفرمایند :

" آنچه سبب فوز و فلاح و نجاح است خدمت امرالله است و الا عمر بیهوده میگذرد و ابداً نتیجه‌ای ندارد ."
" مائده آسمانی جلد نهم صفحه ۱۳۰ "

حضرت عبد البهاء میفرمایند :

" وقت همت و خدمت است و زمان شعله و حرارت تا زمان از دست نرفته است این فرصت را غنیمت شمرد و این وسعت را اعظم نعمت عنقریب این چند روزه عمر فانی بسرآید و باد است تهی بحفره خاموشی در آئیم . . ."
" مکاتیب حضرت عبد البهاء جلد اول صفحه ۴۷۷ "

حضرت عبد البها میفرماید :

" ای یاران الهی بکمال نشاط و انبساط عالم انسانی را خدمت نمائید و بنوع بشر محبت نمائید نظر بحدودی نکنید و ممنوع بقیودی نشوید . زیرا حدود و قیود در ظهور کمالات انسانی حجاب ظلمانی گردد و آزادی سبب ظهور موهبت الهی شود آنی سکون نیابید و دقیقه‌ای قرار مجوئید و دمی نیاسائید مانند دریا پر جوش گردد و بمثابة نهنگ بحر بقا بخروشد آئید صمت و سکون و قرار و سکوت شأن اموات است نه احیاء و از خصائص جمادات است نه طیور گلشن ملاء اعلی عنقریب این بساط حیات منطوی شود و این لذائد و نعماء منتهی گردد از برای نفوس یا س حاصل شود و هر مقصد و آرزویی باطل گردد پس تا جان در جسد است باید حرکتی نمود و همتی کرد و بنیانی بنیاد نهاد که قرون و اعصار فتور بارگان نرساند و احقاب و اهراسبب انهدام نشود ابدی باشد و سرمدی تا سلطنت جان و وجود آن در د و جهان تا برقرار گردد اینست وصیت عبد البها و اینست نصیحت این مرغ پر شکسته و بال . ع ع

" مکاتیب حضرت عبد البها " جلد رابع صفحه ۱۳۴ "

حضرت ولی امر الله میفرماید :

" . . . مستقبل آن دیار باهراست و فیض الهی کامل هنگام هنگام خدمت است و یوم یوم همت و استقامت در اعلای امر الهی - حیفاست اگر خاموش نشینیم و سکون پیشه گیریم بلکه فتور در تحقیق این مقصد اعلی قصور است عظیم و تعویق و تعطیل در وقوع این وعد ه کبری محرومیت از نعمت عظمی و فوز ابدی در جهان الهی است . ایدنا یا الهنا و محبوبنا علی السلوک فی سبیلک و ارتفاع امرک بین العالمین " "منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۱۴۰"

حضرت ولی امر الله میفرماید :

" . . . در چنین هنگام سخت و موقعیت باریکی که امر الله بر طبق حکم بالغه الهیه از مراحل شدید میگذرد . از وظائف مقدسه هر فرد بهائی اینست که حقیقت و اهمیت این یوم رهیب را که یوم تغییر و تبدیل است بتمامه درک نماید پس از آنکه باین نکته مهمه واقف گشتیم عاشقانه تصمیمی بگیریم که باکمال استقامت برخاسته و بانهایت جانفشانی در اعلای امر و انجم وظائف مقدسه سعی و جاهد گردیم . . . " "مائد ه آسمانی جلد ششم صفحه ۸۹۱"

حضرت ولی امر الله میفرماید :

" وقت تنگ است در رنگ نمائید میدان خدمت مهیا فرصت گرانبها را غنیمت شمرد . "

"منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۵۶"

حضرت ولی امر الله میفرماید :

" ای امنای امر حضرت بهاء الله قدر این مقام را بدانید و مسئولیت خود را بشناسید و بیمائید در این مقام دقیقه‌ای غفلت عالمی خسران است و ذره‌ای اهمال مورث حسرت و ندامتی بی پایان . . . "

"منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۷۶"

حضرت ولی امرالله میفرمایند :

"... ودر ختام استدعا وخواهش اخیر این بنده کمتربین از گروه مؤمنان و مؤمنین آنست که بتمام قوی در نهایت انقطاع و تجرد از شئون نفس و هوای برتری و تسریع و تحکیم و تفهیم و تعزیر این مؤسّسات اولیه امریه قیام نمایند هر نفع و آرزوی رافدای مصالح شریعه الله کنند ..."

"منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۷۹"

حضرت ولی امرالله میفرمایند :

"ای امنای امر حضرت بهاء الله قدر این مقام را بدانید و مسئولیت خود را بشناسید و ببیمائید در این مقام دقیقه غفلت عالمی خسران است و ذرّه‌ئی اهمال مورث حسرت و ندامتی بی پایان به آثار رجوع نمائید و تکالیفشایسته را از فحوی آیات منزله‌اش بیابید فقه مؤمنین و مؤمنات بد لالت و هدایت ربّ آیات البینات از میان خود شمارا برانگیخت و بنمایندگی خویش بین بیگانه و خویش مخصّص و سرافراز فرمود اعنه اختیار را بکف کفایت آن پیشوایان بسپرد و افسر عبودیت بحثه محضه را بفرق آن سروران بنهاد مصالح روحانیّه حزب مظلوم را در دست امنای امرش و دعه بگذاشت و طوق مسئولیت کبری برگردن اسیران کوشش بیند اخت بصرافت طبع و طیب خاطر خود را رهین و مقید ارشادات و تعلیمات آن موالیان عظام بنمود و تنفیذ تشریحات و تصمیمات قاطعه آنان را از مفروضات وجدانیه خویش شمرد این چه موهبت عظمائست که بخشنده مختار بصرف اختیار بدست یاران جان نثارش برآن نمایندگان مبدول داشته و این چه مسئولیت گرانیست که بر کتف آن برگزیدگان گذاشته شما ^{شاید} وسائط اعطای فیض حضرت فیاض شمائید وسیله ابراز راز حضرت بی نیاز بیت الحرام را حامیان و نادرید و شریعت ربّ الانام را مروّجینی جان نثار خزائن علم حضرت معلومید و اواعی آن طیب مشوم مؤسّسین مدنیّی بی مثیلید و ممثلین آئینی بی نظیر و عدول بانیان ایوان ربّ یکتائید و حاملان پیامی جان افزا منادیان اسم اعظمید و نمایندگان سبیل اقوم، - مغبوط و محسود پیشینیانید و تعلیم دهنده و پیشوای آیندگان افتادگان شرق را منقذ مهر پرورید و در دستان غرب را طیبیان نیک اختر نجات دهنده اسیران عالم امکانید و بیگانه امید هر خسته دل ناتوان این عنایات خفیه و نعم موهوبه جمال قدم جلّ اسمه الاعظم و وقتی در انجمن بنی آدم بتمام قوی جلوه نماید که آن نمایندگان محترم در انظار دول و امم مظهر و مصداق این امر مبرم محیی رم گردند "ان اجعلوا سیفکم کلمة الله و سلاحکم السلام و جیشکم معرفة الله و قائدکم التقوی و ظهیرکم الملاة الاعلی و نصیرکم ربّ السموات العلی و زادکم التوکل علی الله و قوتکم تأیید بتتابع من شدید القوی ."

"استخراج از توقیع مورخ اب ۱۹۲۷ مندرج در صفحات ۴۶ و ۴۷"

کتاب محافل روحانیّه و وظائف آن

مناسبات محافل با انفراد

حضرت بهاء الله میفرماید :

"... وینبغی لهم ان يكونوا اماناً الرحمن بين الامكان و وكلاء الله لمن على الارض كلها و يشاورون في مصالح العباد لوجه الله كما يشاورون في امورهم ويختاروا ما هو المختار كذلك حكم ربكم العزيز الغفار." "کتاب مستطاب اقدس"

حضرت عبد البهاء میفرماید :

" آنچه را محفل روحانی مصلحت بداند اگرین تکلیف کنند مجری میدارم ابداً توقّف ننمایم." " اصول نظم اداری"

حضرت عبد البهاء میفرماید : "ترجمه"

"... بر هر فردی واجب است هیچگونه اقدامی بدون مشورت محفل روحانی ننماید و البته باید قلباً و روحاً قرار محفل را مطیع و نسبت بآن منقاد باشند تا امور با حسن وجه مرتب و منظم گردد و الا هر شخصی مستقلاً و برونق قضاوت خویش عمل خواهد کرد و امیال شخصی خود را متابعت خواهد نمود و سبب ضرر امرالله خواهد گشت."

"نظامات بهائی صفحه ۵۶"

حضرت ولی امرالله میفرماید :

" محافل روحانیّه الیوم اساس است و محور و مرکز و صایای مقدّسه مبارکه... لهذا احبای الهی و امانه الرحمن هر قدر اساس این محافل را محکمتر نمایند و اسباب پیشرفت و تقدّمش را بهتر فراهم آرند و صایای مقدّسه سریعتر اجرا شود و نوایای مبارکه زود تر و کاملتر تحقق یابد و جلوه نماید." "اصول نظم اداری صفحه ۱۳"

و نیز میفرماید :

" یاران باید اعضای محفل خویش را در تمام امور نمایندگان خویش دانند و امانای الهی محسوب نمایند هر حکمی را محفل صادر نمایند بدل و جان اجرا نمایند."

"اصول نظم اداری صفحه ۲۹"

حضرت ولی امرالله میفرماید :

" عموم یاران چه در داخل و چه در خارج محفل باید محفل روحانی را نمایندۀ خود شمرد و تقویت نمایند و ترویج اجرائاتش را کنند."

و همچنین اعضای محفل روحانی باید خود را خادم مصالح عموم احبّادانند و مرجع مصالح روحانیّه یاران شمرد." "منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۵۱"

حضرت ولی امرالله میفرماید :

" احبّاباً باید اعتماد و ثقّه تام باعضای محترمۀ محفل روحانی خویش داشته باشند و بتعاون و

تعاقد قیام کنند و همچنین اعضای محفل شور باید بمصالح امریه عمومیّه ناظر باشند ترویج مقاصد شخصیّ نمایند و ناظر بافکار و امیال و مصالح خویش نگردند .

"منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۶"

حضرت ولیّ امرالله میفرمایند :

باید افراد بهائی بتمام قوی و درکمال صمیمیت قیام برنصرت نمایند گان محلی و مرکزی خویش نمایند اطاعت و تمکین قرارهای صادره از آن مراجع عالیّه رسمیه بهائی نمایند و آراء و افکار و تمایلات شخصیّه خویش را در ظلّ اراده و تصمیمات هیئت ممثلین درآروند .

"منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۸۹"

حضرت ولیّ امرالله میفرمایند :

"... هرگاه موردی پیش آید که دررتی نسبت بمحفل و یا نسبت باعضای جامعه حاصل گردد محفل روحانی باید متوجه باشد که مناسباتش با یاران صرفاً از جنبه تشکیلاتی نبوده بلکه درعین حال بمنزله هیأتی است روحانی که باید سجایای ادب و صبر و شکیبائی و خیرخواهی را ازخود ظاهر سازد چه بسا اختلافات که بااعمال قوت و قدرت نمیتوان باصلاح آن موفق شد بلکه باید بوسیله کشف علت حقیقی تکدر خاطر یاران بعلاج پرداخت حضرت عبدالبهاء میفرمایند : بعضی نفوس طفلند باید تربیت کرد نادانند باید تعلیم نمود مریضند باید درمان بخشید .

"نظامات بهائی صفحه ۷۱"

حضرت ولیّ امرالله میفرمایند :

"... از جهتی حفظ وصیانت امرالله را در امور جزئی و کلی مراعات تام نمایند و از جهتی دیگر اسباب عناد اهل بغضا نشوند و برخصومت و عداوت آنان نیفزایند و در مواقع مخصوصه چشم از عیوب اهل فتور بپوشند و بالعکس معامله نمایند و راه مسامحه پیش گیرند ولی بیدار و هشیار باشند تا در دام اهل خدعه و تزویر گرفتار نشوند و فریب مغرضین نخورند .

"منتخبات توقیعات مبارکه صفحه ۱۴"

حضرت ولیّ امرالله میفرمایند :

"... وظایف اعضای محفل امر کردن و محکم نبوده بلکه مشورت است و آنهمه تنها مشورت بین خود بلکه باید هرچه بیشتر ممکن شود با منتخبین خود نیز مشاوره نمایند و باید صرفاً خود را بمنزله وسائلی بدانند که برای معرفی امرالله بطور شایسته و مؤثر انتخاب شده اند آنان نباید چنین تصور نمایند که بمنزله زینت و زیور هیکل امرالله بوده و فطرتاً از حیث استعداد و یا لیاقت برد یگران تفوق داشته و یگانه مروّجین تعالیم و مبادی امرالله میباشند .

"نظامات بهائی صفحه ۵۳"

حضرت ولیّ امرالله میفرمایند :

"... باموضوعی که بدان اشاره نموده بودید این عبد کاملاً موافق بوده و قطعاً وبدون

هیچ قید و ملاحظه این اصل را تأیید مینمایم که اشخاص را نباید بمنزلهٔ مرکز و یا محوری قرار داد بطوریکه جامعه طائف حول آنها باشد بلکه آنان باید در جمیع احوال مطیع محافل روحانیّه باشند ولو آنکه لیاقت و شایستگی آنان محرز باشد هر قدر آنجناب و سایر همکاران راجع باین اصل مهمّ و اساسی که مربوط بدارهٔ امور امری است تصریح و تأکید نمایند — شایسته و رواست.

شوقی ربّانی "نظامات بهائی صفحه ۸۵"

آداب مشورت در تشکیلات بهائی

اهمّیت مشورت

حضرت بهاء الله میفرمایند :

"این کلمهٔ مبارکه در صحیفهٔ حمراء از قلم اعلیٰ جاری و نازل آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت، مشورت برآگاهی بینزاید و ظنّ و گمان را بیقین تبدیل نماید اوست سراج نورانی در عالم ظلمانی راه نماید و هدایت کند از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود و بلوغ و ظهور خرد بمشورت ظاهر و هویدا . . ."

"مائده آسمانی جلد هشتم صفحه ۶۰"

مجموعه مباحث در چهارمین مجمع تحقیق درباره
 "حضرت بهاء الله برای عالم انسانی چه میخواهند"

همانطور که در برنامه ملاحظه فرموده اید موضوع عرایض بنده این است که حضرت بهاء الله برای عالم انسانی از نظر فردی و اجتماعی چه میخواهند. در آغاز این سخنان باید اشاره شود که بیانات مبارکه دال بر این است که ادیان الهی بمثابة بهار روحانی هستند و همچنان که بهار روحانی همه استعدادات نهانی را آشکار میکند و تمام اسرار و رموز مودعه در دل خاک را نمایان میسازد ظهورات الهی هم در حقیقت چنین رسالتی دارند. آنچه که حضرت بهاء الله برای عالم انسانی میخواهند آنست که کل وجود به کمال خود فائز شوند. در بیانی که در ابتدای جلسه زیارت شد جمال قدم مطلبی باین مضمون میفرمایند که در این ظهور کل اشیا حائز استعدادات لا تحصی شده و خواهند شد. سر ظهور حضرت بهاء الله چنانچه خود بالحن گوناگون بیان فرموده اند این است که اگر زره استعدادی در دل سنگی درخلف ابحر سبعمه نهفته باشد آنرا نمودار و شکفته بفرمایند (حق از برای ظهور جواهر معانی از معادن انسانی در هر عصری رسولی فرستاده) اما وقتی صحبت از کمال عالم وجود میشود شاید از نظر تجزیه و تحلیل مطالب بجا باشد که بگوئیم حضرت بهاء الله در مورد کمال انسان و کمال جامعه و کمال مدنیت چه میخواهند؟ از لحاظ کمال انسان، انسانی میخواهند جامع جمیع فضائل انسانی. از لحاظ کمال جامعه، جامعه ای را طالبند که بر اساس وحدت بنا شده و صلح و رفاه و سعادت عمومی بر آن حکومت میکند. از نظر کمال مدنیت، حضرت بهاء الله طالب تألیف کامل مادیت و معنویت هستند. خود جمال قدم در بیانی رمز ظهور و راز پیام خود را باین عبارت بیان میفرمایند " این ظهور از برای اجرای امورات ظاهر نیامده بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقا ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدق عقولهم ظاهر و مشرق شده. تا آنکه کل فوق طک و ملکوت مفسی نمایند. " بعبارت دیگر استعداد های مودعه و قزایح نهفته در کل اشیا و منجمله در منابع انسانی به پرتو ظهور الهی باید نمودار و آشکار بشود و هر شبهتی در رتبه خود بکمال خود فائز گردد.

همه ما میدانیم که در عالم روحانیت دو نظریه اساسی موجود است: نظریه وحدت وجود، قائل بر این است که در حقیقت حق مثل دریا بصورت امواج یعنی امواج حادث تجلی میکند بنابراین کمال وجود در بازگشت امواج بدریا و اجزاء وجود به کل مقصود است. در بیانات الهی گاه نظریه مشابهت کلام با سخنان اهل تصوف و عرفان ممکن است به ذهن متبادر بشود که ما هم در امر الهی در حقیقت معتقدیم که همه چیز پس از سیر کمالیه دهاره به مرحله اول رجعت میکند و فانی بالله و فی الله و باقی بالله میشود. این مطلب در بیانات حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء به تفصیل تشریح شده است که به اعتقاد اهل بهاء جهان از اوست نه آنکه تصور کنیم خود اوست بعبارت دیگر اهل بهاء به قیام یا تجلی صدوری معتقدند نه به قیام

و تجلی ظهوری. پس در حقیقت باید گفت که اراده حق در اینست که کل وجود از پرتو آفتاب روحانیش به کمالی که برای او مقدر شده است در ظل رحمت الهی نازل و فائز بشود این است آنچه جمال اقدس الهی برای جهان میخواهند و این آن چیزی است که همه مظاهر الهی در قبل و بعد خواسته و خواهند خواست. اجازه بنفرمائید طرح سخنان خود را اجمالاً حضورتان عرض بکنم که چون قرار است که نخست از نظر فردی و بعد از لحاظ اجتماعی نقضه حضرت بهاء الله را در اینجا تشریح بکنیم ابتدا بگوئیم که حضرت بهاء الله از برای فرد انسانی چه مقدر فرموده اند؟ در این مورد بحث ما پنج فصل را دربر خواهد گرفت اول: رابطه فرد با خالق، ثانی: رابطه خلق با جهان، ثالث: رابطه فرد با خلق یعنی هنوع خود، چهارم: رابطه انسان با خود، پنجم: انسان مطلوب از منظر بهائی.

از لحاظ اجتماعی نظریه ضرورت اختصار فقط به دو فصل اکتفا میکنیم، روح جامعه و شکل جامعه بهائسی و رابطه جامعه با فرد.

رابطه فرد با خالق

اما رابطه فرد با خالق، جمالقدم جلّ ذکره الاعظم فرموده اند بعد از خلق ممکنات و ایجاد موجودات بتجلی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلائق برای معرفت و محبت خود که طلت فانی و سبب خلق کائنات بود اخصیاری نمود چنانچه در حدیث قدسی مشهور و مذکور است پس حکمت آفرینش انسان معرفت و محبت الهی است، اما آیا این عرفان تحقق میدهد و یا به چه کیفیت تحقق میدهد؟ جمالقدم خود در "اصل کل الخیر" به این پاسخ سئوال دشوار را که قرنهای دراز اندیشه متفکران و محققان را بخود معطوف داشته بود بیان میفرمایند و آن اینست که عرفان حق فقط به معرفت مظهر اوست (اصل کل العلوم هو عرفان الله جلّ جلاله و هذا لن یحقق الا بعرفان مظهر نفسه) پس عرفان حق که اساس و منشاء محبت بحق است جز از طریق شناسایی مظهر او تحقق نمیزد.

اهل بهاء میدانند و بدلائل بسیار اثبات میکنند که معرفت ذات حق ممتنع است برای آنکه انسان محاط است و حق محیط. برای موجودی که محاط است امکان درک وجود محیط ممکن نیست. حقی شناخت صفات حق ممتنع است و حکمای اسلام روشن کرده اند که ذات و صفات حق از هم غیر قابل تفکیک است آنچه ما از نعوت و اوصاف ذکر میکنیم فقط و فقط به مظاهر الهیه راجع است و پس اولین رابطه انسان با خدا رابطه معرفت است و این معرفت منحصرأ از طریق مظاهر الهیه مقدور است هنگامی که معرفت حاصل شد محبت و عشق پدید می آید. در هفت وادی فرموده اند، در این سفر به امانت باری از یاری نشان نشان یافت و بسوی یوسف گمگشته از بشیر احدیت شنید فوراً به وادی عشق قدم گذارد و از نار عشق بگذارد.

این وادی طلب اگر ما را به معرفت حق رهنمون گردد سالک بوی یوسف گمگشته را یعنی حق را کفیب است حق را که ناشناختنی است حق را که ذات و صفاتش را الی الابد بر خلق مکتوم است از بشیر الهیه یعنی مظاهر قدسی بشنود آنوقت است که مرحله محبت آغاز میشود. معرفت و محبت لازم و ملزوم یکدیگرند، معرفت بدون محبت ناقص است مثل اعتقادات ما و *الطبیعه* افراد در اعصار قبل. وقتی که عشق نیست خلایق نیست بعبارت دیگر مردم عاقل و متفکر خردمند و حکیم و اهل منطق از راه استدلال بخدا میرسند اما چون از عشق بهره ندارند آنچه لازمه معرفت الله است که عمل بموجب تعالیم الهی باشد، نزد آنان حاصل نمیشود. عشق و محبت هم بدون عرفان قرین نقصان است و هم معرفت و محبت اگر بعمل توأم نشود این مثلث ایمان که در صدرش عرفان و در دو گوشه ضلع تحتانی عشق و عمل قرار دارد کامل نمیشود. جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس ضرورت تکمیل عرفان و محبت را با عمل، با این بیان تشریح فرموده اند: "اذا فزتم بهذا المقام الاسنی (که مقام عرفان مشرق وحی و مطلع امر باشد) (تکرار میکنم) اذا فزتم بهذا المقام الاسنی و الافق الاعلی ینبغی لکل نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود لانهما معاً (یعنی عمل و عرفان) لا یقبل احدهما دون الآخر" نه عرفان بدون عمل پذیرفته است نه عمل بدون عرفان، حضرت عبدالیها در تشریح و تبیین این مطلب فرموده اند اساس دین الله اکتساب کمالات است و استفاضه از فیوضات، مقصد از ایمان و ابقا نیل به فیض کمالات ربانی است، اگر این حصول نیابد حقیقت حرمان است و عذاب.

عرض کردم که مثلث ایمان عبارت است از عرفان و عشق و عمل، میان هر یک از این سه مفهوم با دیگری روابط خاص و ماجراها در کار است مثلاً میان عرفان و عشق مثلاً میان عشق و عمل. عشق از نظر بهائی بزرگترین محرک عمل است بزرگترین علت و سبب عمل است *اعطوا حدودی حباً لجمالی* اگر بتاریخ تحول فکر و عمل در تمدن های گذشته تا به امروز نظر بکنیم میبینیم در اجتماعات ابتدائی انگیزه عمل تنها پیروی از سنت ها و بیم از شکستن سنت ها بود و بعبارت دیگر از دیدگاه مردمی که به جوامع ابتدائی تعلق دارد بین نظم اجتماع و نظم طبیعت یک همبستگی کامل موجود است. اگر ما نظم اجتماع را بشکنیم یعنی از قوانین تخلف کنیم بیم آن هست که نظام طبیعت را بهم بریزیم و بهمین جهت است که مردم ابتدائی وقتی سیل می آید یا زلزله میشود یا حریق بر میگیرد و یا حتی فردی بطور طبیعی میمیرد معتقدند که فرد یا قبیله مرتکب گناه و در حقیقت مرتکب شکستن مقررات اجتماعی شده است. در مرحله دوم در جوامع پیشرفته تر ملاحظه میشود که خوف یا طمع عامل عمل و محرک عمل است اما از منظر بهائی عشق به فضیلت و عشق به عمل جایگزین آن خوف و طمع میشود شما در عالم اسلام مولوی را دارید که به این مرتبه رسیده است که خدا را نه بخاطر بیم و زخش نه به امید بهشتش دوست میدارد بلکه فقط بخاطر اینکه خدا دوست داشتنی است. همانری برگسون در کتاب

دو سرچشمه اخلاق و مذهب خودش به دو نوع مذهب و اخلاق قائل است مذهب و اخلاق بسته و مذهب و اخلاق گشاده. برگسون اصلاً کلیمی است ولی در این کتاب خودش در حقیقت میخواهد اخلاق و آئین مسیحی را در مقابل اخلاق و آئین موسوی تجلیل کند. در اخلاق بسته عمل فقط بموجب وظیفه است و بیم از يك عامل برونی مثلاً ترس از خدا، ترس از مجازات و نظائر آن، در صورتیکه در اخلاق گشاده شوق و اشتیاق به فضیلت و عشق بکمال هست و مسلماً اگر بخواهیم آئین بهائی و اخلاق بهائی را با نظر برگسون که البتّه مردی مذهبی و معنوی نیست و بیشتر حکیم طبیعی است بسنجیم باید بگوئیم اخلاق بهائی بر اساس عشق به فضیلت و عشق به حق که هر فضلی از امر او و حکم او جاری و ساری شده بنیان گذاری گردیده است.

رابطه فرد با جهان

حال که رابطه خلق با خالق اجمالاً مشخص شد، درباره رابطه فرد با جهان با مختصر صحبت بکنیم. همه میدانیم که امروز یکی از بحرانهای اساسی که دنیای ما شناخته است بحران اکولتریک است یعنی بهم ریختگی نظام طبیعت و تباہ شدن منابع محیط زیست و آلوده شدن جهان بطوریکه متفکران قائلند بر اینکه اگر بشر با همین آهنگ در پی تمدن مصرف بدود شاید کمتر از صد سال دیگر طومار حیات در جهان برهم پیچیده شود. (۱) در امر الهی محبت به طبیعت و محبت به مظاهر حیات بهر شکل و بهر صورتی باشد گیاه یا حیوان یا انسان همه قوی ترین صورت تأیید و تأکید شده است. البتّه تکرار میکنم که اهل بهاء به قیام و تجلّی ظهوری که حق در این اشیا و عناصر متجلّی شده باشد قائل نیستند اما همه چیز را از او می دانند بهمین مناسبت بهمه چیز مهر میورزند و شاید بهترین بیان که معرف این حقیقت است بیقی است از سعدی که میگوید:

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
در مقابل نظر صوفیه که میگویند حق است و خلق و حق به صور نامتناهی در خلق متجلّی گردیده و ظهور یافته حضرت عبدالبهاء میفرمایند انبیا بر آنند که عالم حق است و عالم ملکوت و عالم خلق. سه چیز از حق صادر، اول که فیض ملکوتی است صدور یافته و تجلی در حقائق کائنات نموده نظیر شعاع که از آفتاب صدور یابد و در کائنات جلوه نماید و این فیض که شعاع است در حقائق کل شیئی بصور نامتناهی تجلی کند و بحسب استعداد و قابلیت و ماهیت اشیا تعیین و تشخیص یابد. در بیانات الهی آمده که بین نوع انسان و حقائق موجودات ارتباط عظیم وجود دارد. این از آن مطالب است که شاید درک و بیانش در زمان ما ممکن نباشد

(۱) رجوع شود به کتاب محدود پتهای رشد از میدوز و دیگران - ترجمه دکتر محمود بهزاد -

ولی بیگمان حقیقت وجود و کینونت انسان با این عالم کون دریک ارتباط فعل و انفعالی قرار دارد که شاید علوم فقط پرده از گوشه‌های از این اسرار درهم تنیده برداشته باشد. پس اگر چنین ارتباط معنوی برقرار است و اگر همه عالم از اوست و تجلی عالم ملکوت در یکا یک اشیا و موجودات از نظرگاه بهائی باز یافته میشود بهائی به همه عالم حیات و عالم وجود باید مهر ورزد. دین الهی بفرموده حضرت عبدالبهاء محبت بین بشر است و صداقت و اما و خیرخواهی خلق و حقی رحم بر وحوش بر و بحر. حیوان نظیر انسان در نزد اهل حق بسیار عزیز است لهذا باید به انسان و حیوان هر دو مهربان باشد و بقدر امکان در راحت و محافظت حیوان بکوشد. تا توانید خاطر موری میازارید چه جای انسان و تا ممکن است سر ماری مکشید تا چه رسد بمردمان. اگر احبای الهی کشته شوند نزد این عبد محبوب تر از آنست که بنفسی تعرض نمایند.

صحبت ما در چند لحظه پیش در مورد وادی معرفت بود و قتیکه سالک وادی معرفت را طی میکنند به وادی توحید میرسد و در این مقام سالک همه جا اشراق تجلی شمس الهی را میبیند در این مقام است که در چهره دوستان جمال حق را مشاهده میکند، اینست که در بیانات حضرت عبدالبهاء بصور مختلف آمده است که محبت مرا در محبت یارانم جستجو کنید یا وقتی یاران الهی بیکدیگر میرسند باید مثل عاشقی باشند که به معشوق میرسند یا مثل تشنه‌ای که به آب حیات قانز میگردد. در چنین کیفیت ارتباط، فرد در دیگران عیب نمیبیند و عیب نمی‌جوید مثالی که حضرت مسیح میزنند که در لاشه سگ فقط دندان سفید و زیبای او را دیدند معرف روحیه بهائی است. ناچار بهائی تعصب نمیورزد و تفاوتها را غیر مهم می‌شمارد زیرا معتقد است که نور واحد در فانوسهای مختلف به رنگهای گوناگون تجلی کرده است. در بیانات الهی با اشارات ظریف در مورد حفظ منابع محیط زیست اشاراتی شده است. شاید فرصت بیشتری میخواهد که یکا یک این مطالب را بشکافیم، منجمله میدانید که در جامعه مطلوب بهائی مصرف گوشت چندان مرغوب نخواهد بود. بسیاری از منابع محیط زیست که امروز در خطر انهدا اس طبق بیان صریح حضرت ولی امرالله باید تحت اشراف حکومت بین المللی و بیت العدل قرار بگیرد تا برای خیر و مصلحت نسل امروز و نسلهای آینده مورد بهره برداری واقع بشود.

رابطه فرد با خلق

اما رابطه فرد با خلق دیگر یعنی با هموعان خودش. هرچند که این بحث میتواند بسیار طولانی باشد اما ما در پانزده اصل رابطه فرد را با دیگر خلق خلاصه کرده ایم:

اول: اصل محبت مطلق. این محبت از باب طرب نفس یا بنا به مصلحت روز نیست بنابراین اهل بهاء نه سیره لذت و نه سیره نفع شخصی را در اخلاق گذشته نمیپذیرند. محبت بهائیس

جنبهٔ تصنّعی ندارد از اعماق روح و قلب سرچشمه میگیرد و چون آفتاب بر همه میتابد . برای آنکه از نظر بهائی امر خیر - یعنی امر الهی - عمومی است .

اصل دوم : عدم تبعیضات قومی و نژادی و ملی و نظائر آنست . در گذشته این محبت محدود به چهارده یواری قوم و قبیله میشد و یا حداکثر شمول بر چند قبیله و یا یک ملت پیدا میکرد . برای نخستین بار بشر در تاریخ تکامل معنوی و روحانی خود باین مرتبه رسید هاست که انسانیت را دوستدار باشد و چنین تعلیمی که محبت عام به کل بشر باشد برای او نازل شده است .
اصل سوم : حکم خدمت به عموم بشر است . بهائیان جان فدای جهانیان نمایند و پرسشش نوع انسان کنند .

اصل چهارم : خضوع و خشوع و رعایت و حرمت مراتب و مدارج اجتماعی است . هر فرد بهائی در دیگری تجلی صفات الهی را جستجو میکند . بنابراین استکبار و غرور نسبت بد دیگری در امر بهائی مطلقاً قابل تصور نیست . بلی اسان عزیز است چه که در کل آیت حق موجود لکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اعلی و ارفع دیدن خطائی است کبیر .

اصل پنجم : احقر از رشک و حسد و غیبت و عیب جوئی و اقراض و هر چیزی است که موجب تشّت و تفرقه و اختلاف بین افراد بشود .

اصل ششم : که بفرمودهٔ حضرت عبدالبهاء بنصّ قاطع بهائیان مأوریه آنند این است که در هر مملکتی که هستند بحکومت آن مملکت بنهایت صداقت و امانت باشند . در اینجا یکی از ظرائف آئین حضرت بهاءالله نهفته است ، جهانی بودن امر بهائی بهیچوجه بمعنای این نیست که ما قعلق ملی و محلی خود را بالمره فراموش کنیم . حضرت عبدالبهاء که مثل اعلی بودند همیشه لباس ایرانی ، شیوه آرایش و رفتار ایرانی را حفظ میفرمودند و درحقیقت این مرد جهانی در کموت ایرانی ظاهر میشدند . بنابراین بنیای آیندهٔ بهائی دنیائی است که در آن رنگهای محلی و خصوصیات محلی و آداب و رسوم محلی از میان نمی رود یعنی امر بهائی نمیخواهد که همه چیز را یکسان و یکنواخت کند . این یک نواختی عمومی شاید در یک نظام اشتراکی اجباری امکان پذیر باشد ولی حتی در آن نظامات هم توجه کرده اند به اینکه فرهنگهای محلی را باید پاس داشت و خصوصیات محلی را باید حفظ کرد .

اصل هفتم : در ارتباط فرد با خلق و محبت صمیمی به والدین و ذوی القربی است . جمال - قدم فرموده اند اعظم از کل بعد از توحید باری جلّ و علا ، مراعات حقوق والدین است . بعد از حرمت بحق اہم و اعزّ وظائف خلق مراعات حقوق والدین است . بنابراین ضرورت حفظ خانواده بعنوان یک مؤسسه شالوده ای در دیانت بهائی محرز است . در مقابل نظاماتی دیگر در دنیا وجود دارد که پیش بینی میکنند دو نفر بعنوان زوج آنها طبق قرارداد موقت باهم زندگی کنند و فرزندانشان بهرورشگاه سپرده شوند . خانه شان را خدمتکاری که خودش نظمیتر آرا کارگر است رفت و روب و تنظیم و تنظیم کند . چنین چیزی محبوب جامعهٔ بهائی نیست

و مدینه فاضله بهائی را تشکیل نمیدهد. در یکی از الواح خصوصی جمله ای یادم آمد مربوط به کسیکه از پدرش شکایت میکند، حضرت عبدالبهاء به او میفرمایند اینکه از ابوی شکایت نموده بودید انشاءالله حکایت است، چون پدر است آنچه کند شهادت و شکر است و لوسم قاتل دهد و زهر هلاهل بخشد. در بیانی دیگر آمده است که ان الله امرکم بالموءة فی ذوی القربی.

اصل هشتم: معاشرت با نیکان و احتراز از بدان است.

اصل نهم: در ارتباط با دیگران، رعایت آداب معاشرت و ظرافت در رفتار و لطافت در گفتار و احتراز از هر سخن و عمل است که موجب کدورت خاطر دیگران بشود. لسان شفاقت جذاب قلوب است و مائده روح (بیان جمالقدم)

اصل دهم: صدق و وفاست. حضرت عبدالبهاء فرموده اند در جهان الهی نوری روشنتر از صدق و راستی نیست. فی الحقیقه اگر رابطه آدمها بر اساس راستی و صفا و وفا بود چقدر از مسائل دنیا که تاکنون حل شده بود.

اصل یازدهم: امانت در روابط آدمیان و در معاملات بین افراد است. بفرموده جمالقدم امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق. قوام هر امری از امور به او منوط بوده و هست.

اصل دوازدهم: کرم و بذل بر دیگران است. جمالقدم فرموده اند نفوسیکه باین مظلوم منسوبند باید امواع بخشش و عطا بر بازنده و در اخذ نفس اماره شعله فروزنده باشند.

اصل سیزدهم: عدل و انصاف و مساوات اعظم از آن یعنی مواسات است. عدل و انصاف به فرموده جمالقدم دو حارسند از برای حفظ عباد. هیچ نوری به نور عدل معادله نمی نماید آنست سبب تنظیم و راحت ام و در تعریف عدل حضرت عبدالبهاء فرموده اند آن عدم التفتات و القزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیته خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجرای احکام حق نمودن و خیر عموم را بر خیر خویشتم مقدم دانستن است.

اصل چهاردهم: عفو و اغماض است.

اصل پانزدهم: تعاون و تعاضد است که فرموده اند پنهی لکل نفس ان یکون عضد الاخر. این است حکم مالک ام که از قلم جاری شده.

رابطه انسان با خود

تا اینجا اجمالاً در پانزده اصل خیلی فشرده رابطه فرد با فردی دیگر را بیان نمودیم. حال ببینیم رابطه انسان با خودش چیست. شاید این مطلب را در دو بحث وظیفه انسان نسبت به نفس و تکالیف انسان نسبت به روان خودش بتوانیم خلاصه کنیم. تکالیف نسبت به نفس

حفظ جان است. فرد انسان موظف است که سلامت خودش را حفظ کند. حیات چیزی نیست که متعلق به انسان باشد بلکه آن ودیعه حق است. بنابراین در او امر الهی صریحاً خودکشی منع و نهی شده است. کل به حفظ نفس خود مأمورند که شاید خدمتی از نفوس در امر حنیق ظاهر شود. این فلسفه و غایت حفظ نفس است. البقیه صیانت خویش برای منافع شخصی نیست بلکه برای این است که نفس انسان وسیله خدمت به جهان الهی شود. حضرت عبدالبهاء به بیان بسیار عمیق لطیف فرموده اند که اما مسئله تعدی به صعود از این عالم محض نجات از ما لا یطاق ابداً جائز نه انسان باید تحمّل هر مشقت و بلا نماید و صادق و شاکر باشد.

اصل دوم : رعایت بهداشت است. لزوم مراجعه به اطّباء حاذق و لزوم اجرای دستورات طبیب و آنچه حضرت بهاءالله در لوح طب فرموده اند و از ذکرش و تفسیرش خودداری میکنیم.

اصل سوم : نظافت و لطافت است در کل احوال ، بطوریکه فرد بهائی باید مظهر فردوس باشد ، تمسکوا باللطافه فی کلّ الاحوال . انا اردنا ان نریکم مظاهر الفردوس فی الارض لیتضووع منکم ما تفرح به افئدة المقربین ، کونوا عنصر اللطافه بین البریه.

بنابراین قلندری ، همیپ گری ، ریاضت و امثال آنها در جهان بهائی پذیرفته نیست. اعتدال در دیانت بهائی اصل دیگری است که در بیانات الهی تأکید شده است. در کل احوال بحسب اعتدال حرکت نمائید. اینکه فرد بهائی در امور به افراط و تفریط گراید چنین چیزی قابل تجسم و تصوّر نیست حتی در امور جاریه و ساریه حتی در مورد ایمان فرموده اند نه خشک مقدّس باشند نه تریبی دین. واقعاً و قتیکه در مسئله ایمان بدین حدّ اعتدال تأکید میشود در سایر امور از قبیل پوشش و آرایش ، خوراک و نظایر آنها شأنش روشن است.

پنجم : خودداری از شرب الکل و استعمال مواد مخدّره است. زَمّ استعمال دخان که در بیانات الهیه آمده است و تفصیلش ضروری نیست.

وبالاخره موضوع اغذیه و معالجه به اغذیه و استفاده از اسباب روحانیه برای معالجه که امروز بیش از پیش روشن میشود که اسراف در خوراک و مصرف تا چه اندازه ممکن است مستوجب تباهی سلامت انسان بشود و زندگی سالم و ساده در اینمورد مثل هر مورد دیگر بسیار مطلوب است.

زیبائی خانه و محیط زندگی یکی از اصولی است که در جامعه بهائی تأکید شده است. حکم تجدید اثاث البیت هر نوزده سال سبّین آن است که هر فرد بهائی باید محیط زندگی خود را در کمال زیبائی تنظیم کند.

اما تکلیف نسبت به روان ، در اینجا باید به اجمال بکوشیم. برای اینکه همه شما میدانید که در کتب اخلاق معمولاً از چهار اصل یاد میشود و هر اصلی به جنبه ای از جنبه های روانی انسان مرتبط است ، مثلاً اصل ادراک ایجاب میکند اصل اخلاقی حکمت و خردمندی را که یکی از فضائل انسانی خردمندی و حکمت است. در انسان عاطفه هست و از نظر اخلاقی اصل شجاعت و عفو و حلم تأکید میشود. در انسان اراده هست و از نظر اخلاقی اصل شجاعت بمفهوم دقیق کلمه

توصیه میشود و قس علی ذلک ، اما میدانیم و این نکته را در توضیحات آینده خودم روشن خواهم کرد که در هر یک از قعدتها بیشتر بر چه جنبه ای از جنبه های محدود انسان مثلاً ادراک یا عاطفه یا اراده تأکید شده و جنبه های دیگر و فضائل مربوط به جنبه ها و جلوه های دیگر انسان کمتر مورد عنایت قرار گرفته است. در امر بهائی در حقیقت فرد وقتی به کمال خودش می رسد که تمام جنبه های وجود او رشد یافته و به تمام فضائل مطلوب آراسته شده باشد .

اولاً از جنبه عقلی فرد بهائی فردیست که به علم آراسته است و پیوسته در طلب علم بیشتر است. فی الحقیقه کنز حقیقی برای انسان علم است. در این ظهور اعظم کل باید به علوم و حکم ظاهر شوند . سبب علو وجود و سمو آن علوم و فنون و صنایع است. علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود تحصیلش بر کل لازم ولیکن علمومی که اهل ارض از آن منتفع شوند . درجهتی دیگر تربیت اخلاقی و تربیت عاطفی و تربیت غرائز انسانی مطرح است که باید متناسب و متوازن با تربیت مدنی و تربیت علمی و فنی ورشد و توسعه پیدا کند و بالاخره تربیت روحانی است که مکمل تربیت جسمانی و تربیت عقلانی و تربیت اخلاقی است و آن اکتساب کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آنست زیرا در آن مقام انسان مرکز سنجحات رحمانیه گردد و مظهر " لنعلمن انساناً علی صورتنا و مثالنا " شود و آن نتیجه عالم انسانی است. بنابراین امر الهی توصیه میکند تعادلی را بین عقل و عاطفه و اراده انسان . عقل تنها فقط شکاکیت و خودکامگی بدنهای می آورد ، عاطفه تنها ممکن است انسان را به راهی بیرون از حکمت هدایت بکند ، اراده بخصوص اگر مثل اراده مورد توصیه نتیجه معطوف به کسب قدرت باشد مصائبی ببار می آورد که ما امروز در تمدن مادی شاهدش هستیم . دیانت بهائیتی طالب آن است که بقوه تربیت جسمانی - عقلانی - اخلاقی و روحانی ، این ادراکات و عواطف و اراده بشری با هم به بهترین وجه تلفیق بشود .

در بسیاری از ادیان سالفه شکستن و سرکوفتن غرائز اصل بوده است. دیانت بهائی نمیخواهد غرائز را از میان بردارد . این دیانت غرائز را نفی نمیکند اما غرائز را در چهارچوب عقل و منطق بصورت عشق و آنچه از فضائل در تعالیم اخلاقی بهائی پذیرفته شده است میپذیرد . خوب چنین آدمی که دیدیم چه رابطه ای با خدا دارد ، چه رابطه ای با دیگران دارد و چه رابطه ای با خود ، خصوصیات اصلیش چیست ؟ انسان مطلوب در جامعه بهائی چه اوصافی باید داشته باشد ؟ در عرایض چند لحظه پیش خودم اشاره کردم که در هر تمدن و در هر جامعه ای انسان مطلوب یا انسان ایده آل بصورتی از صور مجسم میشود و هدف تعلیم و تربیت و مساعی که در جهت تصرف نفوس بکار میرود همه متوجه چنین هدفی است ، مثلاً در یونان قدیم هدف تربیت ، انسانی بود عاقل ، بعبارت دیگر کوششهای تربیتی معطوف بود به حصول روشننگری عقلی و تولید انسان

خردمند و حکیم. در اسپارت افراد را برای دلاوری و جنگ آزمائی ورزیده میکردند. رومانی‌ها به انسان بعنوان عضو جامعه مدنی اهمیت میدادند و فرد را برای فداکاری در راه سرزمین نیاکان آماده میکردند. تربیت پارسی و زرتشتی بر اساس میراث فضائل اخلاقی و بخصوص راستی استوار بود. تمدن ایرانی بر خداشناسی، آموختن اصول اخلاقی و شناسائی دستورات مذهبی مثل حلال و حرام تکیه میکرد. تربیت در آئین مسیح به آگاهی دل معطوف میشد و آرمان تربیتی مسیح عبارت بود از انسانی که مهربان است و دل بسته به جهان مادی نیست و راه رسقاری را در معنویت و روحانیت میجوید. در قرون وسطی هم کیفیات روحانی در وجود انسان مورد تجلیل قرار گرفت. از منظر متفکران این عصر زندگی این جهان فقط مقدمه ای بود برای ورود به جهان عالی تر و کامل تر، بنابراین تربیت فقط ریاضت کشی را تقویت میکرد، امیال طبیعی را مهار میزد و انسان را برای حیات عقبی آماده میساخت. در دوران رنسانس تربیت بیشتر بجای جمع گرائی روحانی در قرون وسطی فردگرائی این جهانی را مورد تأکید قرار داد و بالاخره در دوران جدید اساس تربیت انسان علمی شد، یعنی انسانی که به مدد علم و تکنولوژی قادر به تسلط بر طبیعت و حل رموز طبیعت باشد. اما هدف تربیت بهائی چیست؟ و چه انسانی مطلوب جامعه بهائی است؟ مسلماً انسانی که جامع جمیع کمالات انسانی است. این کمالات انسانی را اجمالاً بیان میکنیم و برای سهولت بحث مجموع این کمالات را در دوازده مورد قلمخیز مینمائیم که البته بهیچوجه نظر ما بر حصر کمالات و فضائل در این دوازده اصل نیست.

اصل اول: معرفت بخود و معرفت بمقام رفیع انسان است.

"طراز اول و تجلی اول که از افق سماء ام الكتاب اشراق نموده در معرفت انسان است بنفس خود و آنچه سبب علو و دنو و ذلت و عزت و ثروت و فقر است. این معرفت باهوشیاری دائم نسبت بخود و احوال و اعمال و اقوال خود توأم است و محرک آن کمال طلبی است. هیچ فرد بهائی از آنچه دارد در هر لحظه و در همه لحظات راضی نیست. همیشه کمال بیشتر را طالب است بهائیان به آنچه دارند هرگز خرسند نمیشوند. حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه بیانی فرموده اند بدین مضمون که بهائیان به تفوق نسبی در برابر دیگران راضی و قانع نشوند بلکه نظر را به اوج اعلی افکنند و درحقیقت از مثل اعلای جامعه بهائی یعنی حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه سرمشق گیرند، در اینصورت راه نرفته و طی نکرده در برابر انسان الی الابد وجود دارد حاسب نفسک فی کل یوم من قبل ان تحاسب لان الموت یأتیک بغتة و تقوم علی الحساب فی نفسک. مضمون بیان مبارک آنکه هر روز بحساب نفس خود بررسی پیش از آنکه دیگران به حساب تو رسند. پس اولین خصوصیت بهائی توجه بمقام رفیع انسانیت است. در عین عدم رضایت از خود و هر روز بحساب نفس خود رسیدن که امروز چه کردم و چه نکردم. ملاحظه کنید یک جلوه کوچک

از این دستور مبارك را در پيشاهنگی ميتوان ديد كه فرد پيشاهنگ در فرجه ای دارد و هرروز يادداشت ميكند چه كارهای خوبی كرده و چه كارهای بدی كرده است. بفرموده مبارك "جهانيان هرچند غافلند ولی بجان در جستجوی تو" واقعاً تجلی تعاليم مبارك در افكار و اذهان چقدر صور بديعه بوجود آورده بدون آنكه مردم خودشان بدانند كه منشاء اينها همه او است.

اصل دوم: عزت نفس و مناعت طبيع است.

سَلِّماً انسان هوشيار بمقام علوی خودش با نزالتي منك لا يزال را از دست نعيد هد و صنعتك بايادی القوه و خلقتك با نامل القدره و اودعت فيك جوهر نوری فاسقن به عن كل شيئي لان صنعتی كامل و حكمی نافذ لا تشك فيه ولا تكن فيه مریماً" مضمون بیان مبارك آنكه بدستهای قوت فرا آفریدم و با انگشتان قدرت فرا خلق كردم و در توجوه نور خود را نهادم پس به آن از همه چیز استغناء بجوزیرا صنعت من كامل است و حكم من نافذ. ای بلیل معنوی جز در گمین معانی جای مگرین وای هدهد سلیمان عشق جز در سیای جانان وطن مگیر وای عنقای بقا جز در قاف وفا محل میزیر اینست مکان تو اگر بلا مکان بپیر جان بربری و آهنگ مقام خود را یگان نهایی. همواره بهائی در عین استقرار در عالم خاک ترجیه به جهان پاك دارد و سرش در گوش هوش او میگوید "از عالم قدسی بتراب دل میند و اهل بساط انسی وطن خاک میسند." اگر مقایسه بکنید این طرز نگاه درباره انسان را با طرز نگاهی كه در تمدن امروز نهفته است آنوقت ملاحظه میکنید كه تفاوت ره از كجاست تا بكجا؟ سوز و کین در یکی از تألیفات بزرگ خودش (بحران عصر ما) میگوید جهان ما جهان تناقضات است ولی اساس و سرچشمه تمام تناقضات تناقض در مورد مقام انسان است زیرا در همه زمان كه بشر با قكاء بر قدرت علم و فن ناز بر فك و حكم بر ستاره میکند وقتی از انسان میپرسند تو کیستی و توجیستی؟ میگوید من مجموعه ای از اتم ها هستم. من مجموعه ای از غرائز هستم. من مجموعه ای از رفلکسها یا انعكاسها هستم یعنی انسان رابطه خودش را با آن جهان علوی نفی میکند و این منشاء و سرچشمه تمام تناقضاتی است كه جهان امروز با آن مواجه است.

اصل سوم: كه شاخص بهائی كامل است این است كه درست است كه میدانند از كجا آمده

و بقول حافظ:

تسرا ز كنگره عرش میزنند صغیر ندانست كه در این دامگه چه افتاده است
معدلك هیچوقت بنفس خودش اعتماد نمیکند و سعی میکنند نفس نفس را بشكند و از بند نفس خود را رهائی بخشد. فرد بهائی در جهان هست ولی در عین تعالیت و مشاركت مؤثر در جهان مادی همیشه قلبش فارغ است. بفرموده جمالقدم هیچ شیئی از اشیا از آنچه در بین سماوات و ارض مشهود است او را از حق منع ننماید یعنی حب شیئی و اشغال بآن او را از حب الهی

واشتغال بذکر او محبوب ننماید ای کاش ما قدر بیانات مبارک را میدانستیم. تمام تمدن امروز یعنی نهایت تکامل مدنیّت انسان باین رسیده است که انسان هرچه بیشتر شیئی جمع و تملّک نماید انواع شیئی اعم از قبوض و اسناد و املاک و جواهر ذخیره کند و بحد اکثر مصرف شیئی برسد. این CHOSISME یعنی شیئی پرستی. این تنزل انسان بسعقام کاهن معبد شیئی، اساس تمدن امروز و هدف مساعی بشر امروز است و بش. پس فی الحقیقه اسارت انسان فقط در روابط اقتصادی نیست بلکه بخصوص در برابر شیئی یعنی در برابر زخارف دنیوی است.

از جمله تعالیم حضرت بهاء الله بفرموده حضرت عبدالبهاء حریت انسان است که بقوه معنوی^{یه} از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد. ملاحظه کنید بشر در طول تاریخ تمام مساعی مادیش در یک جمله خلاصه میشود که آن رهائی از اسارت طبیعت مادی باشد اما امروز انسان متوجّه آن شده است که اگر معنویت نباشد و انسان از اسارت طبع خودش و شهوات خودش و خود کامی خودش رها نشود این آزادی کامل نمیشود. اینست که جمالقدم فرموده اند من سنید آزادی بشر را آورده ام. منشور آزادی بشر را آورده ام و در تشریحش حضرت عبدالبهاء فرموده اند: سه نوع آزادی هست، آزادی طبیعی که مناسب حیوان است، آزادی انسانی که در عدم تعدی افراد بحقوق یکدیگر است و بالاخره آزادی حقیقی که در اتباع اوامر الهی است یعنی آنچه که سبب شود که انسان از اسارت طبع خودش رها گردد و یکی از تعابلات طبع "داشتن" است. بقیا. بکم از فیلسوفان بزرگ معاصر^(۱) بدبختی انسان امروز در این است که به "بودن" نمی اندیشد بلکه به "داشتن" فکر میکند و حال آنکه اصل همان "بودن" است و "چگونه بودن" زیرا دارائی انسان در معرض نوسان است. امروز داریم، فردا نداریم اما بودن و کامل بودن یعنی مرآت اوصاف الهی بودن آن هدف مساعی بشر باید باشد. فرد بهائی و قبیله بان اوصاف متصف بود، اعتماد به حق دارد، توکل میکند، تفویض میکند، در برابر آنچه پیش بیاید حالت تسلیم و از آن خوشتر حالت رضا را ارائه میکند. "اصل کل الخیر هو الاعتقاد علی الله و الانقیاء لامره و الرضا لمرضاته" اگر انسان اصل رضا را در زندگی بپذیرد واقعاً هرگز احساس ناکامی نمیکند. احساس ناکامی از این است که ما از زندگی توقع داریم. منتهی در آئین بودائی میگوید تو باید خواست و تمنی را از دل خودت بیرون کنی "تن رها کن تا خواهی پیرهن" حضرت بهاء الله چنین چیزی از ما نخواستند و دشواری بهائی شدن و بهائیان ماندن در همین است. چه راحت بود آدم اگر معرفت در یک غاری مینشست و به نان جوی و یا به دانه گند می افکند و چون دنیا را نمی دید آتش هوس و خواست در دلش شعله نمیکشید. حق میگوید خیر، انسان موظف است در این جهان مشارکت بکند، کار بکند، ثروت ایجاد بکند، چه بعد از بلوغ ثروت لازم است اما بآن دل نبندد. یعنی انفاق بکند، حقوق الله بدهد، مال خود را فدای

(۱) فروم، اریک - "داشتن یا بودن" - ترجمه: تبریزی، اکبر - انتشارات مروارید

خیر جهان بکند . این انسانی است که " داشقن " را فرع " بودن " میدانند یعنی در نزد او اهل " بودن " انسان است . بنابراین اعتماد بحق و رضا برضای الهی بعنوان اصل اخلاق بهائی شناخته شده .

اصل دیگر : طلب علم و معرفت است

اما البقیه این علم که اعظم منقبت عالم الهی است و جناح برای وجود و مرقات برای صعود است باید بمصلحت و خیر بشر باشد . سه ارزش عالی در دنیا هست که نیکی - زیبایی و راستی باشد . خیر منشأ اخلاق است و جمال منشأ هنر و حقیقت منشأ علم . میدانید که در تمدنهای مختلف تأکید بر یکی یا دیگری از این سه ارزش اساسی شده است . جمالقدم مقدر فرموده اند که این سه ارزش عالی بیکدیگر تلفیق بشود . یعنی کافی نیست که حقیقت در کار باشد ، حقیقت باید برای خیر بکار رود و بمصلحت بشر باشد علمی که فایده اش بدیگران نرسد یا موجب ساختن اسبابی بشود که دمار از روزگار بشر دریاورد چنین علمی و چنین فنی مقبول در گاه کبریا نیست . زیبایی البقیه مطلوب است اما هنر برای هنر نیست - از منظر بهائی هنر برای خیر و هنر برای حقیقت است . این ارزشهای عالی در فلسفه بهائی باید با هم تلفیق بشود . میفرمایند علمی که سبب احتجاب از حقایق معنوی بشود باید آن علم را بدور انداخت .

اصل دیگر حیات بهائی این است که با مشکلات زندگی بسازد و بلا را بچشم عطا مینگردد و در برابر مصائب صبور و شکمیا است و بر آن است که هرچه از دست میرسد نیکو است .

اصل دیگر تقوی و عفت و عصمت بعنوان اساس اخلاق بهائی است . از جمالقدم در تقریری که بنام " پنج کنز " معروف است بیانی باین مضمون نقل شده است که بعالم آمده ام تا نفسی را تربیت بکنم که اگر زیباترین افراد از پس پرده برون آیند و با گرانیهاترین جواهر شرق و غرب عالم را ببیمایند نه دست تعدی و نه نگاه خیانتی از جانب احدی از آن نفوس در سراسر عالم بسوی آنها کشوده نخواهد شد . جمالقدم تقوی را قائد اول در عساکر اخلاق توصیف فرموده اند . سر لشکر اخلاق و سرور جنود اعمال طیبه تقوی است " وصی العباد بتقوی الله تالله هو قائد الاول فی عساکر ربک و جنوده الاخلاق المرضیه و الاعمال طیبه " بعد میفرمایند باین تقوی مدائن افتده و قلوب کشوده میشود و بپرقهای نصر و ظفر بر اعلی قلل عالم برافراشته میشود .

اصل نهم محبت است که اساس حیات بهائی است . بیانی از حضرت عبدالبهاء هست که حاصلش بدین مضمون است برای آنکه دارای حیات بهائی باشید مهربانترین شخص عالم گردید . همسایگان خود را محبت کنید . فقرا را بخشش کنید . هرچه دارید با سایرین قسمت کنید . هرگز جز طریق مهر و وفا نهوئید . ایمان به بهائی سرور جاودانی میباشد . بهائی فردیست که همیشه مسرور است . حضرت عبدالبهاء بیانی فرمودند که مضمونش این است که بسه جمیع بفهمانید که شما را گنجی در دل است که در گرداب بلاها قلب را قوت و روان را آرامی و اطمینان

میخشد و شما را مشعوف و پرنشاط میسازد و قوی و مستحکم نگاه میدارد و در برابر سختی و مصیبت راضی و خشنودتان میگرداند. بهائی هیچوقت شکوه نمیکند. گله بر زبان ندارد. بهائی خوش بیان است و خوش روی و خوش خلق - به زبان جذب قلوب میکند و به عمل نیکو مبلغ امر الهی است. در کتাব اقدس فرموده اند " افرحوا بفرح اسمی الاعظم الذی به تولّیت الافئدة وانجذبت عقول المقربین " باز فرموده " مبارک سرور قلب انسان را قابل لقاء مرآت جمال ابهی میکند. تعجّب نفرمائید که حضرت عبدالبهاء اینهمه طبیعت و مزاج را دوست داشتند و همیشه در سختترین اوضاع و شرائط هیکل مبارک بیاناتی میفرمودند که سبب سرور دیگران میشد. حضرت عبدالبهاء فرموده اند همیشه مایه سرور قلوب گردید زیرا به تقریب انسان کسی است که قلوب را بدست آورد.

اصل دیگر که نتیجه این اصول در وصف فرد بهائی باید ارائه شود، اصل خدمت به وحدت، صلح عمومی و سعادت ابناء آدمی است.

فرد بهائی خلق شده است برای خدمت به خلق " یا احبائی لم خلقکم لآنفسکم بل للعالم " ما شما را برای خودتان خلق نکردیم بلکه برای خدمت به عالم و برای دنیا خلق کردیم " دعوا ما ینفعکم و خذوا ما ینفع به العالم " یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید " طوبی لمن اصبح قائماً علی خدمة العالم " و بعد در تشریح این مطلب که چطور یک فرد بهائی میتواند خدمت عالم را بکند حضرت عبدالبهاء بپان منصلی دارند که حضرت ولی امرالله آنرا نقل فرموده اند که فقط قسمتی از آنرا عرض میکنم. " چه بسا از لسان اطهر میثاق شنیده شد که اگر فردی از افراد احبای به اجرای یک تعلیم از تعالیم الهیه در نهایت توجه و تجرّد و محبت و استقامت قیام نماید و در تمام شئون حیات خویش این یک تعلیم را منظور نظر داشته بتمامها اجرا نماید، عالم عالمی دیگر شود و ساحت غربا جنت ابهی گردد. ملاحظه نمائید که اگر احبای الهی کلاً فرداً و مجتمعاً به اجرای وصایا و نصایح قلم اعلی قیام نمایند چه خواهد شد.

بنابراین فرد بهائی فردی است که برای اصلاح عالم اول خودش را اصلاح میکند و از طریق اصلاح خودش به اصلاح عالم موفق میشود.

قسمت آخر عرایضم را سعی میکنم حداکثر در چند دقیقه تلخیص بکنم و آن این است که حضرت بهاءالله چه نوع جامعه ای را برای عالم انسانی خواستند. بنده بهیچوجه وارد نظامات اجتماعی و مؤسسات اجتماعی نمیشوم. برای اینکه این مطلب را جناب " دکتر مجذوب " قطعاً بروشنی بیان خواهند فرمود. " اگوست کنت " مؤسس جامعه شناسی در نیمه قرن نوزدهم وقتی تفکرات خودش را آغاز کرد که اروپا در مقابل یک معما قرار داشت. آیا باید جامعه اروپائی تابع نظم باشد یعنی حفظ سنت ها و روابط و مقررات و مؤسسات گذشته را بنا نماید یا

آنکه از ترقی تبعیت کند زیرا ترقی معمولاً نظم را میگذرد. پاسخ او به این سؤال چیست؟
 میدانیم که معمولاً مرتجعین و سنت پرستان در تمام نظامات تابع نظم هستند و گروههای
 دست چپ و امثال آنها تابع ترقی یعنی "پروگرسیست" هستند. پاسخ امر به این سؤال
 اینست که ما یک جامعه متعادل میخواهیم. تعادل بین نظم و ترقی، تعادل میان علم
 و دین، تعادل میان صنعت و معنویت. "اسپنسر" جامعه شناس دیگر قانونی برای تکامل
 جوامع بشری ارائه میکند، میگوید جامعه ها از وحدت اولیه و سادگی نخستین بسوی
 پیچیدگی متکثر میروند. در امر بهائی ما یک نوع بازگشت به وحدت اولیه داریم که در عین حال
 شخصیت هر یک از اعضاء و اجزاء خود را بقامها محفوظ میدارد. یعنی وحدت در کثرت
 و کثرت در وحدت. یعنی در مقابل نظریه گرایش از وحدت به کثرت، اهل بهاء معتقدند که
 جامعه بشری از کثرت بارز بگره وحدت خواهد رفت ولی وحدتی که در عین حال هویت و
 تمامیت همه اعضاء و اجزاء خودش را محترم خواهد داشت. نکته سوم "تونیس" آلمانی
 جامعه شناس میگوید جامعه ها از کشش طبیعی مثل روابط خانوادگی بسوی جامعه های
 با آرد و سنجیده یعنی حسابگری میروند. اصطلاح جامعه قدیم که بر اساس روابط عاطفی
 فرد به فرد و طبیعی مبتنی بود در زبان آلمانی "گمیشافت" است و اصطلاح جامعه امروز
 که بر اساس حسابگری و محاسبه سود و زیان است "گزلشافت" است که به هر شرکتی در آلمانی
 "گزلشافت" میگویند. جامعه بهائی در عین رعایت حقوق افراد مقدار عظیمی از روابط
 قراردادی را تجویز میکند که مخصوص جامعه امروز یعنی "گزلشافت" است و در همان حال
 اساس را بر "گمیشافت" میگذارد یعنی جامعه ای که روابط عاطفی از درون آن جوشیده و
 افراد را با هم پیوند میدهد، چنین جامعه ای باید بوجود آورد. بنابراین در پاسخ این
 سؤال که آیا "گمیشافت" یا "گزلشافت" کدام مطلوب است جامعه بهائی میگوید در همه چیز
 باید آن روایت انسانی و عاطفی حاکم باشد ولی در عین حال روابط قراردادی و معاملات
 تابع نظام خودش باشد.

نکته چهارم، "دورکیم" جامعه شناس فرانسوی میگوید جامعه ها از همبستگی مکانیکی
 که بر تشابه نهاد شده است بسوی همبستگی ارگانیکی که بر تفاوت ولی نیاز متقابل نهاد
 شده است حرکت میکند. جامعه قدیمی مثل جامعه ابتدائی جامعه ایست که در آن یک
 قانون بر همه اعضاء جامعه حاکم است و همه عیناً از آن تبعیت میکنند در صورتیکه امروز
 هر کسی قانون مخصوص بخودش را دارد ولی در یک جامعه سده د مکرراتیک چون افراد بهم
 محتاج هستند همبستگی ارگانیکی پیدا میکنند. خود "دورکیم" متوجه آن است که
 متأسفانه این همبستگی ارگانیکی غالباً ما را به "آنومی" یعنی بی قانونی و هرج و مرج میکشاند.
 برای اینکه هرکس میگوید چرا قانون من حاکم نباشد مثلاً از واج بعنوان بنیاد، یکی از مهم
 ترین

مؤسسات اجتماعی است. حال آنکه خانواده در جهان امروز بعنوان يك رابطه قراردادی مطرح شده است. قرارداد هم برضای طرفین موکول است. رضا بین طرفین هم ممکن است بر اثر تصرفات روزگار متغیر گردد. بنابراین خانواده بعنوان يك مؤسسه اجتماعی در گرو هوس متلون يك آقا و خانم است. از این رو است که "آنومی" پیدا میشود و این مفهوم "آنومی" در جامعه شناسی نقش مهمی دارد. در امر بهائی ما معتقدیم که جامعه باید اورگانیکی باشد یعنی جامعه ای که اجزاء و عناصرش بهم احتیاج دارند، مکمل همدیگر هستند، تعاون و تعاضد بر آن حاکم است ولی در عین حال جامعه باید بیک همبستگی مکانیکی مراجعه کند و آن دین و احکام دینی و تربیت دینی است که مبنای هر نوع قربیت دیگر است. بنابراین امر در آینده بهیچوجه افراد را بخود رها نمیکند که اگر خواستند یا خواستند تربیت دینی را بپذیرند یا نپذیرند. اگر يك پدر و مادری قادر به تربیت حقیقی نباشند در آینده بیت العدل اعظم حق پدری و مادری را از آنها اخذ و به مؤسسات تربیتی تفویض خواهد نمود و یا به يك پدر و مادر دیگری. پس این به مثل پدر و مادر نخواهد بود که آیا تربیت و اخلاق دینی را به فرزندشان بدهند یا ندهند. بنابراین بدون تردید جامعه بهائی همبستگی مکانیکی را با همبستگی اورگانیکی تلفیق خواهد نمود.

نکته پنجم آنکه "اگوست کنت" معتقد بود که جوامع بشری از نظر طرز اندیشه سه مرحله

را طی میکند: مرحله الهی، مرحله فلسفی یا متافیزیکی و بالاخره مرحله اثباتی یا علمی و ^{کمال سیر بشریت است دیدیم که این مرحله اثباتی یا علمی} عقیده داشت که مرحله اثباتی یا علمی بسرا انسان چه آورد. احتیاج به توضیح زیاد ندارد.

در مقابل متفکرین دیگری هستند مثل "سوروکین" که معتقدند که جامعه آینده با اصطلاح خودش INTEGRALISTE خواهد بود یعنی جامعه جامع الجہات. چه در آن حین عقل و شهود بهم تلفیق خواهد شد. در چنین جامعه ای تمدن حسی مردود نیست. تمدن عقل هم مردود نیست. اما هر دو غیر کافی تشخیص داده میشود و با تمدن شهودی یا روحانی منضم و مکمل میگردد.

نکته ششم آنکه بسیاری از جامعه شناس ها تفکیک کرده اند بین آن چیزی که به

فرانسه یا انگلیسی CIVILISATION یا CULTURE میگویند. بین فرهنگ و تمدن

تفاوت قائل شده اند. معمولاً اصطلاح فرهنگ CULTURE بر عالیترین تجلیات روح انسان مثل هنر و فلسفه اطلاق میشود در صورتیکه تمدن تدابیری است که انسان برای تطابق با محیط به قصد بهبود معیشت خودش اتخاذ میکند. تمدن بیشتر به جنبه مادی مینگرد و فرهنگ بیشتر به جنبه معنوی. این است که بسیاری از ملل تمدن امروز دنیا ممکن است فاقد فرهنگ باشند، هیچ اشکالی ندارد که جامعه ای در حد اعلاي تمدن باشد اما فرهنگ نداشته

باشد و بعکس جامعه های ابتدائی باشند که از فرهنگ غنی برخوردار هستند بدون اینکه تمدن در اختیار آنها باشد. جامعه بهائی چه میخواهد بکند؟ جامعه بهائی میخواهد يك تركيب موزونی از فرهنگ و تمدن بوجود آورد یعنی در حقیقت عالیترین مظاهر روح بشر مثل هنر در جنب علم و صنعت قدر شناخته بشود. در مورد تمدن حضرت بهاء الله فرموده اند در هر امری از امور اعتدال محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد و بعد مثال تمدن اهل غرب را میزنند که میفرمایند به اسباب عسجیه غریبه که در ارض موجود قادر بر تبدیل هوای ارض گدهاست و سمیت آن ممکنست موجب هلاکت عموم شود. در این امر یعنی تمدن هم مانند امور سایر باید اعتدال باشد، این اعتدال چیست؟ این است که مظاهر معنوی ذهن انسانی ترکیب بشود با مظاهر مادی و تجلیات مادی.

نکته هتم این است که آیا جامعه بهائی جامعه ایست که در آن افراد در سطح مساوی از حقوق مساوی برخوردارند؟ جامعه ایست که مکرراتیک یا جامعه ایست اشرافی؟ یا جامعه ایست که اصول ارشاد پدران بر آن حاکم است؟ پاسخ به این سؤال را به جنب دکترین مجدد "میگذاریم و فقط در اینجا اشاره به يك بحث جامعه شناسی میکنم که یکی از جامعه شناسان اخلاقی "گاستون ریشارد" میگوید تاریخ تکامل خلق بشری را در اصل نرم شدن و لطیف شدن خوی بشری میشود خلاصه کرد و تجلی این مطلب در این است که مجازات های تأدیبی و تنبیهی که در اجتماعات قدیمی اساسی بود جای خود را به مجازاتهای جبرانی میدهد که در جامعه های قراردادی امروز مطلوب است معذک ما در امر مبارک میبینیم که حکم بر قتل قاتل و حرق کسیکه مرتکب حریق بشود آمده است و خشیه الله بعنوان یکی از مبانی روحیه بهائی و اعتقاد و ایمان بهائی تأکید شده است.

بنابراین باید بپذیریم که این نرمی و ملاطفت در آن حدی نیست که هر جسوری را گسختن بکند و آن "آنومی" یا از هم ریختگی نظام اجتماعی را که امروز شاهدش هستیم در دنیا دوباره پدید بیاورد.

آخرین بحث من که بسیار به اجمال از آن یاد میکنم رابطه فرد با جمع است و این شاید یکی از مهمترین مباحث در جامعه شناسی است. فرد بهائی با جمع انسانی چه ارتباطی دارد؟ این مطلب را هم در هفت یا هشت نکته خلاصه میتوان کرد:

اول: اینکه هدف نظام اجتماعی پرورش و ظهور استعدادات شخص انسانی است. البته این با فلسفه قرارداد اجتماعی "روسو" بهیچوجه قابل اشتباه نیست. "روسو" معتقد بود که فرد يك حقوق ذاتی دارد، در صورتیکه بهائی معتقد است که حقوق فرد از جامعه و انقساب به حق منبعت میشود. بعقیده "روسو" فرد با آن حقوق ذاتی خودش می نشیند با جمع قراردادی می بندد، میگوید من يك مقداری از حقوق خودم را به تو دولت بعنوان مظهر

جمع میخشم بشرط اینکه از بقیه حقوق من محافظه بکنی و اگر يك روزی محافظه نکردی من حق عصیان بر ضد تو جمع یا دولت دارم. این اساس انقلاب کبیر فرانسه بود. اساس تمام فلسفه های آنارشیست دنیا در آن واحد ، اما از منظر اهل بهاء يك رابطه تازه ای بین فرد و جمع وجود دارد. جامعه در عین حال که بخشنده تمام حقوق به افراد است موظف است که به تبعیت از رسالت دین که حق از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده و در هر عصری رسولی فرستاده به پرورش استعدادات هر فرد و رساندن هر فردی به کمال نفس خودش کمک بکند.

دومین جلوه رابطه فرد با جمع این است که فرد باید دیگری را بر خودش برگزیند و منافع جمع را بر مصالح شخصی خود رجحان بدهد ، یعنی اصل ایثار و مواسات که در تعالیم حضرت بهاء الله آمده است.

اصل سوم مشارکت فرد در زندگی جمعی است. جامعه بهائی انزوا و اعتزال را نمیپذیرد. بنابراین مشارکت فعال فرد در زندگی جمعی ضروریست و فرد باید از طریق خلاقیت دین خود را بجمع ادا کند. فرد بهائی خلاق فکر تازه - خلاق نظام تازه - خلاق حقیقت و علم خواهد بود یعنی در همه شئون آفریننده است و مشارکتش در جامعه مشارکت پاسیو یعنی غیر فعال و فعل پذیر نیست.

نکته چهارم ، فرد باید همیشه از خود کامگی و از خود اندیشی بیرون بیاید. در جمیع امور به مشورت مشورت شود چه که اوست سراج هدایت ، راه نماید و آگاهی عطا کند.

"گورویج" يك اصطلاحی دارد بفرانسه *réciprocité de points de vue*

یعنی تقابل و تبادل ذهنی. در يك جامعه کامل اساس بر خود اندیشی و رأی خود و فکر خود نیست بلکه بر تقابل اندیشه هاست در همه امور و در کلیه شئون.

اصل پنجم ، این است که جامعه بهائی جامعه ایست که در او هر فرد معاضد دیگری است. احسان به فقرا و محتاجان و فقرا را امانت الهی شمردن اساس رابطه فرد است با جمع.

اصل ششم ، صلح و رضا در داخل جامعه است و اجتناب از هر چه موجب گسیختگی نظم

جامعه شود. فرد حق اعتراض به دیگری ندارد. نهی از منکر بعنوان حکم در امر بهائیتی منتفی شده است. باید در حق عاصیان و طاغیان دعا کرد و عفو و شفقت درباره آنها نشان

داد و حقی دین را نباید وسیله و علت اختلاف کرد.

اما اصل هفتم ، در کتابی که دو سال قبل تحت نظر "ادگار فور" رئیس مجلس فرانسه

نوشته شده فصلی اختصاص یافته است به تصویر دنیای آینده و این دنیای آینده را به نام

"لرنینگ سوسیتی" (LEARNING SOCIETY) تجسم کرده یعنی جامعه ای که

همه اعضای آن در تمام عمر یاد میگیرند و می آموزند و همه در تمام احوال هم معلم و هم متعلم

هستند . جامعه بهائی جامعه ایست که همه افراد در تمام سنین عمر در آن معلّم
و متعلّم هستند . می آموزند به دیگران و از دیگران یاد میگیرند . به فرموده جمالقدم عبادی
که بر تربیت عالم و تهذیب نفوس ام قیام نمودند ساقیان کوشش رانائی و هادیان سبیل حقیقی
هستند .

وبالا خره اصل آخرین این است که در چنین جامعه‌ای که فرد حقوق جمع را پاس میدارد
و جمیع حقوق فرد را ناچار عدالت بمفهوم وسیع کلمه حکومت میکند .
